

رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ حِكْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَيْبَ لَا يُبْكَفُ
الحمد لله والمنة له نسخة عجيبة وصحيحة عربية
مشتغل بر قواعد صرفية حاوی بر مسائل عربیہ
گنجینہ فواید صرف ذخیرہ جواہر شرف مؤسوم

بازارِ اشدادِ الصرف

المجتبیٰ بالجاشنیة الموسومة

بازارِ اشدادِ الصرف

مصنف مولانا عبدالکبیر رحمۃ اللہ علیہ قلات والہ

تصحیح شدہ مولوی عبدالعزیز صاحب قاسمی

بفرمائش مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجر ان کتب، شاہی بازار، شکار پور، سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحوالہ ناشران

مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجر ان کتب

ادارہ اشاعت کتب

شاہی بازار، شکار پور، سندھ

رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا لَدَيْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمِيرٍ أَسَدًا (الکهف)

الحمد لله والمنة که نسخ عجیب و صحیفہ غریبہ شمل بر قواعد صرفی طوی بر سائل عربیہ
گنجینہ فوائد صرف فخریہ جو ابہ شروت موسوم

بائشاد الصرف

(الدعشوی بالکاشیتة الموسومتة)

بائداد الصرف

مصنف مولانا عبد الکریم غفر له ثلاث والہ

تصیح شدہ مولوی عبد العزیز حسنا قاسمی

بقومنا شری مولوی محمد عظیم انید شتر نا بجران کتب شاہی بازار لشکرا پور سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحق ناشران

عمدہ اشاعتی مولوی محمد عظیم انید شتر نا بجران کتب
ادارہ اشاعتی مولوی محمد عظیم انید شتر نا بجران کتب
شاہی بازار لشکرا پور سندھ

بدانکه چون طالب العلم شروع کند در علم از علوم او را دانستن اول چهار چیز ضروری است اول تعریف علم دوم
 موضوع العلم سوم غرض العلم چهارم واضع العلم تعریف علم الصرف الصوف علم باصول يعرف بها احوال
 الکتب الثالث من حیث اصل بناء و رد و بدل موضوع الصرف کلمات لغت عرب من حیث بناء و اشتقاق و
 اعلال و تعلیل و رد و بدل و حرف و غیره غرض الصرف نگه داشتن ذهن از خطا در صیغه یعنی میباید از ذهن عن
 الخطای الصیغه واضع الصرف مسلم بن هروی یا حضرت علی کرم الله وجهه معنی مطلق الموضوع الموضوع ما یصح فی عن عوایض
 الذاتیة کبدن الانسان للطلب صرف در لغت بچند معانی مستعمل است زویم و واژگون کردن رنگ که شریک نعلین بدان
 رنگ کنند و گردانیدن یک صیغه بسوی صیغه مختلفه و گردانیدن هر چیز و خالص هر چیز لغت در لغت زبان بولی گویند در اصطلاح
 ما یعبو به کل قوم عن اغراضه و اصطلاح در لغت جمع شدن کارا گویند و اصطلاح در اصطلاح اتفاق قوم مخصوص
 علی امر مخصوص لفظ در لغت انداختن چیزی از دهان چنانچه عرب گویند اکت التمرق و لفظت نواها در اصطلاح سخن گفتن
 برابر معنی مفرد باشد یا مرکب و معنی باشد یا همگانه کلمه در لغت جرح کردن را گویند در اصطلاح الکتب لفظ وضع معنی مفرد
 یعنی کلمه لفظی است موضوع بر معنی مفرد و مناسبت در معنی لغوی اصطلاحی ضروری باشد پس چنانکه جرح انسان را زخم می کنند بچنین سخن
 سخت و دشنام مردم را جرح می کنند چنانکه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده (شعر) اجماعات لسان لها التیامز و لا یلتامز جرح
 اللسان (بیت) جرحها نیزه بر گردید در و دو و لے جمیع زبان از دست او (ابیات) آمده ماضی بمعنی در مضارع چند جا و وقت
 عطفش بر مضارع بعد موصوف ابتداء جعفر آمد بمعنی اندر چار و خربوز نام رد حمار چنانکه مقوله است رایج جعفر اعلی
 جعفر فی جعفر یا کل جعفر و خند ریس بر دو معنی آمده لے کامیاب ز گندی کهنه بدان دیگر بدان کهنه شراب - ویدم
 مرد جعفر را بر خرد زهر که میخورد خربوزه را جعفرش را چند معنی گفته اند لے جانما و ماده بدخوی پیرزن لے در لایه صیغه در لغت
 زرد بونه انداختن را گویند در اصطلاح هیئت حاصله من ترکیب حروف و حركات و سکنت حروف زواید که در اسما و افعال
 آیند و نشانی اسما و افعال باشد این اند یعنی اگر چیزی زائد شود در این حروف زاید آیند گویند که شاگردی از استاد پرسید که کدام حرف
 زاید آید استاد در جواب گفت سلتمو نیها شاگرد خاموش شد شاید که استاد ناراض شده است پس دوم روز گفت یا استاد حرف
 زاید کدام آید گفت الیوم تنساها شاگرد خاموش شد بعد سوم روز گفت حرف زاید کدام آید در جواب گفت
 هویت السماء پس شاگرد معلوم کرد که حرف زاید یا زده اند که در جمله الیوم تنساها اند حرف چهار (بیت) با و تا و کاف
 و لام و او و من و مذ و خلا و پ و ب و حاشا و من و عدا و فی و عن و الی حتی علی و بنی آن باشد که ماند برقرار و معرب آن باشد که گرد بار بار
 تنوین در لغت نون کردن کلمه را گویند و در اصطلاح نون ساکنه تتبع حركة الاخرة الکتب (بیت) تنوین پنج اند
 لے بر غرض مؤثر نم، تنکن، تقابل، عوض، بوی تنگیه بچشم شد لے بار غار و اگر بپوش داری بر یاد داره

حضرت استاذنا محمد عبد العزیز صاحب، نقل کننده، شاگرد حضور نجش، قلات والہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدان اسَعَدَكَ اللهُ تَعَالَى فِي الدَّارِ الْاٰخِرَةِ که کلمات لغت عرب بر سه قسم است. اسم است و فعل است و حرف است، اسم چون رَبِّجَلٌ وَفَرَسٌ و فعل چون ضَرَبَ وَدَحَوَّ و حرف چون مِنْ و الی و اسم بر سه قسم است ثلاثی و رباعی و خماسی، ثلاثی سه حرفی را گویند، چون تَرَبَّدَ رباعی چهار حرفی را گویند، چون جَحَّضَ و خماسی پنج حرفی را گویند، چون سَفَرَجَلٌ و فعل بر دو قسم است، ثلاثی، و رباعی ثلاثی چون ضَرَبَ و رباعی چون دَحَوَّ بدان که میزان در کلام عرب فاو عین و لام است، و حروف بر دو قسم است، حرف اصلی و حرف زائده. حرف اصلی آن است که در مقابله فاو عین و لام بود، چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ و حرف زائد آن است که در مقابله این حروف نه بود، چون اَكْتَمَ بر وزن اَفْعَلَ، و حرف اصلی در ثلاثی سه است فاو عین و یک لام چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ، و حرف اصلی در رباعی چهار است فاو عین و دو لام چون دَحَوَّ بر وزن فَعَّلَ، و حرف اصلی در خماسی پنج است فاو عین و سه لام چون جَحَّضَ بر وزن فَعَّلَلَ ثلاثی بر دو قسم است، ثلاثی مجرد و ثلاثی مجرذ آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ، و ثلاثی مزید فیه آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون اَكْتَمَ بر وزن اَفْعَلَ و رباعی نیز بر دو قسم است، رباعی مجرد و رباعی مزید فیه، رباعی مجرد آن است که بر چهار حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون دَحَوَّ بر وزن فَعَّلَ و رباعی مزید فیه آن است که بر چهار حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون تَدَحَوَّ بر وزن تَفَعَّلَ، خماسی نیز بر دو قسم است، خماسی مجرد، و خماسی مزید فیه، خماسی مجرد آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون جَحَّضَ بر وزن فَعَّلَلَ و خماسی مزید فیه آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون خَنَّدَ بر وزن فَعَّلِيلٌ بدانکه جمله اقسام اسم و فعل از هفت اقسام بیرون نیست (بیت) صحیح

له اسم و لغت داغ دار شدن، و بلند شدن را گویند و در اصطلاح کرامت می کند بر معنی خود بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و در زمان هم نباشد، چون رَبِّجَلٌ فَرَسٌ و علامت او این است، که در اولش الف و لام باشد چون المَرْجَلُ، یا حرف ندا باشد، چون یا قَبِيْطَةُ اللهُ یا حرف جر باشد، چون بَدَتْ اَنْفاسُ یا حرف یم باشد غالباً چون مَعْقُوْدٌ، و در آخرش تنوین باشد چون غَلَامٌ وَ كَرِيْمٌ یا کسر باشد چون غَلَامٌ وَ كَرِيْمٌ یا نام شخصی یا نام چیزی باشد چون عَمْرُوٌ وَ بَقْرُوٌ" له فعل یا کسر، در لغت کار را گویند و در اصطلاح کرامت می کند بر معنی خود، بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و در رویکیه از زمانهاست ثلاثی، که ماضی و حال و استقبال است هم باشد، چون ضَرَبَ يَضْرِبُ و علامت او این است، که اولش حروف استغنی، که الف و تاو یا و نون است، می باشد، چون اَضْرَبَ وَ تَضْرَبُ وَ يَضْرِبُ یا حرف قد یا سین یا صوف یا لام یا ما باشد، چون قَدْ اَضْرَبَ، وَ سَيَضْرِبُ وَ سَوْفَ تَضْرِبُ وَ كَرِيْمٌ، وَ كَتَبَ يَكْتُبُ، یا در آخرش تاء است تا اینت ساکن باشد، چون ضَوْبٌ، یا تاء متحرک باشد، چون ضَرَبْتُ، ضَرَبْتِ، یا آخرش بی حرف باشد، چون ضَرَبَ وَ دَحَوَّ ۱۲۶- له و حرف در لغت طرف را گویند، و در اصطلاح کرامت می کند بر معنی خود بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و در زمان هم نباشد، چون وَ حَبَّتْ مِنَ الْبَصُوْرَةِ اِلَى الْكُوْفَةِ، و علامت او این است، که غالباً باشد از علامتهاست اسم و فعل چون مِنْ و الی" له اگر کسی گوید که چرا فاو عین و لام، بر سه میزان کلام اختیار کرد مصنف، و باقی را گذاشت ثلاثی، معلی، معلی بی او در سه و جواب :- این است که خارج حروف سه اند، شفت، حلق، و وسط بر سه هر خروج یک حرف اختیار کرد، چرا که حرف بر سه قلمه تیار شده، لهذا مصنف فاو عین و لام اختیار کرده از باقی حروف ۱۲۷ سخنش عطار الله عزه، قنوت والی-

است و مثال است و مضاعف، ولغيف و ناقص مهوز و اجوف، صحیح آن است که مقابله فاعلین و لام اسم یا فعل
حرف علت و همزه و تضعیف نبود، چون ضَرَبَ وَضَرَبْتَ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و حرف علت سرت است و او، و الف و ویا،
چون جمع کنی و لای شود، مهوز آن است که در می همزه، مقابل فایا عین یا لام اسم یا فعل بود و آن بر سه قسم است، مهوز الفاء
و مهوز العین و مهوز اللام، مهوز الفاء آن است که در مقابله فاکلمه، اسم یا فعل همزه بود، چون اَمَرُوا و امَرَ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و
مهوز العین آن است که در مقابله عین کلمه اسم یا فعل همزه بود، چون سَأَلَ و سَأَلَ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و مهوز اللام آن است که
در مقابله لام کلمه اسم یا فعل همزه بود چون قَدَّوْا وَ قَدَّوْا بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و مضاعف آن است که دو حرف اصلی او از یک
جنس بود، و مضاعف بر دو قسم است، مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی و مضاعف آن است که در مقابله عین لام اسم
یا فعل دو حرف از یک جنس بود، چون مَدَّ و مَدَّ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ که در اصل مَدَّ و مَدَّ دَ بود، مضاعف رباعی
آن است که در مقابله فاولام اول و عین و لام ثانی اسم و فعل دو حرف از یک جنس بود چون زَلَّ و زَلَّ اَلاَ بَرَزْنَ
فَفَعَّلَ وَفَعَّلَا و مثال آن است که در مقابله فار کلمه اسم یا فعل حرف علت بود چون وَعَدَّ و وَعَدَّ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و ابج
آن است که در مقابله عین کلمه اسم یا فعل حرف علت بود چون قَوْلُ و قَالَ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و ناقص آن است که در مقابله
لام کلمه اسم یا فعل حرف علت بود چون رَمَى و رَمَى بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و لغيف آن است که دو حرف اصلی او حرف علت
باشند و لغيف بر دو قسم است، لغيف مقرون، لغيف مفروق، لغيف مقرون آن است که در مقابله عین لام اسم یا فعل حرف
علت بود، چون طَمَّ و طَمَّ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ و لغيف مفروق آن است که در مقابله فاولام کلمه حرف علت بود چون شَجَّ
و شَجَّ بَرَزْنَ فَفَعَلَ وَفَعَّلَ باز اسم بر دو قسم است اسم جامد و اسم مصدر، اسم جامد آن است که از می چیزی اشتقاق کرده نشود، چون
رَجُلٌ وَ فَزَسٌ و اسم مصدر آن است که از می چیزی اشتقاق کرده شود و در آخر معنی پارسی آن دال نون، یا تان و نون باشند چون
الْمَقْتَلِبُ و زِدْنِ و الْقَتْلِ و کشتن، پد ائمه عرب از هر مصدر دو ازده چیزی را اشتقاق میکنند ماضی و مضارع و اسم فاعل اسم مفعول
و مجرد نفی و امر و نهی و اسم زمان و اسم مکان و اسم آله و اسم تفضیل ماضی زمان گذشته را گویند مضارع زمان آینده را گویند اسم فاعل نام
کننده کار را گویند اسم مفعول نام کرده شده را گویند و اسم جمل و انکار ماضی، نفی، انکار مستقبل امر فرمودن کار، نهی بازو آن از کار، اسم زمان
نام وقت کردن کار، اسم مکان، بجای کردن کار، اسم آله، آنچه کار به بکنند اسم تفضیل نام بهتر کار کننده را گویند،

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چون الضَرْبُ زِدْنِ يَضْرِبُ ضَرْبًا فَهَذَا مَضْرُوبٌ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ
لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ
لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ
لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ

منه أَضْرَبَ والمؤنث منه ضَرَبِي وفعل التعجب منه مَا أَضْرَبِيهٗ وَأَضْرَبِيهٗ بِهِ وَضَرَبَ -

باب اول صرف كير فعل ماضى معلوم ثلاثى مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضَرَبَ	زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضَرَبَا	زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبُوا	زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتْ	زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتَا	زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْنَ	زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْتِ	زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِمَا	زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُمْ	زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِ	زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِمَا	زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُنَّ	زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُ	زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم
ضَرَبْنَا	زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الذمیر مشترک فعل ماضی معلوم

باب اول صرف كير فعل ماضى مجهول ثلاثى مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضُرِبَ	زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضُرِبَا	زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبُوا	زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتْ	زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتَا	زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل ماضی مجهول
ضُرِبْنَ	زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول

زده شدی تو یک مرد، در زمان گذشته، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	ضَرَبْتُ
زده شدید شما همه مردان، در زمان گذشته، صیغه تثنیه مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته، صیغه جمع مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدی تو یک زن، در زمان گذشته، صیغه واحد مؤنثه مخاطبه، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتِ
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته، صیغه تثنیه مؤنثه مخاطبتین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته، صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُنَّ
زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته، صیغه واحد متکلم مشترک، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُ
زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان، یا همه مردان یا همه زنان، در زمان گذشته، صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی مجهول	ضَرَبْنَا

باب اول صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

میزند یا خواهند آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	يَضْرِبُ
میزنند یا خواهند آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مذکر غائبین، فعل مضارع معلوم	يَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مذکر غائبین	يَضْرِبُونَ
میزند یا خواهند آن یک زن، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مؤنثه غائبه	تَضْرِبُ
میزنند یا خواهند آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مؤنثه غائبتین	تَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مؤنثه غائبات	يَضْرِبْنَ
میزنی یا خواهی زد، تو یک مرد، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب	تَضْرِبُ
میزنید، یا خواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مذکر مخاطبین	تَضْرِبَانِ
میزنید، یا خواهید زد، شما همه مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مذکر مخاطبین	تَضْرِبُونَ
میزنی یا خواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مؤنثه مخاطبه	تَضْرِبِينَ
میزنید یا خواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مؤنثه مخاطبتین	تَضْرِبَانِ
میزنید یا خواهید زد شما همه زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مؤنثه مخاطبات	تَضْرِبْنَ
میزنم یا خواهم زد من یک مرد یا یک زن، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد متکلم مشترک فعل مضارع معلوم	أَضْرِبُ
میزنیم یا خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل مضارع معلوم، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	نَضْرِبُ

مع الغیر مشترک فعل مضارع معلوم، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باب اول صرف کبیر فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

زده میشود، یا زده خواهد شد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد	يُضْرَبُ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مضارع مجهول	يُضْرَبَانِ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین	يُضْرَبُونَ
زده میشود یا زده خواهد شد آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه	تُضْرَبُ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین	تُضْرَبَانِ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات	يُضْرَبْنَ
زده میشود یا زده خواهد شد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب	تُضْرَبُ
زده میشود یا زده خواهد شد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین	تُضْرَبَانِ
زده میشود یا زده خواهد شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین	تُضْرَبُونَ
زده میشود یا زده خواهد شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث مخاطبه	تُضْرَبِينَ
زده میشود یا زده خواهد شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین	تُضْرَبَانِ
زده میشود یا زده خواهد شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات	تُضْرَبْنَ
زده می شوم یا زده خواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک	أُضْرَبُ
زده می شویم یا زده خواهیم شد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم غیر مشترک	نُضْرَبُ

باب اول صرف کبیر اسم فاعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک مرد زنده، صیغه واحد مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	ضَارِبٌ
دو مردان زندگان، صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد	ضَارِبَانِ
همه مردان زندگان، صیغه جمع مذکر سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَارِبُونَ
ضَرَابٌ - ضَرْبٌ - ضَرْبَاءٌ - ضَرْبَانٌ - ضَرَابٌ - ضَرُوبٌ - آضْرَابٌ	ضَرْبَةٌ
همه مردان زندگان صیغه جمع مذکر کسر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	
یک زن زنده، صیغه واحد مؤنث، اسم فاعل، ثلاثی مجرد	ضَارِبَةٌ
دو زنان زندگان، صیغه تشبیه مؤنث اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَارِبَتَانِ

صَارِبَاتٌ	همه زنان زندهگان، صیغه جمع مؤنث سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
صَوَارِبٌ	همه زنان زندهگان، صیغه جمع مؤنث کسر اسم فاعل ثلاثی مجرد الخ
صَوِيرِبٌ	یک مرد اندک زنده، صیغه واحده مذکر مصغرا اسم فاعل ثلاثی مجرد الخ
صَوِيرِبَةٌ	یک زن اندک زنده، صیغه واحده مؤنثه مصغرا اسم فاعل ثلاثی مجرد الخ

باب اول صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرُوبٌ	یک مرد زده شده، صیغه واحده مذکر اسم مفعول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
مَضْرُوبَانِ	دو مردان زده شدگان، صیغه تثنيه مذکر اسم مفعول الخ
مَضْرُوبُونَ	همه مردان زده شدگان صیغه جمع مذکر سالم اسم مفعول الخ
مَضْرُوبَةٌ	یک زن زده شده، صیغه واحده مؤنثه اسم مفعول الخ
مَضْرُوبَاتِنِ	دو زنان زده شدگان، صیغه تثنيه مؤنث اسم مفعول الخ
مَضْرُوبَاتٌ	همه زنان زده شدگان، صیغه جمع مؤنث سالم اسم مفعول الخ
مَضَارِبٌ	همه مردان یا همه زنان زده شدگان، صیغه جمع کسر مشترک اسم مفعول الخ
مَضِيرِبٌ	یک مرد اندک زده شده، صیغه واحده مذکر مصغرا اسم مفعول الخ
مَضِيرِبَةٌ	یک زن اندک زده شده، صیغه واحده مؤنثه مصغرا اسم مفعول

اسم مبالغه ثلاثی مجرد صحیح

فَعَالٌ	غَفَّادٌ	واحد مذکر اسم مبالغه معنی بسیار بخشنده
فَعُولٌ	غَفُودٌ	فَعُولٌ
فَعَالَةٌ	عَلَامَةٌ	فَعُولٌ
فَعْلَانٌ	رَحْمَانٌ	فَعِيلٌ
		قَدُوسٌ
		صَبُورٌ
		شَكُورٌ
		رَحِيمٌ

بدانکه اکثر در صیغه مبالغه مذکر مؤنث یکساں آید چنانچه عَلَامَةٌ برائے مذکر و مؤنث یکساں آید

صفت مشبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چون الشَّرْفُ بزرگ شدن

یک مرد با عزت، صیغه واحد مذکر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	شَرِيفٌ
دو مردان با عزت، صیغه تشبیه مذکر صفت مشبه الی	شَرِيفَانِ
همه مردان با عزت، صیغه جمع مذکر سالم صفت مشبه الی	شَرِيفُونَ
شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ	شَرَفَاءُ
همه مردان با عزت، صیغه جمع مکسر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	
یک زن با عزت، صیغه واحد مؤنث صفت مشبه الی	شَرِيفَةٌ
دو زنان با عزت، صیغه تشبیه مؤنث، صفت مشبه الی	شَرِيفَتَانِ
همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث سالم صفت مشبه الی	شَرِيفَاتٌ
همه زنان با عزت، صیغه جمع مکسر صفت مشبه الی	شَرَائِفٌ
یک مرد یک باندرک عزت، صیغه واحد مذکر مصغر صفت مشبه الی	شُرَيْفٌ
یک زن یک باندرک عزت، صیغه واحد مؤنث مصغر صفت مشبه الی	شُرَيْفَةٌ

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل معلوم موكد بلا تا کید نون ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرور ضرور خواهد زد آن یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل معلوم موكد ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَيَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهند زد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهند زد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبُنَّ
ضرور ضرور خواهد زد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث غایبه فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهند زد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تشبیه مؤنث غایبتین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهند زد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبُنَّ
ضرور ضرور خواهی زد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی بید ز شما دو مردان در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهی بید ز شما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبُنَّ
ضرور ضرور خواهی زد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی بید ز شما دو زنان در زمان آینده صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ

لَتَضَرَّبَنَّ
 لَأَضْرِبَنَّ
 لَنَضْرِبَنَّ
 ضرر ضرور خواهد زد شما همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل مستقبل معلوم ثلاثی مجرد
 ضرر ضرور خواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان آینده صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل معلوم
 ضرر ضرور خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان آینده صیغه تثنیه جمع متکلم مع الغير مشترک

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل مجهول مؤکد بلام و نون تاکید ثقلیه ثلاثی مجرد صحیح

از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

لَيُضَرِّبَنَّ
 لَيُضَرِّبَانِ
 لَيُضَرِّبُونَ
 لَتُضَرِّبَنَّ
 لَتُضَرِّبَانِ
 لَيُضَرِّبَنَّ
 لَتُضَرِّبَنَّ
 لَتُضَرِّبَانِ
 لَتُضَرِّبَنَّ
 لَتُضَرِّبَانِ
 لَتُضَرِّبَنَّ
 لَتُضَرِّبَانِ
 لَتُضَرِّبَنَّ
 لَتُضَرِّبَانِ
 لَتُضَرِّبَنَّ
 لَتُضَرِّبَانِ
 لَتُضَرِّبَنَّ
 ضرر ضرور زده خواهد شد آن یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل مجهول ثلاثی مجرد
 ضرر ضرور زده خواهند شد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهند شد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائبین فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهد شد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهند شد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهند شد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهی شد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهد شد شما دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهد شد شما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهی شد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهید شد شما دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهید شد شما همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان آینده صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل مجهول
 ضرر ضرور زده خواهیم شد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان صیغه جمع متکلم مع الغير مشترک فعل مستقبل مجهول

باب اول صرف کبیر فعل مجرد معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

لَوَضُرِبَنَّ
 لَمَ يَضْرِبَانِ
 لَمَ يَضْرِبُونَ
 لَوَضُرِبَنَّ
 لَوَضُرِبَانِ
 لَوَضُرِبَنَّ
 ضرر آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل مجرد معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ
 نه زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل مجرد معلوم
 نه زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل مجرد معلوم
 نه زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل مجرد معلوم

نه زنده آن دو زن در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	لَمْ تَضْرِبَا
نه زنده آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده معلوم الی	لَمْ تَضْرِبْنَ
نه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده معلوم الی	لَمْ تَضْرِبْ
نه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده معلوم الی	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده معلوم الی	لَمْ تَضْرِبُوا
نه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل جده معلوم الی	لَمْ تَضْرِبِي
نه زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده معلوم الی	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده معلوم الی	لَمْ تَضْرِبْنَ
نه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده معلوم الی	لَمْ أَضْرِبْ
نه زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل جده معلوم الی	لَمْ نَضْرِبْ

باب اول صرف کبیره فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

نه زده شدن آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	لَمْ يُضْرَبْ
نه زده شدن آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل جده مجهول الی	لَمْ يُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل جده مجهول الی	لَمْ يُضْرَبُوا
نه زده شدن آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدن آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبْنَ
نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبُوا
نه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبِي
نه زده شدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده مجهول الی	لَمْ تُضْرَبْنَ
نه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده مجهول الی	لَمْ أَضْرَبْ

لَمْ نَضْرِبْ زده شدیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مع الغیر مشترک فعل مجزوم

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

لَا یَضْرِبُ	نیز ند یا نخواهد زد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم ثلاثی مجرد
لَا یَضْرِبَانِ	نیز نند یا نخواهند زد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا یَضْرِبُونَ	نیز نند یا نخواهند زد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ	نیز ند یا نخواهد زد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نیز نند یا نخواهند زد آن دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ	نیز نند یا نخواهند زد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ	نیز نی یا نخواهی زد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نیز نید یا نخواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُونَ	نیز نید یا نخواهید زد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبِينَ	نیز نی یا نخواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نیز نید یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ	نیز نید یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل نفی معلوم
لَا أَضْرِبُ	نیز نم یا نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم
لَا نَضْرِبُ	نیز نم یا نخواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی معلوم

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

لَا یَضْرِبُ	زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول ثلاثی مجرد
لَا یَضْرِبَانِ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا یَضْرِبُونَ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبُ	زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبَانِ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبْنَ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی مجهول

زده نمی شوی یا زده نخواهی شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُونَ
زده نمی شوی یا زده نخواهی شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبِينَ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبْنَ
زده نمیشوم یا زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَا أُضْرَبُ
زده نمیشویم یا زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَا نُضْرَبُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

هرگز نخواهد زد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه تکبیر ثلاثی مجرد	لَنْ يَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبُوا
هرگز نخواهد زد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبْنَ
هرگز نخواهی زد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهید زد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبُوا
هرگز نخواهی زد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبِي
هرگز نخواهید زد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبْنَ
هرگز نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز نخواهیم زد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر	لَنْ نُضْرِبَ

مشترک فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه تاکیدیه ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

هرگز زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه	لَنْ یَضْرِبَ
هرگز زده نخواهند شد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبَا
هرگز زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبُوا
هرگز زده نخواهد شد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز زده نخواهند شد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبْنَ
هرگز زده نخواهی شد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبُوا
هرگز زده نخواهی شد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبِی
هرگز زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مخاطبیتین فعل ماضی نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبْنَ
هرگز زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَنْ نَضْرِبَ

فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

باب اول صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم بلام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

زن تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مخاطب فعل امر حاضر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	اَضْرِبْ
زنید شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبَا
زنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبُوا
زن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبِی
زنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مؤنث مخاطبیتین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبَا
زنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبْنَ

امر حاضر معلوم بے لام مؤكد بنون تاكيد ثقله ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- ضرور ضرور بزین تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین، فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما دو زناں در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما همه زناں در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم الی

إِضْرِبَنَّ
إِضْرِبَانِ
إِضْرِبْنَ
إِضْرِبِيَنَّ
إِضْرِبِيَانِ
إِضْرِبِيَنَّ

امر حاضر معلوم بے لام مؤكد بنون تاكيد خفيفه ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- ضرور بزین تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور بزینید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور بزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم الی

إِضْرِبَنَّ
إِضْرِبْنَ
إِضْرِبِيَنَّ

امر حاضر مجهول باللام ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- باید که زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما دو زناں در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما همه زناں در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر مجهول الی

لِتَضْرَبَنَّ
لِتَضْرَبَا
لِتَضْرَبُوا
لِتَضْرَبِيَنَّ
لِتَضْرَبِيَا
لِتَضْرَبِيَنَّ

امر حاضر مجهول باللام مؤكد بنون تاكيد ثقله ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی

لِتَضْرَبَنَّ
لِتَضْرَبَانِ
لِتَضْرَبَنَّ

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو زمان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنثه مخاطبتین فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه زمان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل امر حاضر مجهول

امر حاضر مجهول بالام مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

امر غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِيَضْرِبَ

باید که بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم ثلاثی مجرد

لِيَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبُوا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَ

باید که بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنثه غائبتین فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبَنَّ

باید که بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل امر غائب معلوم

لَاَضْرِبَ

باید که بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَ

باید که بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه زرا یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب معلوم

امر غائب معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنثه غائبتین فعل امر غائب معلوم

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم الی	لَا ضَرْبَنَّ
باید که ضرور ضرور بزنیم دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک مع الغیر فعل امر الی	لِيَضْرِبَنَّ

امر غائب معلوم مؤکد بتون تاکید خفیه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور بزنند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبُنَّ
باید که ضرور بزنند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
باید که ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم الی	لَا ضَرْبَنَّ
باید که ضرور بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر الی	لَتَضْرِبَنَّ

امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرد الی	لِيَضْرَبَ
باید که زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبَا
باید که زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبُوا
باید که زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب مجهول الی	لَتَضْرَبَ
باید که زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لَتَضْرَبَا
باید که زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبَنَّ
باید که زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول الی	لَا ضَرْبَ
باید که زده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب الی	لَتَضْرَبَ

امر غائب مجهول بالام مؤکد یا تون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد	لِتَضَرَّبَنَّ
باید که ضرور زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غایبتین فعل امر غائب مجهول	لِتَضَرَّبَانِ
باید که ضرور زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل امر غائب مجهول	لِيَضْرَبْنَ
باید که ضرور زده شود من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
باید که ضرور زده شویم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لِتَضَرَّبَنَّ

امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید تخفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید تخفیفه	لِيَضْرَبَنَّ
باید که ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول	لِيَضْرَبُنَّ
باید که ضرور زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول	لِتَضَرَّبَنَّ
باید که ضرور زده شود من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
باید که ضرور زده شویم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر	لِتَضَرَّبَنَّ

نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَا تَضْرِبْ
مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَا
مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبُوا
مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبِي
مزنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَا
مزنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَانَّ
هرگز هرگز مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ

- هرگز هرگز مزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم مؤكد بنون تاکید ثقیله لَا تَصْرِبِينَ
- هرگز هرگز مزیند شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم لَا تَصْرِبَانِ
- هرگز هرگز مزیند شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم لَا تَصْرِبْنَ

نهی حاضر معلوم مؤكد بنون تاکید تخفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز مزین تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم لَا تَصْرِبِينَ
- هرگز مزیند شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم لَا تَصْرِبُوا
- هرگز مزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم لَا تَصْرِبِينَ

نهی حاضر مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبْ
- زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبَا
- زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبُوا
- زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبِي
- زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم لَا تَصْرُبَا
- زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم لَا تَصْرُبْنَ

نهی حاضر مجهول مؤكد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبِينَ
- هرگز هرگز زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبَانِ
- هرگز هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبْنَ
- هرگز هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبِينَ
- هرگز هرگز زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبَانِ
- هرگز هرگز زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر مجهول لَا تَصْرُبْنَ

نهی حاضر مجهول موکد بنون تاکید تخفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول موکد بنون تاکید تخفیفه الی
- هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول الی
- هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول الی

نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد الی
- نه زند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نهی غائب معلوم الی
- نه زند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- نه زند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب معلوم الی
- نه زخم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم معلوم الی
- نه زخم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم معلوم الی

نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز هرگز نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید ثقیله الی
- هرگز هرگز نه زند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نه زند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نه زند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نه زخم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی غائب معلوم الی
- هرگز هرگز نه زخم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی غائب معلوم الی

نهی غائب معلوم موكد بانون تاكيد خفيفه ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز نه زندان یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم موكد بانون تاكيد خفيفه	لَا يَضْرِبَنَّ
هرگز نه زندان همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبُونِ
هرگز نه زندان یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز نه زن من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم	لَا أَضْرِبَنَّ
هرگز نه زیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر فعل نهی متکلم	لَا نَضْرِبَنَّ

نهی غائب مجهول ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول ثلاثي مجرد	لَا يُضْرَبُ
زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبَانِ
زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبُونَ
زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبُ
زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبْنَ
زده نشوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم	لَا أَضْرَبُ
زده نشویم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم	لَا نَضْرَبُ

نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد ثقيله ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد ثقيله	لَا يُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبُونَ
هرگز هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبْنَ

هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم الی	لَا أُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک الی	لَا نُضَرُّ بِنِّ

نهی غائب مجهول مؤکد بانون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول مؤکد بانون تاکید خفیفه الی	لَا يُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول الی	لَا يُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول الی	لَا تُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم مجهول الی	لَا أُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک الی	لَا نُضَرُّ بِنِّ

اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک جا یا یک وقت زدن صیغه واحد اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَضْرِبٌ
دو جا یا دو وقت زدن صیغه تشبیه اسم ظرف ثلاثی مجرد الی	مَضْرِبَانِ
همه جا یا همه وقت زدن صیغه جمع مکسر اسم ظرف ثلاثی مجرد الی	مَضَارِبٌ
یک جا یا یک وقت اندک زدن صیغه واحد مصغرا اسم ظرف ثلاثی مجرد الی	مُضْرِبٌ

صرف کبیر اسم آله صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَضْرِبٌ
دو آله زدن صیغه تشبیه اسم آله صغری ثلاثی مجرد الی	مَضْرِبَانِ
همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آله صغری ثلاثی مجرد الی	مَضَارِبٌ
یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغرا اسم آله صغری ثلاثی مجرد الی	مُضْرِبٌ

اسم آله وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم آله وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مِضْرِبَةٌ
دو آله زدن صیغه تشبیه اسم وسطی ثلاثی مجرد الی	مِضْرِبَتَانِ

همه آلات زدن، صیغه جمع مکسر اسم آله وسطی ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 مَضَارِبٌ
 یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله وسطی، ثلاثی مجرد
 مَضْرِبَةٌ

اسم آله کبری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم آله کبری، ثلاثی مجرد، صحیح از باب الف
 مَضْرَابٌ
 دو آله زدن صیغه تثنیه اسم آله کبری ثلاثی مجرد، صحیح از باب الف
 مَضْرَابَانِ
 همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آله کبری ثلاثی مجرد الف
 مَضَارِيبُ
 یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله کبری ثلاثی مجرد الف
 مَضْرِبِيَّةٌ

اسم تفضیل المذکر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک مرد بسیار زنده صیغه واحد مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَبُ
 دو مردان بسیار زندگان صیغه تثنیه مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَبَانِ
 همه مردان بسیار زندگان صیغه جمع مذکر سالم اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَبُونَ
 همه مردان بسیار زندگان صیغه جمع مذکر مکسر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَابُ
 یک مرد کم بهترک زنده صیغه واحد مذکر مصغر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرِبُ

اسم تفضیل المؤنث ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 مَضْرِبِيَّةٌ
 دو زنان بسیار زندگان صیغه تثنیه مؤنث اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 مَضْرِبِيَّاتِ
 همه زنان بسیار زندگان صیغه جمع مؤنث سالم اسم تفضیل الف
 مَضْرِبَاتُ
 همه زنان بسیار زندگان صیغه جمع مکسر اسم تفضیل الف
 مَضْرِبٌ
 یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه مصغره اسم تفضیل الف
 مَضْرِبِيَّةٌ

فعل التعجب ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 مَا أَضْرَبَهُ
 چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 أَضْرَبَ بِهِ
 چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 وَضْرَبَ

فوائد عجیبہ ملحقہ "بارشاد الصّرف" برائے طلباء نو آموز

فرق درمیان ہمزہ والف :- الف ہمیشہ ساکن بے ضغطہ زبان بر آید چون ما و لا و آنکہ حرکت قبول نمیکند و یا ساکن با ضغطہ زبان بر آید اگرچہ بصورت الف نوشتہ شود چنانچہ در الحمد و اقرء ہمزہ اند و لیکن بعض مردمان الف گویند این مجازاً است حرکت در لغت جنبش را گویند و در اصطلاح زیر زبر پیش را گویند، چرا کہ وقت تلفظ حرف متحرک لب انسان در حرکت می آید اعراب در لغت ظاہر کردن را گویند و در اصطلاح آن حرکت کہ در آخر معرب آید از سبب دخول عامل، فرق در میان اعراب حرکت :- اعراب خاص حرکت کہ در معرب آید، حرکت عام چہ در آخر باشد یا در اول و غیرہ، مجہول رفع، نصب، جر، آن حرکات کہ در آخر معرب آید، خاص ست و فتح و ضم، کسرہ عام ست مبنی یا معرب را آید در آخر باشد چہ در اول، چہ در وسط و بعض فتح و کسرہ و ضمہ خاص کردہ اند کہ بر آخر مبنی آید و بعض استعمال بجائے یکدیگر آرنند عامل در لغت کارکنندہ را گویند و در اصطلاح ماہر فتح و نصب و جر و جزم، قانون در لغت مسطر کتاب را گویند و در اصطلاح قاعدہ کلیہ کہ شامل باشند ہمہ جزئیات خود را۔

فرق میان منصرف غیر منصرف منصرف آنکہ ہر سہ اعراب تنوین قبول کنند چون زید، جاء زیداً و دآیت نہیداً و مددت زیداً و غیر منصرف آنکہ ہر سہ اعراب و تنوین را قبول نکنند چون صوادب و در اصطلاح آنکہ دو سبب از اسباب منع صرف در بود، او را منع صرف ہم گویند،

معلوم در لغت دانستہ شدہ را گویند، چونکہ فعل معلوم را فاعل معلوم باشند ازین سبب فعل معلوم گویند و در اصطلاح آن فعل کہ اسناد فعل بسوئے کنندہ حقیقی باشد چنانچہ ضربت زیداً و مجہول در لغت گم کردہ باشد را گویند و در اصطلاح فعل مجہول آنکہ نسبت فعل بسوئے فاعل یعنی کنندہ کار نہ باشد بلکہ بسوئے مفعول فعل باشد چون ضربت زیداً یعنی ضرب بر زید واقع شدہ است باقی کنندہ گم است، پس چونکہ فاعل او گم است، مجہول گم کردہ فاعل۔

ضمیر در لغت از پوشیدہ را گویند، چونکہ ضمیر بجائے اسم ظاہر ضمیر داشتند، گویا کہ اسم را پوشیدہ کردند ازین سبب مضمرات را کتابہ گویند و ضمیر در اصطلاح آن کہ بجائے غائب مخاطب متکلم گویند،

بدانکہ فعل حدث است ادرا حدث یعنی پیدا کنندہ باید پس کنندہ اورا فاعل گویند پس او مذکر باشد یا مؤنث و ہر یکے مفرد باشد یاثنیہ یا جمع و ہر یکے غائب یا مخاطب یا متکلم باشد پس این فاعل ہر ذہ شدند چہ ارساقط شدند باقی چہ ارساقط ماندند پس گاہے فاعل کہ اسم ظاہر باشد چون ضربت زیداً گاہے ضمیر بارز باشد چون ضربت کہ ضربت فاعل ضمیر بارز و گاہے ضمیر مستتر پوشیدہ باشد چون ضربت فاعل ضمیر مستتر کہ هو است، کہ می گردد بسوئے زید،

فرق در میان اسم فاعل و فاعل فعل یا ضمیر فاعل، اسم ضمیر آنکہ مشتق باشد چون ضارب فاعل و ضمیر فاعل ہمیشہ جامد یا ضمیر باشد کہ قیام نسبت فعل بدان باشد چون ضربت زیداً و ضربت +

رَمَاتٍ يَتَسَّرُ وَلَا تَعَسَّرُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند ضَرْبًا اسم مصدر بود چون خواستند که صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بنا کنند حرف اول را بر حال خود گذاشتند ثانی را فتح داده، تنوین ممکن علامت اهمیت را حذف کرده، آخرش بینی بر فتح ساختند تا از ضَرْبًا، ضَرْبٌ شد ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند ضَرْبٌ صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند که صیغه تنبیه مذکر غائبین بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند ضَرْبٌ بضمه ما قبل در آخرش آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند ضَرْبٌ صیغه واحد مذکر غائب بود چون خواستند که صیغه واحد مؤنثه غائبه بنا کنند تا ساکنه محض علامت تانیث در آخرش آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ما قبل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبٌ

له قوله ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند اختلاف است در میان بصرین و کوفین، بصرین می گویند که مصدر اصل است و فعل فرع زیرا که معنی لغوی مصدر جائے صادر شدن است، و این معنی بر مصدر وقتے صادق می آید که از ان اشتقاق کرده آید ماسوائے این دلیل، اوله دیگر بیان کرده اند و کوفیان می گویند که فعل اصل است و مصدر فرع زیرا که اصالت فعل در تعلیل مسلم است، پس در اشتقاق نیز فعل را اصل گفتن لازم آمد، تا هر یک از اصل و فرع شے واحد گردد، بصریون دفع می کنند، و این لزوم را مسلم نمی دارند، بنا برین یَعْدُ تَعْدًا تَعْدًا در تعلیل فرع آید و در اشتقاق فرع شے نیستند، بلکه بالاتفاق هر چهار صیغه از ماضی خود بینی اند، پس ضرور نیست که هر چه اصل شد از جهت دیگر نیز اصل شود، پس تطابق ندبین برای قرار یافت، که مصدر فرع فعل است در تعلیل و اصل و است در اشتقاق فعلی و لهذا مصنف گفته است که ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند ۱۲

له قوله تنوین ممکن الایقید ممکن احتراز کرد از باقی تنوینات و آن تنوین ترفم است که در آخر فعل آید، کقول الشاعر (مصرع) فقولی ان اصبت لقد اصابن - که در اصل لقتا اصاب بود، و تنوین چون سبب که معنی آن اسکت سکوت است، و تنوین عوض، چنانچه در لفظ یومئذ و حیثئذ که در اصل یوما فا کان کذا و حیثین اذا کان کذا بود، یعنی این تنوین جمله کان کذا است که مضاف الیه اذا شده است و تنوین تعالی که در مسلمات عوض نون مسلمین آمده است، و تنوین ممکن را ممکن ازین جهت گویند که معنی ممکن قادر شدن است و اسکه که برای تنوین ممکن داخل می شود، معرب می باشد پس گویا که اسم عامل را قادر می کند بر خود و عامل قدرت یا بد بر عمل کردن در آن اسم معرب ممکن -

له قوله ضَرْبًا شد سحلی چنانچه در ضَرْبًا قبل از الف میم زیاده کردند، تا ضَرْبٌ وقتے که در شے اشباع کرده شود با تشبیه خود ملتبس نه شود، چینی بایتی که قبل از الف ضَرْبًا نیز میم آوردندی تا با او احدش وقتے که اشباع کرده شود ملتبس نه شود.

جواب: در صیغه غیر غایب اشباع جائز نیست. پس حاجت میم در ضَرْبًا نماند، زیرا که خوف التباس نماند ۱۲
له معنی علامت تانیث را بقید محض دفع کرد، و هم فاعل بودن تا رسا کنه برائے فعل. سوال: چون تا ضَرْبٌ علامت تانیث است باید که مانند سائے ضَرْبًا متحرک باشد.
جواب: تائے که علامت تانیث است، در آخر اسم متحرک بود، و در فعل ساکن، زیرا که فعل دال است بر حدث و زمان و نسبت الی فاعل با وجود این سه مورد در فعل نوع ثقل است در معنی، و آن ثقل مقتضی است خفت لفظی را، بخلاف اسم که در معنی آن زمان و نسبت الی فاعل ناخورد نیست پس ثقل معنوی که مقتضی خفت لفظی است، در درسه پدید آمده است که بجز آن نادر اساکن کرده شود، لهذا در فعل ساکن کردند، و در اسم متحرک -
ط قانون: هر تائے تانیث در فعل همیشه ساکن و در اسم همیشه متحرک باشد و عکس اذ آنکه + از قانون شاه جاملی است.

صَوَّبَتْ تَأْتِي، صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بِنَا کردند، نون مفتوح علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل در آخرش در آوردند تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ نَشُدْ پس اجتماع دو علامت تانیث شد این چنین مشکوه بود، لهذا تائیه وحدت را حذف کرد ما قبلش را ساکن کردند، تا که لازم نیاید توالی اربع حرکات، تا از صَوَّبَتْ نَشُدْ
قانون: اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است و در اسم وقتی که از یک جنس باشد،
قانون: اجتماع اربع حرکات متوالیات در یک کلمه و حکم ممنوع است،
صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بِنَا کردند تائیه مفتوح علامت واحد مذکر مخاطب و ضمیر فاعل بسکون ما قبل در آخرش در آوردند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ نَشُدْ صَوَّبَتْ تَائِيه تانیث و ضمیر فاعل در آخرش در آورده، میم مفتوحه، بضمه ما قبل در میان تاء و الف آوردند تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ تَائِيه

له قوله صَوَّبَتْ تَائِيه اگر گفته شود که توالی اربع حرکات ممنوع است، چنانچه مصنف قریباً ذکر خواهد کرد، پس چو درین جائے یک از حذف یا سکون اختیار نکردند مخطور لازم نیاید، چرا بیش این که توالی اربع حرکات اصلی است، و این با حرکت تار عارضی است که بجاظ الف آمده است که او تقاضا انفتاح ما قبل خود می کند و حرکت عارضی در حکم سکون است، پس توالی اربع حرکات اصلی نگردد. سوال: اگر حرکت تار در حکم سکون است، و الف دائماً ساکن باشد، پس اجتماع ساکنین شد پس چرا یکی از حذف یا تحریک اینها اختیار کردند، تا اجتماع ساکنین رفع شود. جواب: اجتماع ساکنین که ناجاز است ملازاد سکون هر دو ظاهر است، و این جائے سکون تاریکی است، چرا که بظاهر محرب است، لهذا مخطور نگردد لازم نیاید ۱۲
له قوله تالازم در آید الف سؤال: علیته نیز مشکوه بود، زیرا که در آن نیز توالی اربع حرکات شده، والا باید که صَوَّبَتْ نیز بر حال ماند که زیاده ازان مشکوه نیست. جواب: علیته در اصل علاوه بود، الف بر تائیه تخفیف حذف کردند، پس آن الف، بعد از حذف نیز ملحوظ است، لهذا توالی اربع حرکات لازم نیاید، زیرا که الف ساکن است، اگر گفته شود، چنانچه درین جائے باعتبار کردن محذوف مخطور لازم می آید. رضوی نیز تا مندرجا اعتبار کرده مخطور رفع گردد، گویم الف در علیته بر تائیه خفت حذف کرده اند، پس اعتبار کردن آن بعید نیست، بخلاف تائیه ساکن که آن محذوف شده است، بسبب اجتماع دو علامت تانیث پس بر تقدیر اعتبار آن مشکوه لازم خواهد آمد، لهذا آمد سکون فاعل که چنانچه در آخر کرده شده است،

له قوله مطلقاً الا مراد از مطلقاً تعمیم علامت تانیث است یعنی متحدۃ الجنس باشد یا مختلفۃ الجنس اجتماع هر دو در فعل ممنوع است مثال مختلفۃ الجنس چون صَوَّبَتْ و مثال متحدۃ الجنس در فعل ر شده است ۱۲
له قوله از یک جنس الا احتراذ است از مختلفۃ الجنس که اجتماع آن در اسم ممنوع نیست، مثال متحدۃ الجنس چون صَا، بَات و مختلفۃ الجنس چون صَوَّبَتْ تَائِيه زیرا که یائے بدل از الف صَوَّبَتْ است که غیر جنس تا است ۱۲

له قوله حکم فی الی یعنی دو کلمه را بسبب کمال اتصال حکم یک کلمه داده باشند چون وزن فَوَّجْنَ را که خود اتصال لفظی هم دارد و معنوی نیز ازین جهت هر دو را حکم یک کلمه داده شود ۱۲
له بسکون ما قبل الا تالازم نیاید توالی اربع حرکات ۱۲
له قوله میم مفتوحه بضمه ما قبل الف سؤال: با درون الف میم شنیعه میشود پس آوردن میم میان تاء و الف چه فائده دارد؟ جواب: اگر میم نمی آوردند طبقس می گردد میم با فاعله با واحد خود، و قتی زور واحد شاعری کرده شود، چنانچه در قول شاعر فاناك ضامن بالذوق حق و توفی کل نفس ما عهدتنا، پس اکنون اگر میان الف و تاء و میم با فاعله شود میم شنیعه باشد اگر میم نه باشد میم با واحد باشد، و الف اشبات باشد اما وجه تسمی میم دو وجه نیارد در حرف دیگر میان تاء و الف رعایت لفظاً است همیشه تثنیه کم و تثنیه فعل بر یک منطماند، و مفتوح نمودن میم از جهت الف است که از مفتوح بودن ما قبل خود می خواهد، وجه مفهوم بودن ما قبل میم این است که میم حرف شفوی است و ضمیه شفوی است و میم تقاضا می کند که حرکت ما قبل او نیز شفوی باشد، لهذا ما قبل او مفهم کردند، و مفتوح نگذاشتند دلیل بر این که ضمیه شفوی است این است که داد بالاتفاق شفوی است داد مرکب است از ضمینی. اگر کل شفوی باشد جز و او نیز شفوی باشد، پس ازین ظاهر شد که ضمیه نیز شفوی است طریقه معلوم نمودن خروج حروف این است که هر حرفی که خروج او معلوم کردنی است آن را ساکن کنند، و در ما قبل آن همزه مفتوحه بیارند، پس از احوال، امر معلوم می شود که مطلق است و لام وسطی و میم شفوی ۱۲

عه مثال حقیقه یک کلمه در حروف و کثیرت پس در حروف و کثیرت خوانند مشد
عه مثال حکما یک کلمه صَوَّبَتْ که در حقیقت ن جلا کلمه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است پس صَوَّبَتْ نَشُدْ خوانده شود ۱۲

صَوَّبَتْوُ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم مضمومه بضمه ما قبل میان تار و او در آورده و او را حذف کرده میم را ساکن کردند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْوُ شد
 قانون: هر وائی که واقع شود در آخر اسم غیر متمکن ما قبلش مضموم آن و او را حذف کنند و جوبا، مگر و او هو،
 صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند فتح تار را بکسر بدل کردند تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شد صَوَّبَتْوُ تا از صَوَّبَتْ بنا کردند
 الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ما قبل در آخرش در آورند میم مفتوحه را بضمه ما قبل میان تار و الف
 در آورند، تا از صَوَّبَتْ صَوَّبَتْوُ شد، صَوَّبَتْوُ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند نون مفتوح علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم ساکنه بضمه ما قبل میان تار و نون در آورده میم را بسبب
 قرب مخرج نون کرده، نون را در نون ادغام کردند

له قوله میم مضمومه الی اگر گفته شود که صیغه جمع با آوردن داد ساکنه تمام می شود نه با واحد خود بوقت اشباع طبع می شود، پس چه میم میان تار و او در آورند، گویم که برائے متابعت اصل لے تشبیه، زیرا که تشبیه برائے جمع اصل است اما مضموم بودن میم پس برائے اقتضائے داد و مضموم بودن ما قبل میم، پس برائے اقتضائے میم، کما مرافقا فی التثنیۃ ۱۲

له قوله غیر متمکن الی یعنی زیرا که عالی را قدرت عمل کردن بر می دهد، کما مر فی تسمیۃ المعرب بالتکن فی بناء ضرب - سوال: این قاعده در صَوَّبَتْوُ همان وقت جاری شده که صَوَّبَتْوُ هم بوده جواب: از اسم مام است حقیقی باشد، خواه مجازی و این جا اسم است مجازا زیرا که میم در اکثر جائے علامت اسمیت می باشد در مَجْرَبٌ و مَجْرَبٌ و مَجْرَبٌ و غیر ذلک و کما ہے علامت را حکم سے علامت را میبندند ازین جائے میم مجازا اسم شمرده اند و مضموم است پس شرط مضمومیت ما قبل نیز یافت است و بعد از آن داد آورده است لهذا فالله ذکر جاری کردند پس صَوَّبَتْوُ شد سوال: میم را ساکن چرا کردند، جواب: برائے ثقل معنوی که در فعل است و او تقاضای کند خفت لفظی را و آن خفت در سکون میم است، نه در ضمیر ۱۳

له قوله مگر و او هو الی رفع اعتراض است بر وجوبیت قانون مذکور، و بر اعتراض این که وجوبیت قانون مذکور تقاضا کند بر حذف و او را و باقی ماندن و او هو منع می کند وجوبیت قانون را و دفع این که قانون مذکور وجوبی است مگر لفظ هو از آن مستثنی است از باعث دیگر و این که بنا صالح کلمه بر سه حرف است و لفظ هو از آن عاری است، پس اگر و او را حذف گردد با لکیر انقضی خواهد ماند لهذا لے را از قاعده مذکور مستثنی کردند اما مثال اسم می که اسم بانه تار و او محذوف شده باشد بقاعده مذکور مثل هو و آخو که در اصل هو و آخو بودند و وقتی که قبل ایشان ضمیر منصوب متصل گردد و او ضمیر ما قبلش هر دو محذوفی کند زیرا که درین وقت بسبب اتصال ظاهری و او در وسط ماند، و حکم حذف لے همان وقت است که در آخر باشد نه وقتی که در وسط بود، چون صَوَّبَتْوُ ۱۴

له قوله میم مفتوحه الی سوال: در صَوَّبَتْوُ تشبیه مذکور مخاطبین میم ازین جهت آورده بودند که با واحد خود طبع می شود، و در حالت اشباع با واحد این جا حرف التباس نیست و احدش طبعش باشد یا نه زیرا که صَوَّبَتْ در حالت اشباع صَوَّبَتْوُ خواهد شد پس در میان واحد و تشبیه التباس نخواهد شد - جواب: ایراد میم در این جا برائے رفع التباس نیست بلکه برائے اتباع زیرا که تشبیه مؤنث تابع طبیعتی تابع است برائے تشبیه مذکور مخاطبین زیرا که مؤنث فرع است برائے مذکور ۱۵

له قوله میم ساکنه بضمه ما قبل الی اگر گفته شود که بنا سے صیغه با آوردن نون لے بصَوَّبَتْوُ تام شد باز میم چرا آوردند گفته شود محض برائے اتباع تشبیه لے چرا که جمع مؤنث مخاطبات فرع تشبیه مؤنث مخاطبتین است نه برائے دفع التباس ۱۶
 سوال: میم را ساکن کردند متحرک بریکه از حرکات ثلاثه چاره کردند با وجود محذوری لازم نمی آید، جواب: با سکاوه معلوم شده است که ما قبل نون جمع مؤنث و او ساکن می باشد چنانچه در صَوَّبَتْوُ و صَوَّبَتْوُ و لَقِیْتُمْ و لَقِیْتُمْ و اَصْبَحْتُمْ و اَصْبَحْتُمْ و اَمْسَحْتُمْ و اَمْسَحْتُمْ و اَمْسَحْتُمْ و اَمْسَحْتُمْ که ما قبل نون مذکور است.

سوال: پس باید که صَوَّبَتْوُ بخوانند صَوَّبَتْوُ چرا می خوانند جواب: نون وسطی بود میم شغوی و این هر دو قریب الفخرج اند پس بسبب قرب مخرج ایشان میم را نون کردن که بدن اتحاد مجلس ادغام متعین است. و بعد از آن دو حرف از یک طبع هم آمدند اول ایشان ساکن مع وجود جمیع شرائط پس نون را در نون ادغام کردن لهذا صَوَّبَتْوُ شد.

سوال: چنانچه میم را نون کردند ادغام ممکن گردید، هم چنین اگر نون را میم کردند ادغام ممکن شدی، جواب: اگر میم را نون نکردند میم شغوی شدی پس معلوم نه شدی که کدام صیغه است، زیرا که علامت جمع مؤنث نون است، و آن در این صورت معدوم شده ۱۷

تا از ضَرْبِ ضَرْبِ تَقْتِ شَد، ضَرْبِ تِ را از ضَرْبِ بنا کردند تا مضمومه علامت واحد متکلم و ضمیر فاعل بسکون
 ماقبل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبِ ضَرْبِ تِ شَد، ضَرْبِ بنا را از ضَرْبِ تِ بنا کردند، ضَرْبِ تِ صیغه متکلم
 مشترک بود، چون خواستند که صیغه متکلم مع الغیر مشترک بنا کنند تا مضمومه علامت واحد متکلم را حذف کرده و پیش
 تا علامت جمع متکلم مع الغیر و ضمیر فاعل در آوردند، تا از ضَرْبِ تِ شَد، ضَرْبِ بنا شد ضَرْبِ (الی اخوه) را از ضَرْبِ (الی
 اخوه) بنا کردند، حرف اول راضمه، و ماقبل آخر را کسره دادند تا از ضَرْبِ (الی اخوه) ضَرْبِ (الی اخوه) شد.

قانون - در هر ماضی مجهول ثلاثی مجرد، و رباعی مجرد، در باب افعال و تفعیل و مفاعله حرف اول راضمه
 و ماقبل آخر را کسره می دهند و جوْبا، بشرطیکه قبل از آن کسره نباشد، و باقی صیغها مثل ماضی معلوم اند،
 یَضْرِبُ تَضْرِبُ، اَضْرِبُ نَضْرِبُ را از ضَرْبِ بنا کردند، ضَرْبِ فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند
 که مضارع معلوم بنا کنند

له قوله تا مضمومه الزم باید دانست، که الف تشبیه چونکه در تشبیه غائب و غائبه، و مخاطب و مخاطبه مشترک بود، لهذا هر جا بر الف اطلاق تشبیه کرده است،
 بدون قید تذکر و تائید، و غیبت و خطاب، و هم چنین بر نون ضَرْبِ تِ و ضَرْبِ تِ اطلاق نون جمع مؤنث کرده است، بدون قید غیبت و خطاب اما
 تا مضمومه ضَرْبِ تِ و کسوره ضَرْبِ تِ و مضمومه ضَرْبِ تِ چون مشترک بود، لهذا علامت را بر واحد ذکر مخاطب در اول، و مؤنثه مخاطبه در ثانی و واحد
 متکلم مشترک در ثالث مقید کرد، اما او ضَرْبِ تِ چون در میان جمع غائبین و مخاطبین مضارع و امر و نهی مشترک است و لیکن مضمومه است بمذکر لهذا
 بتذکر مقید کرد، و خطاب مطلق نهاده، و هم چنین نون جمع مؤنث غیر مخصوص است بمؤنث و عام است از غیبت و خطاب لهذا با اول مقید کرد، و از
 ثانی مطلق گذاشت ۱۲

له قوله تا علامت جمع متکلم مع الغیر الزم باید دانست. که در بودن لفظ تا علامت برائے متکلم مع الغیر اختلاف است بعضی گویند که علامت متکلم مع
 الغیر مشترک، نون است، ماخوذ از تَضْرِبُ ضَرْبِ تِ چونکه باید و محض نون صیغه متکلم مع الغیر را با تَضْرِبُ صیغه مؤنث غائبات التماس می
 شد، لهذا فتح نون را با شاع فروده الف پیدا کردند، برائے رفع آن التماس، پس الف آنها جزو علامت نمائند، و بعضی دیگر می گویند که چون
 باستقرائے و صیغه متکلم مع الغیر تا بالف و نون یافته می شود، پس معلوم می شود، که علامت متکلم مع الغیر مجموعه مرکب از نون و الف است، پس
 الف نزد اینان جزو علامت شد، نه خارج از مضمومه ۱۳

له قوله ضَرْبِ الزم باید دانست که جمیع طرق بنا ماضی مجهول از معلوم بر سه قسم اند یکم آنکه ما تَن ذکر کرده است، پس برین تقدیر ضَرْبِ تِ از
 ضَرْبِ تِ و ضَرْبِ تِ از ضَرْبِ تِ یا ضَرْبِ تِ یا ضَرْبِ تِ بنا شد و علی هذا القیاس فی البعواتی، گویا که از برائے اختصار بنا ماضی جمع صیغه کلیده ذکر کرده شد، و طریقه
 دوم این که ضَرْبِ تِ را از ضَرْبِ تِ بنا کرده، باقی صیغها را از ضَرْبِ تِ مانند معلوم بنا کرده شود، پس قول ما تَن در آخر قانن بنا ماضی مجهول و باقی صیغها مثل ماضی
 معلوم اند، اشاره برین طریقه است و طریقه سوم این که کلیده همه را مثل طریقه اول بنا کرده شود، وقت سوال هر یک را علیحدت بنا کرده شود، چنانچه ضَرْبِ تِ را از
 ضَرْبِ تِ و ضَرْبِ تِ را از ضَرْبِ تِ و این طریقه ثالث حقیقتاً طریقه اول است، مگر در آن اجمال است، درین تفصیل ۱۴

له قوله در هر ماضی الزم باید دانست که جمیع ابواب ثلاثی مجرد شش عدد اند، و جمیع ابواب ثلاثی مزید فیه دو از ده باب، و رباعی مجرد را یک باب است
 در رباعی مزید فیه را سه باب، جمله بست و دو باب شدند و برائے بنا ماضی مجهول این بست و دو باب از ماضی معلوم سه قانن اند یکم از آن سه
 آن است، که درین جا مذکور است، و آن ده باب را شامل است. یعنی شش باب ثلاثی مجرد را یک باب رباعی مجرد را ده باب ثلاثی مزید فیه را و
 باقی دوازده ابواب در دو قانن منضبط اند که بعد ازین مذکور خواهند گردید - ۱۲

له مضارع را از ماضی بنا کردند و برعکس چنان کردند
 جواب: - ماضی دلالت می کند بر ثبات و مضارع دلالت می کند، بر سیاتی، پس اشتقاق آن که دلالت نمی کند، بر ثبات از آن که دال بر ثبات
 باشد اولی است.

له قوله مضارع الزم معنی مضارع مشابه است و مضارع را ازین جهت مضارع می گویند، که مشابه است اسم فاعل را در حرکات و سکونات تعدد
 حروف و صفت بودن برائے تکوین، در دخول لام ابتداء ۱۳

یک حرف از حروف آتین مفتوحه بسکون فاکلمه در اولش در آورده، ماقبل آخر را کسره داده و ضممه اعرابی در آخرش آوردند تا از **تَضْرِبُ**، **يَضْرِبُ**، **تَضْرِبُ**، **أَضْرِبُ**، **تَضْرِبُ** شدند **يَضْرِبَانِ** را از **يَضْرِبُ** بنا کردند، الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره، عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از **يَضْرِبُ**، **يَضْرِبُونَ** شدند، **يَضْرِبُونَ** را از **يَضْرِبُ** بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بضمه ماقبل و نون مفتوحه عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از **يَضْرِبُ**، **يَضْرِبُونَ** شدند، **تَضْرِبَانِ** را از **تَضْرِبُ** بنا کردند، الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از **تَضْرِبُ**، **تَضْرِبَانِ** شدند، **يَضْرِبُونَ** را از **تَضْرِبُ** بنا کردند، نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آخرش در آورده تا را با بیا بدل کردند تا از **تَضْرِبُ**، **يَضْرِبُونَ** شدند **تَضْرِبَانِ** **تَضْرِبُونَ**

له قره از حروف آتین ال سوال :- بر زیادتی ماضی برائے چیست ؟

جواب :- برائے این که در معنی ماضی و مضارع اختلاف است زیرا که ماضی دلالت می کند بر زمان سابق، و مضارع بر زمان لاحق پس واجب آمد که در الفاظ هر دو نیز اختلاف باشد، تا دلالت کند اختلاف لفظی بر اختلاف معنی پس حروف مذکورده برائے تحصیل اختلاف لفظی است در میان هر دو،

سوال :- اختلاف لفظی چنانچه بر زیادتی پیدا شده است، هم چنین بجزف حرفی از حروف ماضی نیز پیدا شد پس آن را برای چرا اختیار کردند ؟
جواب :- اختلاف مضارع با ماضی بجزف حرف از حروف ماضی ممکن نبود، زیرا که بجزف حرف کلمه از بنائے صالح خود ناقص شده و آن بجزف ضرورت جانز نیست.

له قره بسکون فار کلمه ال سوال :- فار کلمه را چرا ساکن کردند ؟

جواب :- برائے که تخمین از توالی اربع حرکات، سوال :- دفع توالی اربع حرکات با ساکن عین کلمه یا لام کلمه نیز می شد، پس اسکان فاکلمه بکدام جهت ترجیح یافت ؟
جواب :- توالی اربع حرکات از حروف آتین لازم آمده است، پس اسکان فاکلمه که قریب است بوسه از عین کلمه اولی باشد.

له قره در اولش ال سوال :- بر زیادتی حروف آتین در آخر ماضی نیز ممکن بود، پس در آخر چرا نه کردند ؟
جواب :- اگر در آخر ماضی کردند مضارع با ماضی خود متمسک شده، زیرا که بر زیادتی تا نئے متمسک بر مخاطب و مخاطبه و واحد متکلم و بر زیادتی نون جامع مؤنث فایات متمسک می شد، و بر زیادتی یا در آخر ماضی متمسک نمی شد، اما ماضی را بر اخوات ماضی محمول کردند،

له قره عوض ضممه ال بیدان که ضممه لام برائے مناسبت و اداست. نه ضممه اعراب، چه دوسه در آخر بود، و لام در جمع حکم توسط پیدا کرده ۱۲ نوادر.

له قره ضمیر فاعل ال بیدان که الف در تشبیه و واد، در جمع و بیائے در واحده مخاطبه، و هم چنین نون در **يَفْعَلُونَ** و **تَفْعَلُونَ** ضمیر فاعل اند بخلاف هاتی صیغه که ضمیر فاعل در آنها گاهی سستتر و گاهی ظاهر بود، الا هر دو صیغه متکلم، و واحد مخاطب که فاعلش همیشه ضمیر مستمر باشد، و لهذا **افعل** ناید و **فعل** زیاده و **فعل** ناید درست نیست ۱۲ نوادر.

له قره عوض ضممه ال بیدان که نون تشبیه و جمع عوض ضممه اعرابی است که در مفرد بود، و وجه تخصیص نون اعرابی عوض ضممه، و حرکت اعرابی آن است که در اصل در زیادتی و تصرف حروف علت بوده اند، و چون زیادتی حروف علت در این جائے بسبب موجود بودن حروف علت دیگر ثقل پیدا می کرد، لهذا نون را که مناسبت نام با حرف دارد، و در آخر اسمائے متکلمه بلباس تون، تابع اعراب واقع می شود افزونند چون کسره میان فتحه و ضممه متوسط است، هم چنان که تشبیه میان واحد و جمع لهذا نون جمع را مکسور نمودند، و چون جمع باعتبار کثرت معنی نسبت و واحد و تشبیه ثقیل است، و فتح خفیف لهذا نون جمع مفتوح ساخته شد تا ثقل زایل شود ۱۲

را از واحد خود مثل یَضْرِبَانِ وَ یَضْرِبُونَ بنامی کنند تَضْرِبِینَ را از تَضْرِبُ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث و ضمیر فاعل نزد بعضی بکسره ماقبل نون مفتوحه عوض ضمه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبِینَ شد تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبِینَ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث را حذف کرده بجایش الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آورده، فتح نون را بکسره بدل کردند تا از تَضْرِبِینَ، تَضْرِبَانِ شد تَضْرِبِینَ را از تَضْرِبِینَ بنا کردند یا - و نون واحد را حذف کرده، بجایش نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آورند تا از تَضْرِبِینَ، تَضْرِبِینَ شد یَضْرِبُ تَضْرِبُ، اَضْرِبُ، تَضْرِبُ را از یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، اَضْرِبُ تَضْرِبُ بنا کردند یَضْرِبُ (الی اخره)، فعل مضارع معلوم بود، چون خواستند که فعل مضارع مجهول بنا کنند حرف اول را ضمه و ماقبل آخر را فتح دادند تا از یَضْرِبُ (الی اخره) یَضْرِبُ (الی اخره) شد،

قانون :- در هر مضارع مجهول حرف اول ضمه و ماقبل آخر را فتح میدهند و جو با بشرطیکه در مضارع معلوم

- ۱۱ قول از تَضْرِبُ الی از تَضْرِبُ واحد مذکر مخاطب بنا کردند، زیرا که صیغه واحد مذکر مخاطب اصل است، برائے واحد مؤنثه مخاطبه ۱۲
- ۱۲ قول علامت تانیث الفیه نظر، زیرا که برای اجتماع دو علامت تانیث، خواهد شد یک تانے دوم یائے، و اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است، کما مر ۱۲
- ۱۳ قول نزد بعضی الی متعلق است بضمیر فاعل، پس ازین عبارت فهمیده می شود، که فاعلیت یائے ساکنه نزد بعضی است لیکن این غیر صحیح است زیرا که فاعلیت و ساکنه نزد جمهور مسلم است، چنانچه فاعلیت الف یَضْرِبَانِ و او یَضْرِبُونَ نزد ایشان مسلم است الا خلطش که یائے علامت خطاب می گوید و مجهول آن را علامت خطاب نیز می گویند، زیرا که اجتماع برای تقدیر دو علامت خطاب خواهد شد میان تا که حرف خطاب است و میان یا مر ۱۲
- ۱۴ قول علامت تانیث را الی بکسر ضمیر فاعل را حذف کردند، کسره دلالت می کند بر وحدت فاعل و مقصود از بنائے تشبیه تعدد فاعل است منافات و ضد برائے تعدد و کثرت ظاهر است ۱۲
- ۱۵ قول علامت تشبیه الی سوال ۱- اگر الف تَضْرِبَانِ باقی صیغه های مضارع و م چنین و او یَضْرِبُونَ و تَضْرِبُونَ و اما در علامت تشبیه و جمع اند و مثل الف تشبیه فاعل، و او جمع و ساکنه پس چرا بدخول جواز موزون صیغه می شوند، چنانچه در یک فاعل بدخول جاره و ناصبه متغیر می شود ۱۲
- جواب ۱- الف و او در اشتقاق علامت تشبیه و جمع است، و ضمیر فاعل و الف و او تشبیه و جمع مضارع، چنانچه علامت تشبیه و جمع است هم چنین ضمیر فاعل نیز است و ضمیر متغیر نمی شود، لهذا الف و او اشتقاق که ضمه بر او بود متغیر شوند، و الف و او مضارع که ضمه بر او بود از تغیر و انقلاب سلامت مانند ۱۲
- ۱۶ قول بفتح ماقبل الی و فتحه که بجائے یائے ساکنه الف آوردند، برائے مناسبت الف لام کلمه را مفتوح ساختند، زیرا که اگر مفتوح نمی کردند، الف الف نمی مانند ۱۲
- ۱۷ قول بدل کردند الی تا موافق شود بنائے نون اعرابی، با باقی فونات اعرابیه را که در آخر تشبیه آمده است ۱۲
- ۱۸ قول حرف اول را الی حرف مضارعت را ۱۲
- ۱۹ ماقبل آخر الی عین کلمه را فتح دادند ۱۲
- ۲۰ قول در هر مضارع مجهول الی برائے بنائے مضارع مجهول از معلوم در جمیع ابواب همین یک قاعده است که حرف اول را ضمه داده شود، اگر پیشتر در معلوم ضمه نباشد، و ماقبل آخر را فتح داده شود، اگر پیشتر در معلوم مفتوح نباشد ۱۲
- ۲۱ سوال :- نون اعرابی را در تشبیه کسره ازین دادند، که کسره میان فتح و ضمه متوسط است، چنانچه تشبیه میان واحد و جمع متوسط است، و در جمع فتح ازین اختیار کردند، که در جمع باعتبار کثرت معنی ثقل است و فتح خفیف است، پس در تَضْرِبِینَ که ثقل هم چون جمع در و ساکنه نیامده نون اعرابی کدام وجه مفتوح نمودند؟
- جواب :- از حرکات ثلاثه و سکون اگر سکون اختیار کردند، التفاسر ساینین شده، و اگر ضمه و کسره آوردند ثقل شده زیرا که یائے پیشتر در و ساکنه موجود است، لهذا فتح که اخف الحركات است اختیار کردند ۱۲

ضمه و فتح نباشد، و باقی صیغها را بر معلوم قیاس باند کرد. ضارِبٌ را از یَضُوبٌ بنا کردند حرف مضارع را حذفت کرده فاعله را فخر داده، بعده الف علامت ام فاعل در آورده، تنوین تمکن علامت اسمیت را در آخرش در آوردند تا از یَضُوبٌ، ضارِبٌ شد ضارِبَانِ را از ضارِبٌ بنا کردند الف علامت تشبیه بفتح ما قبل نون کسوره عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از ضارِبٌ، ضارِبُونٌ شد، ضارِبُونَ را از ضارِبٌ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر بضمه ما قبل نون مفتوحه عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند تا از ضارِبٌ، ضارِبُونٌ شد، ضارِبُونَ را از ضارِبٌ بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتح داده، تائیه متحرک علامت جمع مذکر کسر

له قوله ضمّه و فتح نباشد زیرا که اگر بیشتر ضمه باشد پس فقط ما قبل آخر مفتوح کرده خواهد شد، و اگر بیشتر ما قبل آخر مفتوح باشد پس معنی حرف اول را فخر داده خواهد شد، مثال اول چون مُكْرِبٌ وَ يَمُوفٌ وَ يَضارِبٌ وَ يَكْدِحُونَ و مثال دوم چون يَعْكُو وَيَمْتَعَةٌ وَ يَنْعَابِلٌ و مثال مضارع که در آن حاجت هر دو بینه چون يَضُوبٌ وَ يَنْعَمُونَ وَ يَمْتَنُونَ وَ يَسْتَعْفِفُونَ و امثال ذلك ۱۳

له قوله باقی صیغها را الی الی این هر چه گذشت بیان بناست یَضُوبٌ أَصْوَبٌ نَحْوُوبٌ بر دو باقی صیغها را بر معلوم قیاس کشید، پس تشبیه و جمع را از واحد و فاعل را از فاعل و مخاطب را از مخاطب و مؤنث را از مذکر بنا کنند، چنانچه معلوم مفصلا مذکور شد ۱۴

له قوله یَضُوبٌ الی از یَضُوبٌ بنا کردند از برائت مناسبت هر دو، در وقوع صفت برائت نکره، و در حرکات و سکونات و تعداد حروف و غیر ذلک ۱۵

له قوله حرف مضارع الی یعنی یا ضمه مضارعت را حذف کردند، تا واقع شد فرق در میان ام فاعل و مضارع و تعیین فرق بحدف کردن زیرا که بر یاءاتی کثرت زیادات لازم می آید، و تعیین فرق بحدف حرف مضارعت کردند، زیرا که علامت مضارعت زائده است. و الاضاحق بالحدف ۱۶

له قوله علامت تشبیه الی اس الف ضارِبَانِ و امثال آن از باقی مشتقات محض علامت تائیه است و ضمیر فاعل در آنها دارا است استراحت و از بی سبب بدخول جاره و تا بسبه بیا منتقل می شود، و اگر ضمیر فاعل بود منتقل بیا نیز شده، چنانچه الف یَضُوبَانِ بدخول جازم و نواصب متغیر و منقلب می شود ۱۷

له قوله وزن کسوره الی باید دانست که اگر نون ضارِبَانِ و مانند آن را فتح میدادند، تواری اربع حرکات فتمات می شد چه الف در حکم دو فتح است و ما قبل می نیز دارا مفتوح می شد، پس تواری ثلاثه فتمات بیشتر موجود است، پس نون را نیز اگر فتح میدادند، تواری اربع فتمات می شد ۱۸

له قوله عوض ضمّه الی چنانچه الف ضارِبَانِ که نون عوضی ضمه است زیرا که در مفرد بسبب دخول لام تعریف تنوین نیست ۱۹

له قوله یا تنوین الی در همین سبب وقت اضافه من حذف می شود ۲۰

له قوله یا هر دو الی چنانچه در ضارِبَانِ که در مفرد ضمه و تنوین هر دو موجود بود، و در تشبیه بضم هر دو نون آمده ۲۱

له قوله در واحد الی متعلق است هر یک از قوله ضمّه تنوین هر دو علی سبیل البدل ۲۲

له قوله مفتوح الی تا تعاول نمائند ثقل و او ضمّه ما قبلش را ۲۳

له قوله یا تنوین الی و از بی جهت وقت اضافه مانند نون تنوین محذوف می شود ۲۴

له قوله یا هر دو الی چنانچه در ضارِبُونٌ که جمع ضارِبٌ است و در آن ضمه و تنوین هر دو موجود است و در ضارِبُونٌ عوض هر دو نون آمده است فقط ۲۵

له قوله در واحد الی متعلق است هر یک از ضمّه یا تنوین هر دو علی سبیل البدل و الاثالثه ظاهره ۲۶

له قوله ضربه الی بجهل از بنائے واحد مذکور فاعل و تشبیه و جمع سالم دس فارغ نشد و در بنائے جموع کسره و شروع شده است، و از اوزان دس بهشت وزن ذکر کرده است که ضربه بروزن فعله و جموع کسره ام فاعل بر بی وزن بکثرت آمده، چنانچه فسقه جمع فاسقه، و تمشه جمع دماش و شیخ رمی در شافیه گفته است که وزن فعله در جمع فاعل صفت بسیار می آید، لیکن در کثرت و اصالت مانند وزن فعال است چون عجزه و کفره و بدماه و خوتنه و در ناقص فاعله را مضموم می خوانند، چنانچه قضاة و دعاة و اما تفصیل فعلة از ناقص اختلاف قراء و مسوای در عمل می خواهد ۲۷

هـ

قانون ۱- هر اسم فاعل ثلاثی مجرد غالباً بر وزن فاعل می آید و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع معلوم آن باب می آید میم مضموم بر بنائے حرف استین کسره و اول ما قبل اگر نه باشد، و تنوین تمکن در آخرش در آردند ۱۲

در آوردند اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب ضربه شد ضراب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشدود و مفتوحه ساخته، بعده الف علامت جمع مذکر مکسر در آوردند تا از ضارب، ضراب شد ضروب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کردند تا از ضارب، ضرب شد ضروب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتح داده الف ممدوده علامت جمع مذکر در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے منع صرف تا از ضارب، ضرباء شد ضربان را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کرده، الف نون مزیدتان علامت جمع مذکر مکسر بفتحه ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب، ضربان شد

له قوله بر تاء که آخر کلمه ای باید داشت که قبل لوق تا که آخر کلمه بود، اعراب بر نون جاری بود اکنون چونکه تاء بدو متصل گردید، آخر کلمه تا شد ازین جهت اعراب نیز بر نون جاری و لام کلمه حرف با منی ماند، زیرا که در وسط آمده، و وسط کلمه یعنی می شد زیرا که مظهر اعراب آخر کلمه است نه وسط و بنائے بر رفع بلحاظ خفت است ۱۲
 له قوله ضراب الودوم از اوزان کم فاعل ضروب بوزن فعال و اوزان کم فاعل برای وزن بسیار آمده چنانچه زوا و غیث و قتراء و جهال و علاء
 و این وزن در جمع فاعل معنی اصل است، چنانچه در شرح رضی تصریح نموده است اما در شرح فصول کبری نوشته است که این جمع در ناقص وادسه باشد، غوا یا یاقیل است، چنانچه غتراء و ستراء جمع غازی و ستاری ۱۳

له قوله حروف اول الوله فار کلمه را ۱۲
 له قوله ثانی را الوله الف ضارب را حذف کرده ۱۲

له قوله مفتوح ساختند برائے مناسبت و موافقت الف علامت جمع مذکر مکسر که بدو متصل کردنی است ۱۲
 له قوله ضروب الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروب است بوزن فَعْلَل و اوزان جمع کم فاعل بوزن فَعْلَل نیز بسیار آمده، شیخ رضی در شرح شافیه گفته است که غالب در فاعل و صفت فَعْلَل است، مثل شَهْدٌ و عَيْبٌ و مَوْتٌ و كَفَّةٌ است که وزن فَعْلَل و فَعْلَل در اصل دو اند در جمع فاعل و صفت و نیز گفته است که تَقْوَلُ فِي نَاقِصٍ غَايِرٌ عَرَبِيٌّ و صَاغِيَةٌ عَرَبِيَّةٌ ۱۳

له قوله ضروب الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروب است، بوزن فَعْلَل بسکون عین کلمه شیخ رضی گفته است که جمع وصفی بوزن فَعْلَل باضمین بسیار آمده است، چنانچه بَوَلٌ و شَوَيْحٌ بعدو تخفیف کرده شده است در و بسکون عین کلمه نزد بنی تمیم پس معلوم شد که ضروب بسکون عین کلمه چنانچه در متن است مذموب بنی تمیم است نه مجهول ۱۴

له قوله ضرباء مشدود از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروباء بوزن فَعْلَل است شیخ رضی گفته در شرح کافیه که آورده می شود جمع مکسر فاعل وصفی بوزن فَعْلَل چون جَمَلَةٌ و شَعْرَاءٌ برائے مناسبت و بفعول مثل كَوْنٌ و كَوْنَاءٌ پس فَعْلَل استند اصل درین باب بلکه برائے تشبیه هر دو بیاب درین چنانچه گذشت و اکثر جمعیت فَعْلَل در این باب و غیره همان وقت است که دلالت کند بر خصیلت مدح یا ذم چنانچه جَمَلَةٌ و شَعْرَاءٌ ۱۳

له قوله ضربان الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضربان است بوزن فَعْلَل شیخ رضی گفته است و آمده است جمع فاعل وصفی بوزن فَعْلَل نیز چون شَبْتَانٌ و دَعْيَانٌ برائے تشبیه دادن فاعل وصفی بغافل ای چون شَجْوَانٌ ۱۲
 له قوله حرف اول الوله فاعله را ضمه دادند ۱۲

له قوله ثانی را الوله حرفی که ثانی بود در و همان را حذف کردند و آن الف فاعل بود ۱۲

له قوله الف نون مزیدتان الوله هر دو را یک جا زیاده نمودند ۱۲
 له قوله بفتح ما قبل الوله فتح ما قبل الف برائے مناسبت الف ۱۲

له قوله در آخرش الوله در آخرش است که قبل و نون مزیدتان ضروب شده است آوردند ۱۲

له قوله آخر کلمه است الوله بماء جمع حروف کلمه نه بلحاظ حروف اصلی نه زیر آن که بلحاظ حروف اصلی آخر صیغه لام کلمه است که آن با اتصال الف نون مزیدتان در وسط شده است و چونکه وسط کلمه جائے اعراب نیست یعنی مشدود مظهر اعراب حرف اخیر است و حرف اخیر این جانون است لهذا اعراب نیز بر نون جاری کرده است ۱۲

ضَوَابِّ رَا از ضَارِبٌ بنا کردند، حرف اول را کسره داده ثانی را حذف کرده، سویم جائے الف علامت جمع مذکر مکسر بفتح ما قبل در آوردند، تا از ضَارِبٌ، ضَوَابِّ شد، ضَوُوبٌ را از ضَارِبٌ بنا کردند، حرف اول را ضمّه داده ثانی را حذف کرده سویم جائے واو ساکن علامت جمع مذکر مکسر بضمّه ما قبل در آوردند، تا از ضَارِبٌ، ضَوُوبٌ شد، ضَارِبَةٌ رَا از ضَارِبٌ بنا کردند، ضَارِبٌ صیغۀ واحد مذکر اسم فاعل بود چون خواستند که صیغۀ واحد مؤنثه اسم فاعل بنا کنند، تا متحرک علامت تانیث بفتح ما قبل در آخرش در آورده اعراب را بر تار که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبٌ، ضَارِبَةٌ شد، ضَارِبَتَانِ رَا از ضَارِبَةٌ بنا کردند، الف علامت تثنیه بفتح ما قبل نون مکسوره عوض ضمّه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود آخرش در آوردند، تا از ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ شد، ضَارِبَاتٌ رَا از ضَارِبَةٌ بنا کردند، الف و تار علامت جمع مؤنث سالم بفتح ما قبل در آخرش در آورده اعراب را بر تار که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبَةٌ، ضَارِبَاتٌ شد پس اجتماع دو علامت تانیث شد، این چنین منکره بود

۱۴ قول ضَوَابِّ شد، الیاء همزة از انبیه جمع مکسر اسم فاعل وزن فَعَالٌ است، چنانچه نَبَاتٌ و قِيَامٌ و رِعَاءٌ و صِبَاغٌ نیز برای وزن اند، کما فی الرضی و صاحب فصول کبریّه گفته است، وی آید فَعَالٌ مثل نَبَاتٌ اے بکسر فار برائے صفت که بر وزن فاعِلٌ باشد، مثل تَاجِرٌ و کَافِرٌ و قَائِدٌ و دَلِیٌّ برائے صفت که بر وزن فَعَالٌ بفتح فاعل باشد، فعل جَوَادٌ و تَوَادٌ و بَعِیْثٌ گفته اند که وزن فَعَالٌ بکسر فاعل هر دو برائے تَاجِرٌ و جَوَادٌ مفرد نیست ۱۲

۱۵ قول بینه ما قبل الیاء علامت جمع مکسر چون که در این جا او است، قبل از لام کلمه در او نمی ماند تا که ما قبل در ضموم ز کرده شود، لکن برای مناسبت وادائش را اے عین کلمه را مثنی کردند، برضه زیر آن که اگر ما قبل و او را مثنی برضه نمی کردند، او بقانون جِعَاعٌ یا می گردید و هَوُوبٌ می شد، و مقسود وزن فَعُولٌ و فَعِیْلٌ ۱۲

۱۶ قول ضَوُوبٌ شد، الیاء هَوُوبٌ بر وزن فَعُولٌ شد، شیخ رضی گفته است، که جمع مکسر اسم فاعل وصفی بر وزن فَعُولٌ نیز می آید، چنانچه شَهُودٌ و حَضْرَةٌ و تَحْوٌ و دَیْسٌ می گویند، که این جمع نیز در آن باب است که مصدر آن بر وزن فَعُولٌ آید، انقی، این است، هشتم از هشت اوزان جمع مکسر اسم فاعل که مصنف در پی آن شده است، اما افعال و فعلی در جمع فاعل چون اَنْبَاءٌ جمع تَاجِرٌ و حَلْکٌ جمع حَالِکٌ و سَالِیٌ است و فواعل در جمع فاعل چون فَوَارِسٌ جمع فَاوَسٌ و بَوَانِلٌ در جمع بانئ و کَوَاحِلٌ در جمع کَا حِلٌ پس آن مختص است بفاعل ای یا صفتی که برائے غیر ذوی العقول باشد ۱۲

۱۷ قول متحرک الیاء زیرا که تانیث در اسم دائم متحرک می باشد ۱۲

۱۸ قول ما قبل الیاء باقلش ما مثنی بر فتح بافتند و جبرئانی بودن در وسط کلمه و اختیار فتح برائے نخت که مطلوب است، در کلام عرب ۱۲

۱۹ قول آخر کلمه است الیاء کلمه علیهمه چون کلمه کلمه بود، و کلمه علیهمه نه بود، از بی جهت ضاربه در احکام لفظی کلمه واحد شمرده می شود، و معرب گردانیده می شود با اعراب واحد ۱۲

۲۰ قول الف علامت تثنیه الیاء محض علامت تثنیه است، اما ضمیر تثنیه فاعل در آن دائماً مستتر است کما مر ۱۲

۲۱ قول بفتح ما قبل الیاء برائے موافقت و تعاضل الف ۱۲

۲۲ چنانچه پیشتر مذکور شد، که نون تثنیه فعل و همچنین نون تثنیه فاعل در آن دائماً مکسور می باشد ۱۲

۲۳ قول عوض الیاء علی اختلاف الاقوال ۱۲

۲۴ قول در آخرش در آوردند الیاء چنانچه ضمّه و تنوین نیز در آخر کلمه می بودند ۱۲

۲۵ قول از ضارِبَةٌ الیاء چنانچه ضَارِبَتَانِ تثنیه مؤنث اسم فاعل از واحد مؤنثه شده است زیرا که اصل برائے همه چنین جمع مؤنث اسم فاعل نیز واحد خورسے ضَارِبَةٌ بنا می شود زیرا که برائے همه نیز واحد اصل است ۱۲

۲۶ قول علامت تانیث الیاء اجتماع دو علامت تانیث شد از یک جنس، این چنین لے اجتماع دو علامت تانیث از یک جنس مستکبر و ممنوع بود ۱۲

۲۷ قول منکره بود الیاء ممنوع بود چنانچه در قانون بنائے هَوُوبٌ مذکور شد، که اجتماع دو علامت تانیث مطلقاً ممنوع است و در آن گفته که از یک جنس باشد ۱۲

لهذا تائے وحدہ را حذف کردند تا از ضاربتا، ضاریات شد، ضواریب، را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، بعد الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحدہ و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدییت و منع صرف تا از ضاریب، ضواریب شد، قانون، هر چه زائده که واقع شود، در مفرد مکرر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب و مفتوحه بدل کنند و جو باء ضروب را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحدہ را حذف کردند تا از ضاریب، ضروب شد، ضویرب و ضویرب را از ضاریب و ضاریب بنا کردند ضاریب، ضاریب کبیر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاریب و ضاریب ضویرب و ضویرب شدند، مضروب را از یضوب بنا کردند یضرب فعل مضارع مجہول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از یضوب مَضْرُوب شد، بر وزن مَفْعَل و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر مَعُون و مَكْرَمٌ که ایشان هم شازند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از و او و پیدا

۱۰ قول تائے واحد را حذف کردند تا از ضاریب، ضاریات شد، ضواریب، را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، بعد الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحدہ و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدییت و منع صرف تا از ضاریب، ضواریب شد، قانون، هر چه زائده که واقع شود، در مفرد مکرر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب و مفتوحه بدل کنند و جو باء ضروب را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحدہ را حذف کردند تا از ضاریب، ضروب شد، ضویرب و ضویرب را از ضاریب و ضاریب بنا کردند ضاریب، ضاریب کبیر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاریب و ضاریب ضویرب و ضویرب شدند، مضروب را از یضوب بنا کردند یضرب فعل مضارع مجہول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از یضوب مَضْرُوب شد، بر وزن مَفْعَل و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر مَعُون و مَكْرَمٌ که ایشان هم شازند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از و او و پیدا

۱۱ قول تائے واحد را حذف کردند تا از ضاریب، ضاریات شد، ضواریب، را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، بعد الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحدہ و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدییت و منع صرف تا از ضاریب، ضواریب شد، قانون، هر چه زائده که واقع شود، در مفرد مکرر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب و مفتوحه بدل کنند و جو باء ضروب را از ضاریب بنا کردند، حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاریب و ضاریب ضویرب و ضویرب شدند، مضروب را از یضوب بنا کردند یضرب فعل مضارع مجہول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از یضوب مَضْرُوب شد، بر وزن مَفْعَل و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر مَعُون و مَكْرَمٌ که ایشان هم شازند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از و او و پیدا

ابیات

حرف مد اگر نه میدانی گویمت یاد کن آسانی ؛ حرف علت بود چو با اسکان حرکت ما قبل موافق داں
 فرق در میان حرف مد و لین - مد آن است که حرف علت ساکن بود، حرکت ما قبلش موافقش بود، چون اَدِلْتُ یا لَيْسَ، هم
فائدہ حرف علت ساکن حرکت ما قبلش مخالف باشد، چون تَخَوَّفْتُ وَصَفَّعْتُ
 مَضْرُوبٌ را از یضُوبِ باین بسبب بنا کردند که در حرکات و سکنات تائے یائے یک و یجر مناسبت دارند ۱۲

نگرد، اما معنی ثبوتش را منفی گزینید زیرا که عمل او در معنی است، نه در لفظ تا از یَضْرِبُ، یَضْرَبُ الّا یَضْرِبُ لا یَضْرِبُ الّا شدند تعلیل، لَنْ یَضْرِبَ واصل لَنْ یَضْرِبَ بود، تون و یا قریب المخرج هم آمده تون را یا کرده دریا ادغام کردند تا از لَنْ یَضْرِبُ، لَنْ یَضْرِبَ شد لَنْ یَضْرِبُ، لَنْ یَضْرِبُ الّا از یَضْرِبُ و یَضْرَبُ الّا بنا کردند لَنْ ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کرد، علامت نصبی ظهور فحاش شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزی نه شد در دو صیغه زیرا که مبنی اند، و المبنی ما لا یتغیر الاخره

بدخول العوامل المختلفة علیه تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُ الّا لَنْ یَضْرِبُ لَنْ یَضْرِبُ الّا شدند

قانون: هر نون ساکن تنوین را در حروف بی ملون ادغام میکنند و جوباً متحرک را جوازاً در حروف بیون بغنه و در لر بغیر غنه، قانون: هر نون ساکن و تنوین که واقع شود قبل بار مطلقاً آن را بهم بدل می کنند و جوباً قبل از حرف حلقی ظاهر خوانند می شوند و جوباً قبل از الف نمی آیند و در باقی حروف اخفا کرده آید بیت

حرف حلقی شش بود لے نور عین * همزه، ها و حار و خار و عین و غین

حروف اخفاء

تار و ثار و جیم و دال و زائے و سین و شین * صاد و ضاد و طار و ظار و قاف و کاف بین

اَضْرِبُ (الی اخره) را از تَضْرِبُ الّسوی المتکلم بنا کردند تا لے حرف مضارعت را حذف کردند ما بعدش ساکن ماند چون ابتدا بسکون محال بود، نظر کردند بسوئے عین کلمه چون عین کلمه مضموم نبود، لهذا همزه وصلی مسوره در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند، علامت وقفی سقوط حرکت در یک صیغه و مقرب نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط چیزی نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر الاخره بدخول العوامل المختلفة علیه تا از تَضْرِبُ الّسوی المتکلم اَضْرِبُ شد.

لے قوله در حروف بی ملون، لے یار و لرویم و لام و و او و نون، مثال نون ساکن که ادغام کرده شود در یا چون لَنْ یَضْرِبُ و مثال را چون مِنْ تَرْتِیْهِمْ و مثال یم، چون مِنْ مَّاءٍ و مثال نون چون مِنْ تَرْتِیْهِمْ و مثال لام چون مِنْ لَدُنَّا و مثال واو، چون مِنْ ذَرَّاتِهِمْ و مثال نون تنوین، که ادغام کرده شود، در یا چون ذَاتِ یَعْقُوبَ و مثال را چون عَقُورَ حَیْطٍ و مثال یم چون رَسُولٍ مِنَ اللّهِ و مثال لام چون رِجَالٌ لَّا تُلْهَمُهُمْ و مثال واو چون مِنْ جُوعٍ و اَسْتَعْمَرُوا و مثال نون چون عَاطِلَةٌ تَأْمِیْتُ لے قوله متحرک را جوازاً مثال آن چون اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یَزِجُوهُمْ کَ اِذْ یَزِجُوهُمْ تون اکتذین را حذف کرده، نون را در لام ادغام کنند جا نراست، لهذا در قرآن عظیم بغیر ادغام آمده است ۱۲-

سوال: - یائے اکتذین که بیشتر ساکن است، پس اگر نون نیز ساکن کرده شود، التغانے ساکنین خواهد شد، و آن ممنوع است

جواب: - التغانے ساکنین آن ممنوع است که علی غیر مرده باشد، و این جا وقت ادغام علی مرده خواهد شد که عبارت است از مرده بودن ساکن اول و درم بودن ثانی مع وحدت کلمه ۱۳

لے قبل با مطلقاً الّا تون ساکن که قبل از بار باشد و کلمه نیز واحد باشد چون یَبْسُجُ و مثال کلمه متعدد چون مِنْ بَعْدِ و نون تنوین که قبل از بار آمده چون اِنَّا کَیْتَابٌ یَبْسُجَاتٌ و وقوع نون تنوین قبل از بار در یک کلمه باشد یا در دو کلمه متصور نیست از آنکه تنوین در آخر کلمه می باشد، پس اگر بعد از حے با آید بالضرور در ابتدا کلمه دیگر آید و مراد از قول ما تون مطلقاً این که آن تون و بار در یک کلمه باشد، یا در دو کلمه، لیکن این اطلاق و تعمیم بملاحظ نون ساکن است که هر کلمه واحد متصور است نه بملاحظ نون تنوین چرا که در این حالت جز تعدد کلمه صورت دیگر متصور نیست قائم ۱۳

لے قوله قبل از حروف حلقی الّا چون عَقُورَ حَیْطٍ و مِنْ حَیْطٍ، و مِنْ سَابِغٍ و مِنْ خَالِیْفٍ، و مِنْ عَلَیْهِمْ و مِنْ غَاسِقٍ ۱۲

لے قوله و قبل از الف نه می آیند، زیرا که الف ساکن می باشد، لهذا اگر نون تنوین یا نون ساکن قبل الف آید، باقی نه خواهند ماند، بلکه نون متحرک کرده شود، یا یکی از الف و نون محذوف خواهد شد ۱۳

قانون: بهر امر حاضر معلوم را از فعل مضارع مخاطب معلوم باین طور بنامی کنند که اگر بعد از حذف کردن حرف مضارعه تا بعدش ساکن ماند، همزه وصلی مضموم در اویش در آوردند و چون با بشرطیکه مضارع نیز مضموم العین باشد، و گرنه مکسوره، و اگر بعدش متحرک ماند امر همون شد بوقف آخر، **اَضْرِبَنَّ** در اصل **اَضْرِبْ** بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش مبنی بر فتحه شد تا از **اَضْرِبْ**، **اَضْرِبَنَّ** شد، **اَضْرِبَانِ** در اصل **اَضْرِبَا** بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد **اَضْرِبَانِ** شد، پس فتحه نون را بکسر بدل کردند، برائے مشابهت او با نون تشبیه، تا از **اَضْرِبَانِ**، **اَضْرِبَانِ** شد، **اَضْرِبَنَّ** در اصل **اَضْرِبُوْا** بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد **اَضْرِبُوْنَ** شد، پس التقاء ساکنین شد، در میان واو و نون مدغم، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده، ضممه ما قبلش را باقی گذاشتند، تا که دلالت کند بر حذفیت واو، تا از **اَضْرِبُوْنَ** **اَضْرِبَنَّ** شد

۱۷ قول بهر امر حاضر معلوم را باید دانست که وقت بنائے امر حاضر معلوم حذف علامت مضارعت ضروری است، و بعد از حذف آن ما بعدی عالی از دو حالت نه باشد، یا متحرک باشد یا ساکن، اگر متحرک باشد بدو آوردن چیزی در اول محض در آخری وقف کرده شود، چنانچه از **تَبَعْتُوْا**، **بَعْتُوْا** و از **تَأْكَلْتُمْ**، **أَكَلْتُمْ** و اگر بعد علامت مضارعت ساکن است نظر کنند، بسوئے مین کله، اگر مفتوح یا مکسوره است، همزه وصلی در اویش مکسور بیازند چنانچه از **اَضْرِبْ**، **اَضْرِبْ** و از **اَضْرِبْ**، **اَضْرِبْ**، و اگر مین کله مضموم باشد، همزه وصلی نیز مضموم بیارند، چنانچه در **تَشْتَمُوْا**، **اَنْتَمُوْا** گویند، پس معلوم شد که حاجت بطرف همزه وصلی همان وقت است، که ما بعد علامت مضارع ساکن است، زیرا که ابتدائے سکون محال است، لهذا وقت دفع این محال همزه وصلی حذف کرده می شود، چنانچه در **اَضْرِبْ**، **اَضْرِبْ**، **اَضْرِبْ**، **اَضْرِبْ**، همزه وصلی خواندن روان نیست، اگر چه در کتابت باقی است، بخلاف همزه امر بافعال که آن قطعی است، در کتابت و قرأت اشبات ده واجب است ۱۲

۱۸ قول **اَضْرِبَانِ** شد از سوال: نون تاکید ثقیله با صیغه تشبیه لاتی کرده اند و نون تاکید خفیفه باو سه جز لاتی نه کردند؟
 جواب: اگر نون تاکید خفیفه باو سه لاتی کرده، التقاء ساکنین علی غیر مده شده، و الف حذف شده، چنانچه حکم التقاء ساکنین علی غیر مده حذف ساکن اول است اگر مده باشد، پس **اَضْرِبَنَّ** گردیده، و با واحد خود متبلس شده، پس سبب خوف این التباس نون خفیفه در اول ده لاتی نه کردند و این مذمب جمهور نوحین است، و استدلال ایشان آن است، که ذکر کردیم بخلاف یونس که نزود لوق نون خفیفه یا تشبیه جائز است، چنانچه ثقیله نزود هموس جائز است و چونکه استدلال جمهور بمطل مذمب یونس است که با وجود تقاضائے قانون حذف الف و الف را باقی میدارند و یونس نیز بنزد جمهور اعتراض می کنند که اگر رعایت قانون ضروری است، باید که نون ثقیله نیز با تشبیه لاتی نه کرده شود، زیرا که در صورت نیز اگر الف حذف کرده خواهد شد التباس با واحد خواهد شد و اگر الف حذف نه کرده، خواهد شد خلاف قانون لازم خواهد آمد، و اگر برائے تفصیل زیادتی معنی تاکید ترک رعایت قانون و جوبی باک نه میدارد، و خفیفه نیز چه باک باشد، و اگر رعایت قانون و جوبی ضرور در هر دو بطریق مساوات است، پس با وجود مساوات دلیل تفرقه چیست، و جواب از طرف جمهور آن است که التقاء ساکنین علی مده آنست که در آن سراسر باشد. امر اولی این که ساکن اول مده، یا یائے تصغیر باشد دوم آنکه ساکن ثانی مده باشد ثالث آنکه کلمه حقیقه واحد باشد و در **اَضْرِبَانِ** ثقیله دو امر موجود است محض امر سوم مفقود است، چرا که نون ثقیله کلمه دیگر است مفید معنی تاکید و در **اَضْرِبَانِ** خفیفه امر اول موجود است، اما دوم دوم مفقود است و گاهی می باشد که اکثر احکام کل میدهند. لهذا در صورت اول بسبب وجود اکثر شرائط علی مده التقاء را حکم علی مده و او نیز در ثانی بسبب وجود اکثر شرائط علی مده غیر مده قرار دادند، و چون حکم علی غیر مده دهسه جاری کرده شود، التباس با واحد خواهد شد، لهذا در ابتداء نون تاکید خفیفه باو سه لاتی نه کرده شود، تا که منظور مذکور لازم نیاید و باین تفصیل در جفرق ظاهر گردید، باز یونس مود نمود، و گفت قاعده لا اکثر حکموا المکل درین جا مسلم نیست، زیرا که التقاء ساکنین علی مده آنست که جمیع شرائط آن یافته شوند، و اگر یکی کم گردید علی غیر مده است. پس **اَضْرِبَانِ** مشد و **اَضْرِبَانِ** مخفف هر دو در غیر مده بودن مساویته الاقدام اند، پس کمال امر چنان ماند که پیشتر گفت یعنی حذف الف یا التقاء مده، مع تقاضائے قانون جوبی عدم التقاء را بسبب حصول معنی تاکید می اما اعتبار بقلمت شرائط در یکی و کثرت در دیگری پس در امثالی این چنین اعتباری ندارد و در میان دلیل که از جانب جمهور ذکر کرده شده است، بعینه دلیل است برائے ایشان، بر عدم لوق نون خفیفه با صیغه جمع مؤنث غائبات و مخاطبات چرا که خفیفه فرع ثقیله است و بعد لوق خفیفه، الف فاصل میان نون خمیری و نون تاکید خفیفه برائے اتباع اصل بالضرور آورده خواهد شد، پس باز التباس و منظور مذکور لازم خواهد آمد ۱۲

اَضْرِبِيْنَ در اصل اَضْرِبِيْ بود، چون نون تاكيد ثقيله بدو متصل شد اَضْرِبِيْنَ شد پس التقائے ساكنين شد
 ميان يا و نون مدغم اول ايشان مده بود، آن را حذف کرده ماقبلش باقي گذاشتند، تاكه دلالت كند
 بر حذفيت يائے تا از اَضْرِبِيْنَ، اَضْرِبِيْنَ شد اَضْرِبِيَّتَانِ در اصل اَضْرِبِيْنَ بود، چون تاكيد ثقيله بدو متصل
 شد اَضْرِبِيَّتَانِ شد، پس اجتماع ثلاث نونات زوائد شد، و اين چنين كرده بود، لهذا الف فاصل ميهمان
 ايشان در آوردند، تا از اَضْرِبِيَّتَانِ، اَضْرِبِيَّتَانِ شد، پس فتح نون را به كسر بدل كردند برائے مشابهت او
 بانون تسينه تا از اَضْرِبِيَّتَانِ، اَضْرِبِيَّتَانِ شد،

قانون :- چون نون تاكيد ثقيله بانون ضميرى متصل شود، الف فاصله ميان ايشان در آرد و جوباً، اَضْرِبِيْنَ
 در اصل اَضْرِبِيْ بود، چون نون تاكيد خفيفه بدو متصل شد، ماقبلش مبنى بر فتح گشت تا از اَضْرِبِيْ شد
 اَضْرِبِيْنَ در اصل اَضْرِبِيْ بود، چون نون تاكيد خفيفه بدو متصل شد اَضْرِبِيُّونَ شد، پس التقائے ساكنين شد
 ميان واو، و نون خفيفه، اول ايشان مده، آن را حذف کرده ضممه ماقبلش را باقي گذاشته، تاكه دلالت كند
 بر حذفيت واو تا از اَضْرِبِيُّونَ، اَضْرِبِيُّونَ شد، اَضْرِبِيْنَ در اصل اَضْرِبِيْ بود، چون نون تاكيد خفيفه بدو متصل شد
 اَضْرِبِيِّنِ شد، پس التقائے ساكنين شد ميان يائے و نون خفيفه، اول ايشان مده بود، آن را حذف کرده
 كسر ماقبلش را باقي گذاشتند، تاكه دلالت كند بر حذفيت يائے تا از اَضْرِبِيِّنِ، اَضْرِبِيِّنِ شد، لِتَضْرِبِ الْوَاوُ
 اَضْرِبِيِّنِ المتكلم بنا كردند لِتَضْرِبِ الْوَاوُ المتكلم فعل مضارع مخاطب مجهول بود، چون خواستند كه فعل امر
 حاضر مجهول بنا كنند، لام امر مكسوره جازمه در اولش در آوردند، آخرش را جزم كرده، علامت جزمى سقوط حركت شد
 در يك صيغه، و سقوط نونات اعرابيه شد در چهار صيغه، و سقوط چيزى نه شد، در يك صيغه زيرا كه مبنى است
 وَ الْمَبْنِى مَا لَا يَتَّخِذُ آخِرَةً بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ الْمُخْتَلِفَةِ عَلَيْهِ تَأْزِيزًا لِتَضْرِبِ الْوَاوُ المتكلم لِتَضْرِبِ الْوَاوُ شدند
 لِيَضْرِبِ، لِيَضْرِبِ الْوَاوُ يَضْرِبِ، يَضْرِبِ الْوَاوُ مخاطب بنا كردند، لام امر مكسوره جازمه در اولش
 در آوردند، آخرش را جزم كرده، علامت جزمى سقوط حركت شد، در چهار چهار صيغه و سقوط نونات اعرابيه شد
 در سه سه صيغه و سقوط چيزى نه شد، در يك يك صيغه زيرا كه مبنى اند، وَ الْمَبْنِى لِيَضْرِبِ لِيَضْرِبِ شدند
 لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ الْوَاوُ تَضْرِبُ، تَضْرِبُ الْوَاوُ المتكلم بنا كردند، لائے نا، بيه جازمه در اولش در آوردند
 آخرش را جزم كردند، علامت جزمى سقوط حركت شد، در يك صيغه، و سقوط نونات اعرابيه شد در چهار
 چهار صيغه، و سقوط چيزى نه شد، در يك يك صيغه زيرا كه مبنى است وَ الْمَبْنِى مَا لَا يَتَّخِذُ آخِرَةً
 لَا تَضْرِبُ الْوَاوُ شدند، لَا يَضْرِبُ، لَا يَضْرِبُ الْوَاوُ يَضْرِبُ، يَضْرِبُ الْوَاوُ مخاطب بنا كردند، لائے

له نزل يَضْرِبُ، لِيَضْرِبُ الودج عدم ايراد بنائے ثقيله و خفيفه امر حاضر مجهول و امر فاعل مطلق هائے معلوم و مجهول، اين كه طريقه بنائے، بيان بعينه طريقه
 بنائے ثقيله و خفيفه امر حاضر معلوم است. فلا فائدة في تكرارها و قدس عليه انتهى ايضاً ۱۲

ناهیجه جازمه در اولش در آوردند، آخرش را بجزم کردند، علامت جزمی سقوط حرکات شد در چهار چهار صیغه
و سقوط نونات اعرابیه شد در سه سه صیغه و سقوط چیزیه نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی اند المبنی ما
لا یتغیر الّا تا از یضرب، یضرب الّی سومی المخاطب لا یضرب، لا یضرب الّا شدند مَضْرُوبٌ را از یضْرِبُ
بنا کردند، یائے حرف مضارعت را حذف کرده بجایش میم مفتوحه علامت اسم ظرف در آوردند تنوین ممکن
علامت اسمیت در آخرش در آوردند، تا از یضرب، مَضْرُوبٌ شد،

قانون: - ظرف یَفْعَلُ و مثال مطلقاً بر وزن مَفْعَلٌ می آید و از غیر یَفْعَلُ و ناقص و لقیف و مضاعف بر
وزن مَفْعَلٌ می آید و جوباً و ناشوای ایشان شاذ اند و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و جوباً
مَضْرُوبٌ یا ن مثل ضاربان است، مَضَارِبٌ را از مَضْرُوبٌ بنا کردند مَضْرُوبٌ صیغه واحد اسم ظرف بود چون خواستند
که صیغه جمع کسر اسم ظرف بنا کنند سوم جالف علامت جمع کسره بفتح ماقبل در آوردند تنوین ممکن علامت اسمیه را حذف
کردند برائے منع صرف تا از مَضْرُوبٌ، مَضَارِبٌ شد مَضْرُوبٌ را از مَضْرُوبٌ بنا کردند، حرف اول راضمه و ثانی را

له قول ظرف یَفْعَلُ الّا مراد از یَفْعَلُ صحیح مهورز اجوف که مضارع کسور العین بر وزن یَفْعَلُ و مثال واوی خواه یائی ظرفش بر وزن مَفْعَلٌ آید و از غیر یَفْعَلُ
مراد صحیح مهورز اجوف که مضارع آن مفتوح العین یا مضموم العین باشد، و لقیف و ناقص و مضاعف مطلقاً ظرف این همه بر وزن مَفْعَلٌ می آید و اگر ازین قانون
مذکور مخالف است آن شاذ است، چنانچه مَسْبُودٌ از مَسْبُودٌ یَسْتَجِدُّ ۱۲

له قول ظرف یَفْعَلُ الّا باید دانست، که این قانون بجمع ظرف هفت اقسام ثلاثی مجرد و مزید فیه و غیره، شامل است، تفصیلش این که ظرفی که بنا کرده
شود ثلاثی مجرد باشد یا غیر آن، اگر ثلاثی مجرد است خالی نه باشد مثال است یا غیر آن، اگر مثال است واوی خواه یائی و مضارعش مضموم العین، خواه کسور العین خواه
مفتوح العین ظرفش بر وزن مَفْعَلٌ بکسر العین آید و جوباً. و اگر ناقص یا لقیف یا مضاعف است ناقص عام است که واوی باشد خواه یائی و لقیف عام است
که مفروق باشد یا مقرون و هر یک از ناقص و لقیف و مضاعف مضموم العین باشد، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ظرف هر واحد بر وزن مَفْعَلٌ
بفتح العین آید و جوباً و اگر صحیح یا مهورز یا اجوف باشد مضارع را باید اگر کسور العین باشد ظرفش بر وزن مَفْعَلٌ آید مانند ظرف مثال، چنانچه این جا
از یضْرِبُ، مَضْرُوبٌ بکسر العین آمده است و اگر مضارع مفتوح العین یا مضموم العین باشد ظرفش بر وزن مَفْعَلٌ آید بفتح العین مانند ظرف ناقص و
اخیره و اما ظرف غیر ثلاثی مجرد، خواه ثلاثی مزید فیه باشد یا رباعی مجرد و مزید فیه بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و جوباً ۱۳

له قول مثالی مطلقاً الّا وادی خواه یائی، مضارعش مضموم العین، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ۱۲

له قول ماضی غیر یَفْعَلُ الخ الّا از سه باب که صحیح و مهورز اجوف است ۱۲
له قول ماضی اشان شاذ است الّا اگر ظرف ناقص و لقیف و مضاعف مطلقاً یا ظرف صحیح و مهورز اجوف که مضارع آنها مفتوح العین یا مضموم العین
است بر وزن مَفْعَلٌ آید یا ظرف مثال مطلقاً و ظرف مهورز صحیح و اجوف که مضارعش کسور العین است بر وزن مَفْعَلٌ آید، شاذ است لے موافق استعمال
و مخالف قیاس، پس بر عایت قانون مذکور یَسْتَجِدُّ یَسْتَجِدُّ که مَسْبُودٌ بفتح العین باشد، زیرا که از غیر یَفْعَلُ است، اما استعمال لے در کلام الله
و کلام رسول الله بکسر العین است ۱۲

له قول مَضَارِبٌ شد الّا بر وزن مَضَارِبٌ صحیح و مهورز اجوف که مضارع آنها مضموم العین است که حرف اول و ثانی مضموم باشد سیوم جالف جمع آید و بعد از الف بافتور
دو حرف یا سه حرف باشند پس اگر دو باشند و اولین در ثانی مدغم هم نه باشد، حرف اول کسور باشد و دوم را اعتبار نیست، زیرا که عمل اعراب است و اگر سه
باشند اولین کسور و ثانی و یائے ساکنه باشد سیوم را اعتبار نیست باشد و زیاده از سه یا فقط یک غیر مدغم بعد الف نه باشد، فانه هو ۱۲

له قول مَضْرُوبٌ الّا باید دانست که در تصغیر شرط است، که حرف اول مضموم، ثانی مفتوح و سیوم جالیائے ساکنه علامت تصغیر باشد و بعد از یائے اگر یک حرف
باشد و را اعتبار نیست زیرا که عمل اعراب است و اگر دو باشد اولین کسور باشد بشرطیکه حرف ثانی تائے نائیت یا در کم دے نه باشد و الّا بعد یائے تصغیر
مفتوح خواهد بود، چون مَضْرُوبٌ و غیره و همین حکم است که اگر حرف دوم الف مقصوره یا ممدوده باشد چون حَبِيبٌ و حَبِيبَةٌ و حَبِيبَةٌ و حَبِيبَةٌ تائی یائے ساکنه باشند
و ثالث را اعتبار نیست، در این خواهد بود، زیرا که اگر رابع خواهد بود تائے نائیت خواهد بود این کلامت جدا گانه، نه جزو ماقبل خود، پس اعتبار باقی حروف
را بجز هم کردن آن تائے نائیت است و نیز در این وقت ماقبل تائے مفتوح خواهد بسبب تقاضائے تائے فتح ماقبل خود را ۱۲

فتم داده سوم جایای تصغیر ساکنه آورند تا از مضرب، مَضْرِبٌ شد مضرب را از مضرب بنا کردند مضرب فعل مضارع معلوم بود، و چون خواستند که اسم آله صغری بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده بجایش میم مکسوره علامت اسم آله صغری در آورده، ما قبل آخر را فتح داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از مضرب مضرب شد مضربان مثل ضاربان است مضارب را از مضرب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتح داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے منع صرف تا از مضرب، مضارب شد، مَضْرِبٌ را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتح داده، سیوم جایای ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسر دادند، تا از مضرب، مَضْرِبٌ شد مضرب را از مضرب بنا کردند تا منخر که بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را برتا آخر کلمه است جاری کردند تا از مضرب، مضوبه شد مضوبتان مثل ضاربان است، مضارب را از مضوبه بنا کردند حرف اول و ثانی را فتح داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده، تا ئے وحدت تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیت منع صرف تا از مضوبه، مضارب شد مضوبه را از مضوبه بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتح داده سیوم جایای ساکنه علامت تصغیر در آورده حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسر دادند تا از مضوبه، مضوبه شد مضوب را از مضوب بنا کردند چهارم جائے الف علامت اسم آله کبرئ در آورند تا از مضرب، مضارب شد مضربان مثل ضاربان است، مضارب را از مضرب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتح داده، سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده، الف را بیا بدل کرده تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے منع صرف، تا از مضرب، مضارب شد،

قانون :- هر الف که حرکت ما قبلش مخالفش شود، آن را بوزن حرکت ما قبل بحرف علت بدل کنند و جویا مَضْرِبٌ را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتح داده سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسر داده الف را بیا بدل کردند تا از مضرب مَضْرِبٌ شد مضرب را از مضرب بنا کردند حرف مضارعت را حذف کرده، بجایش همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکور در آورده، عین کلمه را فتح داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش مقرر نمودند، برائے منع صرف تا از مضرب، مضرب شد، بنا ئے مضربان، آخر بون مثل بنا ئے ضاربان و ضاربون

۱- قول الف را بیا بدل کردند الی مثال الف بدل شدن، بیا مضرب و فتحه که مضارب بنا کنند سوم جا الف علامت جمع مکسر آورند، آن حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر دادند پس ما قبل زیر آن را بیا بدل کردند، مثال الف بدل شدن بود چون مضرب باضم مجهول مضارب چون مجهول بنا کردند حرف اول راضمه دادند الف را بیا بدل کردند، مضرب شد ۱۲

است اصَابَةُ، مثل مَضَارِبُ اسم آله صغری است اُضْبِیْبٌ مثل مُضْبِیْبٌ اسم آله صغری است، مگر درین جاتنوبین مقدره را ظاهر نمودند، ضَوْبِی را از اَضْرَبٌ بنا کردند، همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکر را حذف کرده، فاکلمه را ضمه داده، عین کلمه را ساکن کرده الف مقصوره علامت اسم تفضیل مؤنث بفتح ما قبل در آخرش در آورده، تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش مقدر نمودند، برائے منع صرف تا از اَضْرَبِ، ضَوْبِی شد ضَوْبِیَّانِ را از ضَوْبِی بنا کردند، الف مقصوره بیائے مفتوحه بدل کرده بعد الف علامت تشبیه و نون مکسوره عوض ضمّه یا تنوین مقدره یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند تا از ضَوْبِی، ضَوْبِیَّانِ شد.

قانون: هر الف مقصوره، سیّوم، جابدل از و او یا اصلی که اماله کرده نشود، وقت بنا کردن تشبیه و جمع مؤنث سالم آن را با و مفتوحه بدل کنند و جوبا و غیرش را بیا و ممدوده اصلی را ثابت دارند تا تائیه را با و بدل کنند و جوبا و در غیر ایشان هر دو وجه خواندن جائز است، ضَوْبِیَّاتٌ را از ضَوْبِی بنا کردند الف مقصوره را بیائے

له قوله قانون الا بالذات اذ این قانون بیان ابدال الف مقصوره ضَوْبِی است، بیا، وقت بنا تئیه و جمع مؤنث سالم. اما بیان حکم الف مقصوره سیوم جایگم زمانه و اصلی آن الف مقصوره یا احکام ممدوده اصلی، خواه تائیه خواه الحاقه، طرد الباب است ۱۲

له قوله الف مقصوره الف مقصوره آن است، که بعد آن همزه نه باشد ۱۲

له قوله سیوم جابدا اجز از است از صاعد از سیوم ها، زیرا که حکم آن تحت قوله در غیر حکم ایشان مذکور است ۱۲

له قوله بدل از و او الف مقصوره که مبدل باشد از یار ۱۲

له قوله یار اصل کی اماله کرده نشود الف یعنی بمقابل حرف اصلی باشد. لیکن بسبب فقدان شرائط اماله کرده نشود، معنی اماله میل دادن فتوحه سوسه کسر و الف سوسه یار پس خارج شد آن اصلی که در آن اماله جائز است. مثل اول عصمت که در وقت تشبیه عصمتان. عصمتان زیرا که الف عصمتا سیوم جابدل از و است چرا که در اصل عصمت بود، و بقانون قائل، عصمتا شده است، و مثال ثانی ابی و قتیقک علم کسے باشد، چرا که این الف مقصوره اصلی است، چرا که معنی اصلی درین جا آن است. که مقابل لام کلمه باشد، نیز بدل از و او و یا نباشد، و درین جا چنین است، و نیز اماله کرده نمی شود، پس در وقت تشبیه و جمع التوائن و التوائن خوانده خواهد شد ۱۲

له قوله و غیرش را بیا یعنی در غیر هر دو قسم مذکور بالا الف مکسوره را بیا بدل کرده شود، مثال غیر اول چون ضَوْبِی و مصطفی اماله الف ضَوْبِی پس ازین که نه مبدل از و او است چنانچه ازینائے آن معلوم میشود که در سیوم جابست. بلکه چهارم جا واقع است، پس در حالت جمع و تشبیه ضَوْبِیَّانِ و ضَوْبِیَّاتٌ خواهد شد الف مصطفی پس اگر چه بدل از و او است. لیکن در سیوم جابست، پس سیوم جابدل از و او نشود، لهذا مصطفیان، مصطفیات خوانده شد مثال غیر ثانی لے غیر آن اصلی که اماله کرده نشود، چون بلی و قتی که علم کسی باشد، چرا که الف مقصوره بلی اگر چه اصلی است، زیرا که مقابل لام کلمه است مگر اماله این جائز است. پس خارج شد از قوله یا اصلی که اماله کرده نشود و تشبیه و جمع بے بلیان و بلیات آید ۱۲

له قوله ممدوده اصلی الزم از اصلی اینکه بمقابل حرف اصلی باشد و بدل از و او بیا نیز نه بود، چون قرآن که در حالت تشبیه و جمع قرآمان و قرآوات خواندن واجب است ۱۲

له قوله و در غیر ایشان لے در غیر ممدوده اصلی در غیر ممدوده تائیه هر دو وجه خواندن لے ثابت داشتن و با و بدل نمودن جائز است، مثال غیر ممدوده اصلی کسان، کسادات. چرا که اگر چه ممدوده لام کلمه است، مگر بدل است از و او، که در اصل کسوات بود، هم چنین است در کسان و در ادوات زیرا که اگر چه لام کلمه است مگر بدل است از و او، که در اصل کسوات بود، هم چنین است در کسان و در ادوات، چرا که این ممدوده نه بمقابل لام کلمه است و نه برائے تائیه. بلکه برائے الحاق عَلِبٌ بقوطا پس آورده شده است ۱۲

فانذرا، همزه که در آخر الف ممدوده می باشد در اصل الف مقصوره بود، و چون الف ممدوده در بعضی اصوات در ما قبلش آوردند و الف جمع شدند فاعدا است که در وقت که دو الف جمع شدند ثانی را به همزه بدل کنند، لهذا ثانی را به همزه بدل کردند اکنون ممدوده فی الحقیقه آن همزه است که در آخر است اما چون که درازی آواز با قبلش حاصل شده است لهذا بعضی آن مقصوره را بدل لحاظ همزه و بعضی مجموع هر دو الف ممدوده می گویند فافصهر ۱۲

عه فرق در میان الف مقصوره و الف ممدوده. مقصوره در لغت بند شدن را گویند و در اصطلاح آن الف باشد که بعد او همزه نه باشد، چون موسی ممدوده در لغت دراز شدن را گویند و در اصطلاح آن الف که بعد او همزه باشد، چون اذآدر ۱۲ حضور بخش عقی الله عنه، قلات داله

مفتوحه بدل کرده، الف تائے علامت جمع مؤنث سالم در آخرش در آورده، تنوین ممکن مقدره را ظاهراً نمودند تا از ضو بی، ضو بیات شد، ضو بی را از ضو بی بنا کردند، حرف ثانی را فحه داده، آخرش را ضم داده الف مقصوره را حذف کرده، تنوین مقدره را ظاهراً نمودند تا از ضو بی، ضو بی شد، ضو بی را از ضو بی بنا کردند سیوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر بفتح ماقبل در آورند تا از ضو بی، ضو بی شد، ما اضویبه را از ضویاً بنا کردند، همزه مفتوحه در اولش در آورده، فاکمه را ساکن کرده، عین کلمه را فحه داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کرده، آخرش را یعنی بر فحه ساختند تا از ضویاً، ما اضویبه شد اضویب به را از ضویاً بنا کردند، همزه مفتوحه بسکون فاکمه در اولش در آورده عین کلمه را کسر داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کرده، آخر را ساکن کردند تا از ضویاً اضویب به شد، ضو بی را از ضویاً بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، عین کلمه را ضم داده تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کرده، آخرش را یعنی بر فحه ساختند تا از ضویاً، ضو بی شد، ختم شدند بنا بایه باب اول *

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون النَصْر یاری کردن،

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون العِلْمُ دانستن،

قانون - هر کلمه حلقی العین که بر وزن فَعَلَ باشد سوائے اصل در آن سه وجه خواندن جائز اند؛ چنانچه در

شَهَدَ - شَهَدًا، شَهَدٌ، شَهِدٌ و در فِجَدٌ، فِجَدٌ، فِجْدٌ، فِجْدٌ خواندن جائز است، و اگر حلقی العین نباشد،

در فعل سوائے اصل یک وجه در اسم سوائے این دو وجه خواندن جائز اند؛ چنانچه در عَلِمَ، عَلِمٌ، عَلِمٌ و در كَتَبَ، كَتَبٌ

كَتَبٌ جائز است و در وزن فَعَلَ، فَعِلٌ، فَعِلٌ، فَعْلٌ و فَعُلٌ و فُعِلٌ، فُعِلٌ خواندن جائز است،

قانون - هر باب که ماضی او مکسور العین و مضارع او مفتوح العین یا در اول ماضی او همزه وصلی یا تائے

له قول باب دوم الیو باب دوم بعینه مثل باب اول است در معانی و گردانائے دنبائے ایشان، لیکن در باب دوم، در چهار جا از باب اول فرق است یکی

در بنائے مضارع معلوم چون یَنْصُرُ و در بنائے اسم فاعل چون نَاصِرٌ سیوم در بنائے امر حاضر معلوم، چهارم در بنائے اسم ظرف ۱۲

له قول قانون الیو مقصود از بیان این قانون این که در عَلِمَ بکسر العین بسکون عین خواندن جائز است ۱۲ له قول فَعَلَ فاکمه مفتوح و عین کلمه مکسوره باشد

و آخر از اعتبارک نیست ۱۲ له قول اگر حلقی العین نباشد الیو یعنی فاکمه مفتوح و عین کلمه مکسوره باشد اما عین کلمه حرف حلقی نباشد ۱۲

له قول در وزن فَعَلَ، فَعِلٌ، فَعِلٌ، فَعْلٌ و فَعُلٌ و فُعِلٌ، فُعِلٌ بسکون العین و در رَابِلٌ بکسر العین و رَابِلٌ بسکون العین و در رَعْنٌ بضم العین و رَعْنٌ بسکون العین و در رَعْلٌ بضم العین و رَعْلٌ بسکون العین خواندن جائز است ۱۲

له قول مکسور العین الیو اجزائے جز اول این قانون فقط در باب عَلِمَ یَعْلَمُ می شود. اما در باقی ابواب ثلاثی مجرد جاری نخواهد شد، چرا که در بعضی شرط

کسر عین ماضی در بعضی فتح عین مضارع در بعضی هر دو مفتوح است ۱۳

له قول همزه وصل الیو در باب افتحالی و استیحالی و امثالها یا تائے زائده مطرود، له در باب تفاعل و تفعّل و تائے این باب

را زائده مطروده ازین گویند که زائده است و بجائے حرفی از حروف اصلی نیست و نیز مطروده است له قیاسی است، پس هر باب مجرد که بر باب تفاعل و تفاعل و تفعّل جاری کرده شوند ضرور است که در اول او تائے زائده ضرور بیاید ۱۲

له مثال اول چون تعلم و تعلمان، تعلق و امثال آنکه در اول او همزه وصلی باشد، چون تکسب و تصرف امثال تائے زائده تصرف، متصرف خواندن جائز است یعنی حرف اتین بغیر یا حرکت زیر خوانده شود ۱۲

زائده مطرده باشد در مضارع معلوم او غیر اہل حجاز حرف اتین را بغیر یا حرکت کسر می دهند جوازاً
 و در مضارع معلوم آبی، یابی یا را نیز

باب چہارم: بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْمَنْعُ منع کردن،

باب پنجم: بروزن فَعِلَ یَفْعِلُ چون اَلْحَسْبُ گمان بردن،

باب ششم: بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلشَّرْفُ بزرگ شدن، صرف کبیر صفت مشبہ شَرِيفٌ

شَرِيفَانِ، شَرِيفُونَ، شَرِيفَاءُ، شَرِيفَانٌ، شَرِيفٌ، شَرِيفٌ، شَرِيفٌ، شَرِيفٌ، شَرِيفَةٌ، شَرِيفَةٌ

شَرِيفَتَانِ، شَرِيفَاتٌ، شَرِيفٌ، شَرِيفٌ، شَرِيفَةٌ، شَرِيفَةٌ، شَرِيفَةٌ، شَرِيفَةٌ، شَرِيفَةٌ

حذف کرده فاکلمه را فتح داده عین کلمه را کسر داده، بیوم جایای ساکنه علامت صفت مشبہ در آورده تنوین ممکن

علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از شَرِيفٌ، شَرِيفٌ شد، بنائے شَرِيفَانِ، شَرِيفُونَ مثل بنائے

ضَارِبَانِ وَضَارِبُونَ است، شَرِيفَانِ را از شَرِيفٌ بنا کردند حرف اول راضمه داده، عین کلمه را فتح داده

یائے واحده را حذف کرده، الف ممدوده علامت جمع مذکر مکسر بفتح ماقبل در آخرش در آورده تنوین ممکن

علامت اسمیت را حذف کرده، برای منع صرف تا از شَرِيفٌ، شَرِيفَانِ شد شَرِيفَانِ را از شَرِيفٌ بنا کردند

حرف اول راضمه داده، عین کلمه را ساکن کرده یائے واحده را حذف کرده، الف نون مزیدتان علامت جمع

مذکر مکسر بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند، تا از شَرِيفٌ، شَرِيفَانِ

شد، و بنائے شَرِيفَانِ مثل بنائے شَرِيفَانِ است، مگردریں جا فاکلمه را کسر دادند، شَرِيفَانِ را از شَرِيفٌ

بنا کردند، فاکلمه را کسر، عین کلمه را فتح داده، یائے واحده را حذف کرده بجایش الف علامت جمع

مذکر مکسر در آورند تا از شَرِيفٌ، شَرِيفَانِ شد، شَرِيفُونَ را از شَرِيفٌ بنا کردند، فاعین کلمه راضمه داده،

یائے واحده را حذف کرده، و بجایش واو ساکن علامت جمع مذکر مکسر در آورند تا از شَرِيفٌ، شَرِيفُونَ

شد، بنائے شَرِيفُونَ مثل بنائے شَرِيفُونَ است، مگردریں جائے یائے واحده چہرے نیا آوردند شَرِيفُونَ

اَشْرَافٌ را از شَرِيفٌ بنا کردند، ہمزہ مفتوحہ بسکون فاکلمه در اولش در آورده عین کلمه را فتح داده،

یائے واحده را حذف کرده بجایش الف علامت جمع مذکر مکسر در آورند اَشْرَافٌ شد اَشْرَافَاءُ

را از شَرِيفٌ بنا کردند

لے قول تائے زائده مطرده الے در باب تفعّل و تفاعل و تفعّل و تاعی این سہ باب زائده مطرده از بی گویند کہ زائده است و بجائے حرفے از

حروف اصلی نیست، و نیز مطرده است لے قیاسی است، پس ہر باب مجرد کہ در باب تفعّل و تفاعل و تفاعل جاری کرد شود ضرور است کہ در

اول او تائے زائده ضرور بیاید ۱۲

لے باید دانست کہ صفت مشبہ بیک وزن فاعل نیست گاہے بروزن فَعَلَ ہم آید چون حَسْبٌ حَسْبَانِ حَسْبُونَ و ہم چنین این خاصہ نیست کہ نقطہ شرفی

یَشْرَفُ را آید عَلَوٌ یَعْلُوں عَلَوٌ عَلَوَانِ، عَلَوُونَ، عَلَوٌ، عَلَوَانِ، عَلَوُونَ آید ۱۲

همزه مفتوح بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، الف ممدوده علامت جمع مذکر مکسر بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برای منع صرف اشرفاً شد اشرفه را از شریف بنا کردند، همزه مفتوحه بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، تائے متحرک بفتحه ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، اشرفه شد، شریفه را از شریف بنا کردند، تائے متحرک علامت تانیث بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، شریفه شد، بنائے شریفان و شریفات مثل بنائے صاریبان و صاریبات است، شرایف را از شریفه بنا کردند، سیوم جا الف علامت جمع مؤنث مکسر بفتحه ماقبل در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مؤنث مکسر شد، آن را کسره داند، تائے وحده و تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برای ضدیت منع صرف تا از شریفه، شرایف شد، پس یائے واقع شد بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تا از شرایف، شرایف شد، قانون: هر حرف علت که واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کنند و جو با، زائده را مطلقاً و اصلی را بشرط تقدم حرف علت بر الف مفاعل.

شریف، شریفه را از شریف و شریفه بنا کردند، و شریفه صیغه کبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند، حرف اول راضمه و ثانی را فتنه داده، سیوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یائے ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسره دادند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند، پس دو حرف از یک جنس بهم آمده، اول ساکن، ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند.

ختم شد ثلثی مجرد و شروع شد ثلثی مزید فیہ

۱۱ قولہ بعد از الف مفاعل الی بوقت وزن صوری آن که حرف علت متقابلہ میں مفاعل گردد ۱۲
 ۱۳ قولہ زائده را مطلقاً الی مطلقاً حرف علت اگر زائده است به همزه بدل کرده شود، مطلقاً قبل از الف مفاعل حرف علت باشد یا نه باشد و مثال
 الف چون در رسالت، مسائل و یائے چون در شریفه، شرایف و او چون در عجبونہ، عجاظ چون در زائده حرف علت بر الف مفاعل شرط
 نیست، لهذا در دریں هر سه امثله میں مفاعل را به همزه بدل کرده شد است ۱۲
 ۱۴ قولہ و اصلی را بشرط تقدم حرف علت الی حرف علت مذکور اگر اصلی است زائده، پس آن را همان وقت به همزه وصل بدل کرده شود، که قبل از
 الف مفاعل نیز حرف علت باشد، بخلاف الجنس چون بواضع یا موافق الجنس باشد چون قوائل و اگر قبل از الف حرف علت نه باشد ابدال حرف
 علت میں مفاعل به همزه روانه بود، چون مقاول و میثاق و مثال الف دریں جا منصور نیست ۱۳
 (فائده) وزن بر سه قسم است صرفی و صوری و عرضی و وزن صرفی تقابل حرکات و سکنت باشد بصورهما بلحاظ زائده و اصلی چون شرایف بوزن
 مفاعل و از صوری تقابل حرکات سکنت باشد بصورهما بغیر لحاظ زائده و اصلی چون شرایف بوزن مفاعل و عرضی تقابل حرکات و سکنت
 باشد، مطلقاً بغیر لحاظ زائده و اصلی چون شریف بوزن فَعُول ۱۴

باب اول

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب افعال چون الکرآم و بزرگی دادن

يُكْرِمُ، تُكْرِمُ، اُكْرِمُ، تُكْرِمُ را از اَكْرَمَ بنا کردند یک حرف از حروف اتین مضمومه در اولش در آورده
 آخر را کسر داده. ضممه اعرابی در آخرش در آورده تا از اَكْرَمَ، يَأْكُرِمُ، تَأْكُرِمُ، اُدْكُرِمُ، نَأْكُرِمُ شد.
 پس در واحد متکلم دو همزه بهم آمده، این معسکه بود، لهذا همزه ثانی را علی خلاف القیاس حذف کردند و در
 باقی صیغها نیز طرد اللباب تا از يَأْكُرِمُ، تَأْكُرِمُ، اُدْكُرِمُ، نَأْكُرِمُ، يَكْرِمُ، تُكْرِمُ، اُكْرِمُ، نُكْرِمُ شدند.
 اَكْرَمَ را از تَكْرِمُ السوئے المتکلم بنا کردند، تا آن حرف مضارع را حذف کردند، ما بعدش متحرک ماند
 امر همون شد بوقف آخر، علامت وقفه سقوط حرکت شد، در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد
 در چهار صیغه و سقوط چیزه نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبتنی ما لا یتغیر الخ تا از تَأْكُرِمُ
 سوئے المتکلم اَكْرَمَ الخ شد

قانون هر همزه زائده که واقع شود، در اول کلمه وصلی باشد یا قطعی، حکم وصلی این که در درج کلام متحرک
 شدن ما بعد بیفتد، و حکم قطعی عکس این است، همزه قطعی هشت قسم است، همزه باب افعال و واحد متکلم

له قول از باب افعال الخ قبل ازین هر چه ابواب ثلاثی مجرد هشت تبخیر آنها ماضی مضارع هر یک کرده است، و اکنون تبخیر هر باب غیر ثلاثی مجرد بوزن
 مصدر آن ماضی می کند، و هیش آن که مصدر ابواب ثلاثی مجرد در وزن معین نیست، زیرا که سماعی اندر قیاسی، لهذا برای تمیز هر یک از دیگر تبخیر هر
 باب بوزن ماضی مضارع آن باب می کنند، چنانچه در اول بغتة المعین فی الماضی و کسرها فی الغابور در ردوم بفتح اول و ضم ثانی در سببوم بکسر اول
 و فتح ثانی، در چهارم بفتح اول و در پنجم بکسر اول و ششم بضمهما. بخلاف غیر ثلاثی مجرد، که مصدر آنها قیاسی اند، پس مصدر فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح اول و افتتحک
 یَفْعَلُ بفتح اول آید و اما قدس علیه البواقی - لهذا تبخیر آن نیز با وزن مصدر می کنند و آنچه مصدر تَعَلَّ یَفْعَلُ تَفَعَّلَ آمده است، در اول
 تفعیل بود و آنچه در فاعل، یَفْعَلُ، فَعَالَ، و فَعَّلَ آمده است، قلیل است و قلیل را اعتبار نیست ۱۲

له قول علی خلاف قیاس الا چه که قیاس آن است که ثانی را با اول بدل کرده شود، چنانچه در قوانین هموز ذکر خواهد کرد ۱۳
 له قول بنا کردند الخ در کردنش بسوئے اصل که تا کوه بود، زیرا که مبنی منزه را وقتی که از همزه بنا کرده شود، بسوئے اصل زده می شود، اگر از اصل خود
 برگشته باشد، و چون تا کوه را بسوئے اصل زد کردند، همزه قطعی باز آمد، و بعد حذف ثانی مضارعت ابتدا امر به همزه مفتوحه شد، پس امر همول
 شد، بوقف آخر ۱۲

له قول هر همزه زائده البرایه هر یک از قطعی وصلی بودن همزه در اول کلمه و بودن آن در غیر متقابله فاکله شرط است، پس اگر در اول کلمه آید، مگر متبایله فا
 کله مثل همزه اَدَّخَرَ آن را قطعی گفته شود، نه وصلی، پس بقول زائده احتراز شد از هموز الفار ۱۲

له قول وصلی اولی را وصلی ازان گویند، که ما بعد را با قبل خود موصل کرده، خودش را مخدوف می گردد ۱۳

له قول یا قطعی الی چه که حذف نمی گردد، و ما قبل خود را از ما بعد خود قطع می کند، ازین جهت آن را قطعی نامند ۱۲

له قول افعال الی مصدر باشد، خواه ماضی، خواه امر ۱۲

له قول واحد متکلم الی هر باب که باشد از هفت اقسام ۱۲

له یعنی همزه وصلی در دو جا ساقط شود، اول در وسط کلام آید، همچون اَلْحَمْدُ، وَالْحَمْدُ، اَضْرِبْ، فَاحْبُوبْ دوم متحرک شدن ما بعد چنانچه در اَخْتَمَ
 اگر تا رها کرده، در صدادغام کنند، خَصَمَ شود، همزه ساقط شود ۱۲ جمله العزیز قاسمی

و اسم تفضیل و جمع و اعلام و بنا، و فعل تعجب و استفهام و ما سوائے ایشان وصلی است،
 قانون ہر باب کہ ماضی او چہار حرفی باشد در مضارع معلوم او حرف اتین را حرکت ضمہ می دهند و جو با
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعیل چون التصریف گردانیدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب مفاعلہ چون المضاربتہ با یک دیگر زدن
 باب چہارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعّل چون التصرف دست اندازی کردن در کارے
 قانون ہر باب کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرودہ باشد در ماضی مجہول او حرف اول و ثانی را ضمہ و
 ماقبل آخر را کسر می دهند و جو با،

قانون ہر باب کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرودہ باشد در مضارع معلوم او ماقبل آخر را بر حال می
 دارند و جو با و اگر تائے زائدہ مطرودہ نباشد کسر می دهند سوائے ابواب ثلاثی مجرد،
 قانون ہر تائے مضارعت کہ داخل شود بر تائے تفعّل یا تفاعل یا تفعّل در مضارع معلوم او حذف
 یکے جائز است،

باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفاعل چون التصاربت با یک دیگر زدن

۱۱ قول جمع الی مثل ہمزہ لفظ اصحاب و اشرف و اعلام مروانند آنها ۱۲
 ۱۳ قولہ و بنا لہ ہمزہ لفظ ایما حیو و اسماعیل و اسحق و شیوہا ۱۴
 ۱۵ قولہ و بنا لہ ہمزہ بنا آں گویند کہ آن کلمہ کہ در آن ہمزہ است جہی باشد، و نیز چنان باشد کہ اگر ہمزہ حذف کردہ شود، معنی کلمہ فاسد گردد مثل ہمزہ
 اِنَّ وَاَنَّ وَاثَمَّ وَاثَمَّ لَهَا ۱۶
 ۱۷ قولہ و ما سوائے ایشان وصلی است الا سہ ہر آن ہمزہ کہ زائدہ نیز باشد در اول کلمہ نیز لیکن ہشت قسم مذکور باشد وصلی است چنانچہ ہمزہ مصدر
 و ماضی و امر باشد اخیثال مثل ۱۸
 ۱۹ قولہ ماضی او چہار حرفی باشد الا باید دانست کہ فرقیان وقت اطلاق ثلاثی سہ حرف اصلی مراد می دارند بدوں زائدہ و وقت اطلاق رباعی گاہے ہر
 چہار اصلی دارند و گاہے تعدد حروف مراد میگیرند، خواه ہر چہار اصلی باشند، یا بعضی اصلی و بعضی زائدہ در این جا عدد چہار حروف مراد است
 پس شامل شد این قانون رباعی مجرد باب افعال و تفعیل و مفاعلہ را، و خارج شد آن باب کہ در ماضی او تعدد حروف زائدہ از چہار باشد
 چنانچہ یَتَصَوَّرُ وِیَتَكْتَبُ و مثال آن کتر از چہار باشد، چنانچہ در مجرد اعمت ثلاثی، چرا کہ درین ہر دو صورت علامت مضارع مفتوح گردد ۲۰
 ۲۱ قولہ ہر باب الی یعنی در بنائے ماضی مجہول باب تفعّل و تفاعل و تفعّل از ماضی معلوم حرف ثانی نیز مضموم گردانیدہ شود ۲۲
 ۲۳ قولہ ہر باب کہ در اول ماضی او الی باید دانست کہ ماقبل آخر مضارع معلوم، در بعضی ابواب ثلاثی مجرد مضموم، و در بعضی کسور و در بعضی مفتوح
 میباشد چنانچہ یَتَصَوَّرُ وِیَتَكْتَبُ وِیَحْكُو و در مزیدات سہ نیز در بعضی مفتوح و در بعضی کسور، چون یُكْرَمُ وِیَتَصَوَّرُ و در رباعی مجرد
 کسور می باشد، و در مزیدات سہ نیز در بعضی مفتوح، و در بعضی کسور چون یَتَدَحَّرُ وِیَقْشَعِرُ، پس ہا میں قانون ضبط حرکت ماقبل
 آخر مضارع معلوم بخوبی واضح گردید، و ہمہ دم انضباط مرفوع گردید، بدین سوال کہ قبل بنائے مضارع معلوم، در ماضی معلوم سہ نظر
 کردہ شود، اگر تائے زائدہ مطرودہ در سہ موجود است، حرکت ماقبل آخر مضارع معلوم چنان مانند کہ در ماضی معلوم بود، چنانچہ در
 تَصَوَّرْتُ وِیَتَصَوَّرُ و در تَضَارَبْتُ وِیَتَضَارَبُ و در تَدَحَّرْتُ وِیَتَدَحَّرُ و اگر در اول ماضی تائے زائدہ
 مطرودہ نہ باشد، ماقبل آخر مضارع معلوم کسور ماند، چنانچہ در اَظْمَرَ وِیَتَكْسِرُ و در
 اَکْتَسَبْتُ وِیَتَكْتَسِبُ و المباحی ماقبل آخر مضارع معلوم ابواب ثلاثی مجرد سہ
 است، پس ہلے کہ مفتوح کسور است، مفتوح باشد در کسور، کسور و در مضموم
 مضموم پس حاصل این کہ ماقبل آخر مضارع ابواب ثلاثی مجرد سہ است و در
 تفعّل و تفاعل و تفعّل مفتوح و در باقی کسور ۲۴

باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فی صحیح از باب اِفتعال چون اَلَا كَتَسَابَ بگو شش حاصل نمودن
قانون هر بابی که در اول ماضی او همزه وصلی باشد در ماضی مجهول او حرف اول و ثالث را ضمیه و ما قبل آخر
را کسره می دهند و جو بیا.

قانون هر دو ویای غیر تبدل از همزه که واقع شود، مقابله فاکلمه باب اِفتعال یا تفاعل یا تفعّل آنرا
تا کرده، در تا ادغام می کنند و جو بیا بر اکثر لغت اهل حجاز در اِفتعال و بر بعضی لغت اهل حجاز در تفعّل و
تفاعل مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ داشت.

قانون اگر یکی از سین شین که واقع شود مقابله فاکلمه باب اِفتعال تائے و راجعش فاکلمه کرده جوازاً
جنس را در جنس ادغام می کنند و جو بیا،

قانون اگر یکی از صاد، ضاد، طاء واقع شود، در مقابله فاکلمه اِفتعال تائے و راطا کنند و جو بیا پس اگر
مقابله فاکلمه طاست ادغام واجب است، و اگر ظاست اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه یعنی طاراطا کردن و عکس
و جاز است، و اگر صاد، ضاد باشد اظهار ادغام یک طرفه یعنی طارصاد، ضاد کردن جائز است و عکس او

له قوله هر باب الا باید دانست که طریق بنائے ماضی معلوم بست و در ابواب از ماضی معلوم در سه قوانین مضبوط است، یکی پیشتر گذشت و آن شش ابواب
ثلاثی مجرد در بائی مجرد و افعال و تفعیل و معاظمه را شامل بود دوم قبیل ازین مذکور گشت و آن تفاعل و تفعّل را شامل است و مضبوط باقی در ابواب
در این قانون بیوم است، یعنی باقی هفت ابواب ثلاثی مزید و دو باب رباعی مزید که در ابتدا هم همزه وصلی می باشد ۱۲

له قوله غیر تبدل از همزه الا حتماً است ازان داد و یا که مبدل باشد از همزه چرا که اگر مبدل باشد بر حال مانند این که تا گردید در جنس مدغم گردد و ازین
و جبر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ را شاذ گویند ۱۳
له قوله فاکلمه الا مثال و او چون اِتَّخَذَ که در اصل اِدَّخَعَدَ، و اِتَّخَذَ در تَوَعَّدَ و اِتَّخَذَ در تَوَاعَدَ و مثال یا چون اِتَّخَذَ در اِتَّسَرَّ و اِتَّسَرَّ
در تیسر و اتاسر و تیا سر ۱۴

له قوله بر اکثر لغت اهل حجاز الا باید دانست که غیر اهل حجاز ابدال داد و یا سه فاکلمه اِفتعال و تفاعل و تفعّل بنا اگر چه از همزه مبدل نه باشد، روانی
دارند، چنانچه اهل حجاز در مبدل از همزه - اما اهل حجاز پس اکثر آنها وقت وجود شرط فقط در اِفتعال ابدال و ادغام واجب می گویند و اقل آنها در تفاعل
و تفاعل فقط و چون بعضی اهل حجاز در اِفتعال و بعضی دیگر در تفاعل و تفاعل قابل بوجوب ابدال و ادغام بود پس صادق اند که مذموب اهل حجاز مطلقاً و بر
ابدال ادغام است، در هر سه ابواب. لهذا در قانون حکم بوجوب ابدال مجمل ذکر نموده، بعد ازان تفصیل مذموب اکثر و اقل ذکر نموده است ۱۵

له قوله مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ است الا زیرا که اخذ بعد اجرائے و بر اِفتعال اِتَّخَذَ گردید و بقانون ایماناً، ایتخذ شد و چون مستعمل اِتَّخَذَ
است نه ایتخذ معلوم گردید که یا را تا کرده، در تا ادغام کرده اند، لیکن چونکه غیر مبدل بودن داد و یا از همزه شرط است در قانون و آن شرط درین جایز است
شده است لهذا اِتَّخَذَ شاذ گردید، و این شده و ذوقی است که اصل ے اخذ گفته شود، و اگر اصل ے ایتخذ قرار داده شود، چنانچه مذموب بعضی است. بعد
اجرائے ے بر اِفتعال و ادغام تا در تا اِتَّخَذَ خواهد گردید، بغیر شذوذ، و ازین جا گویند که اِتَّخَذَ را بخوبی بیان کن که شذوذ هم لازم نه یا مد ۱۶

له قوله فاکلمه کرده الا چنانچه در استم و اشتبه، اشمع و اشتبه خوانند ۱۷

له قوله و جو با الای هر گاه تا را جنس فاکلمه شود ادغام واجب است. اما قبل از تخمین نفس تخمینس جائز است و واجب بعد تخمینس ترک ادغام ممنوع است ۱۸

له قوله ادغام واجب است الا چنانچه در طلب بعد اجرائے ے بر اِفتعال، اطلب بطلے مشد و واجب است ۱۹

له قوله طار طار کردن الا چنانچه در ظلم، اظلم ۲۰

له قوله عکس ادو الی یعنی طاراطا کردن جائز است، چنانچه در مثال مذکور اظلم خواندن جائز است ۲۱

له قوله صاد کردن الی یعنی در صبر و صبر و صبر بعد اجرائے ے بر اِفتعال، اصطب و اضطرب و احتسب و احتسب خواندن جائز است ۲۲

له قوله در عکس الی صاده، ضاد را طار کردن جائز نیست پس اظرب در اصل و اظرب در دوم ممنوع است ۲۳

قانون اگر یکے از دال، ذال، زار واقع شود مقابله فاکلمه باب افعال تائے سے رادال کرده و جو با در دال ادغام می کنند و جو با، و ذال مثل ظا و زار مثل صاد و ضاد است،

قانون اگر تار واقع شود مقابله فاکلمه افعال اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه جائز است، مگر تار را تار کردن اولی است،

قانون اگر یکے از ده حروف مذکوره بالا واقع شود، مقابله بین کلمه باب افعال تائے سے راجس عین کلمه کرده و جواز ادغام می کنند و جو با، و اگر تار واقع شود، ادغام جائز است و اگر یکے از حروف مذکوره واقع شود مقابله فاکلمه باب تفاعل یا تفاعل تائے آنها را جنس فاکلمه کرده و جواز، ادغام می کنند و جو با و اگر تا باشد ادغام جائز است،

قانون اگر یکے از یازده حروف مذکوره و رادال بعد از لام تعریف واقع شود، لام راجس ایشان کرده و جو با، ادغام می کنند و جو با، و اگر یکے از ایشان بعد از لام ساکن غیر تعریف واقع شود، لام راجس ایشان

۱۰ قوله دال کرده الی چنانچه در ادفعو، اذفعو واجب است ۱۲

۱۱ قوله ذال مثل ظا الی اظهار ادغام دو طرفه یعنی ذال را ذال کردن جائز است پس در اذکک - اذکک - اذکک - اذکک جائز است ۲
۱۲ قوله ذال مثل صاد و ضاد است، لے اظهار هر دو و ادغام یک طرفه یعنی دال را نا کردن جائز است و یکے یعنی زا، رادال کردن جائز نیست، چنانچه در اذکک، اذکک، اذکک، اذکک جائز است ۱۲

۱۳ قوله ادغام دو طرفه الی چنانچه در اثبتت، لا تثبتت، و اثبتت جائز است ۱۲
۱۴ قوله مگر تار را الی زیرا که افعال زائده حاصل بهتر است از عکس اما اثبتت، و اثبتت، و اثبتت جائز است ۱۲

۱۵ قوله مذکوره بالا الی تار، دال، ذال، زار، سین، شین، صاد، ضاد، طاء، ظار ۱۲
۱۶ نوراً جوارز الی ابدال تائے باین کلمه جائز است نه واجب ۱۲

۱۷ و جو با الی بعد ابدال ادغام واجب است، چنانچه در اذکک، ککک، دور انقصو، نقصو خواهد گردید ۱۲
۱۸ قوله و اگر تار واقع شود الی چنانچه در قتل، و قتل، و قتل جائز است ۱۲

۱۹ قوله کلمه باب تفاعل الی چنانچه تائے افعال جنس با بعد می گردید وقت وقوع حروف مذکوره موقع عین افعال هم چنین تائے تفاعل و تفاعل نیز جنس با بعد خود می گردید وقت وقوع حروف مذکوره موقع تائے هر دو ۱۲
۲۰ قوله جنس فاکلمه کرده الی چنانچه سکتا سکتا سکتا تا رادال در اول و دال در ثانی کرده حرکتش را مطلق کرده ادغام کرده شود، بسبب تعدد ابتدا بسکون همزه وصلی در اول آورده شود و اذکک، و اذکک خوانده شود، هم چنین در سکتا سکتا و سکتا، و اذکک، و اذکک در سکتا و سکتا، اذکک و اذکک خوانده شود ۱۲
۲۱ قوله یازده حروف مذکوره الی منع تائے که یازدهم است در ذکر ۱۲

۲۲ قوله رادال الی جمله بیسزه حروف خواهد گردید ۱۲

۲۳ قوله بعد از لام تعریف الی بعد لامیکه کلمه را معرفی گرداند یا بر معرفت ازین کلام آید ۱۲

۲۴ قوله و جو با الی لام ساکن که قبل ازین بیسزه حروف آمده است یا لام تعریف باشد یا غیر لام تعریف. اگر لام تعریف است، ابدال سے با جنس با بعد نیز واجب است و ادغام نیز چنانچه اذکک، و اذکک، و اذکک خواندن واجب است، و باین حکم باقی اشباه و بیست ۱۲

۲۵ قوله ساکن غیر تعریف الی لامیکه قبل از حروف مذکوره واقع شده است لام تعریف نیست، جائز است که جنس با بعد کرده شود، و بعد نیز ادغام واجب است لیکن جواز جنس در غیر لام ساکن اگر ما قبل را فاعله است ابدال سے بر او نیز ادغام اولی در ثانی هر دو واجب است، مثل جولانے در بلی سؤل بسؤلت جائز است اگر بوجوب سماع قرأت بلی سؤلت باید خوانده، و مثل و جو بی چون کل ذبت و ذبتی لعلما ۱۲

سوال: حکم قانون مذکوره در قول باری تعالی بلی ذان ابدال ادغام هر دو واجب باید بود، حال آنکه هر دو متضد اند و جهش چیست ؟
جواب: در میان لام، و رادال بلی ذان سکتا است و سکوت آن فرض است. قانون مذکوره و جو بی بود، پس رعایت فرض مقدم است بر وجوب تغییر و تذکیر ۱۲

کرده جواز ادغام نمی کنند و جوبا، سوائے رار چیرا که درین جا واجب است،
 باب هفتم. صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِنْفَعَال چون اَلْوَصْرَافُ گردیدن
 باب هشتم. صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِسْتِنْفَعَال چون اَلْاِسْتِخْرَاجُ طلب خروج کردن
 باب نهم. صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْاِحْمَدَارُ سرخ شدن
 تَعْلِيلٌ لَمْ يُحْمَرْ لَمْ يُحْمَرْ لَمْ يُحْمَرْ، لَمْ يُحْمَرْ لَمْ يُحْمَرْ لَمْ يُحْمَرْ، لَمْ يُحْمَرْ لَمْ يُحْمَرْ لَمْ يُحْمَرْ را از یحمرت یحمرت
 بنا کردند، لم جازمه محذیه در اولش در آوردند، آخرش را بجزم کرد، علامت بجزمی سقوط حرکات شد
 در پنج پنج صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد، در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزیه نه شد، در دو دو
 صیغه، که مبنی اند، پس التقلات ساکنین شد، میان هر دو رادر پنج پنج صیغه، بعضی صرفیاں راے ثانی را
 حرکت فتح می دهند، لان الفتح اخف الحركات، لَمْ يُحْمَرْ لَمْ يُحْمَرْ می خوانند، و بعضی صرفیاں
 راے ثانی را حرکت کسره می دهند، لان الساكن اذا حرك حرك بالكسر، لَمْ يُحْمَرْ، لَمْ يُحْمَرْ
 و بعضی صرفیاں تک ادغام می کنند اِنَّه الاصل و رار اولی را حرکت اصلیه می دهند، لَمْ يُحْمَرْ
 لَمْ يُحْمَرْ می خوانند، و امر ونهی همیں طور است،

باب دهم. صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعِلَال چون اَلْاِحْمَدَارُ بسیار سُرخ شد
 باب یازدهم. صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَوَال چون اَلْاِحْمَدَارُ شتافتن،
 باب دوازدهم. صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعِيَعَال چون اَلْاِحْمَدَارُ کوز پشت
 شدن، ختم شد مزیدات و شروع شد رباعی

باب اول، صرف صغیر رباعی مجرد، صحیح از باب فَعْلَلَةٌ چون اَلدَّخْرَجَةُ سنگ غلطابیدن
 باب اول، صرف صغیر رباعی مجرد، صحیح از باب تَفَعَّلٌ چون اَلتَّخْرِبُ غلطیدن سنگ

باب دوم، صرف صغیر رباعی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعِلَال چون اَلْحَرَبُ انبوه شدن شتران بر آب
 باب سوم، صرف صغیر رباعی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعِلَال چون اَلْقَشْعَرُ ابر بر خاستن موئے بر تن،

(ختم شد ابواب صحیح، و شروع شد مثال وادی)

باب اول، صرف صغیر ثلاثی مجرد، مثال وادی، بوزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون اَلْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيْعَادُ
 وعده کردن،

تعلیل، عِدَّةٌ در اصل وَعْدٌ بود، کسره بر او ثقیل بود، نقل کرده ما بعد را داده، و او را حذف کرده،

له قوله عِدَّةٌ لانه بظاهر لفظ عِدَّةٌ وادوی شود، که بگوید مثال وادی است، حال که فاکر وادو نیست بلکه مفعول الفاعل است و به تعلیل ظاهر شد که در اصل وَعْدٌ بود آن بزرگ
 مثال وادی است ۱۲ له قوله ثقیل بود لانه زیرا که وادو کسب است از هر دو ضمیر از هر حرکات ثقیل است و کسره از فتح ثقیل است ۱۳

عوضش تائے متحرکه بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را برزنا که آخر کلمه است جاری کردند عِدَّةً شُدْ
قانون، هر واو که واقع شود مقابل فاکلمه مصدر یک بوزن فَعْلٌ یا فِعْلَةٌ باشد بشرطیکه مضارع معلومش
نیز معلل باشد کسر اش را نقل کرده بابعاد داده، آن را حذف کرده، عوضش تائے متحرکه در آخرش در آورند
و جوباً، بکلیه اقامه، و آن این است،

قانون - در مصدر هر حرفیکه بجز التقاء تنوینی بیفتد، عوضش تائے متحرکه در آخرش در آید و جوباً بکلمه لغت و مانه شاذ اند
تعلیل مَبْعَادٌ در اصل مَوْعَادٌ بود، و او ساکن منظره ماقبلش مکسور، آن و او را بیابا بدل کردند مَبْعَادٌ شُدْ،
قانون - هر او ساکن منظره غیر واقع مقابل فاکلمه باب افتعال ماقبلش مکسور، آن و او را بیابا بدل کنند و جوباً
بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد،

تعلیل - وَعَدَّتْ در اصل وَعَدَّتْ بود، دال و ما قریب المخرج بهم آمد، دال را تا کرده، در تا ادغام
کردند وَعَدَّتْ شُدْ

قانون - هر دال ساکن که مابعدش تائے متحرکه غیر تائے افتعال باشد آن را تا کرده در تا ادغام نمی کنند و جوباً،
قانون - هر او مضموم یا مکسور که واقع شود در اول کلمه، و ابعدهش دیگر او متحرکه نباشد یا مضموم که مقابل

۱۴ قوله قانون التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، دوم نقل حرکت هـ؛ ابعداً سوم آوردن تا عوض و او مخذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامه است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامه متعلق است بقوله عوضش تائے
۱۵ قوله بکلیه اقامه التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، قانون اقامه است، لے بقا نون که جاری شده است در اقامه برائے الحاق تاء در آخر عوض حرف مخذوف
چرا که اقامه در اصل اقواما بود، و او متحرک، ماقبلش حرف میم ساکن، حرکت و او نقل کرده با قبل دادند. و او را بالف بدل کردند و التقاء
ساکنین طے غیر صد هیکه را حذف کردند ۱۲

۱۶ قوله در مصدر التعلیل عام است که آن حرف که در اول مصدر باشد، چنانچه در وَعَدَّتْ یا در وَسَطٌ مصدر باشد، چنانچه در اَحْوَامًا ۱۲

۱۷ قوله التقاء تنوینی التقاء تنوینی است که ساکن ثانی نون تنوین باشد ۱۲

۱۸ قوله شاذ اند التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

۱۹ قوله مَبْعَادٌ در اصل مَوْعَادٌ و او مخذوف، و او را بالف بدل کردند و التقاء ساکنین طے غیر صد هیکه را حذف کردند ۱۲

۲۰ قوله ساکن التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

۲۱ قوله مَبْعَادٌ در اصل مَوْعَادٌ و او مخذوف، و او را بالف بدل کردند و التقاء ساکنین طے غیر صد هیکه را حذف کردند ۱۲

۲۲ قوله غیر واقع مقابل فاکلمه باب افتعال التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

۲۳ قوله بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد، در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

۲۴ قوله غیر تائے متحرکه ماقبلش مکسور، آن و او را بیابا بدل کردند و جوباً، در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

۲۵ قوله قانون التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

۲۶ قوله قانون التعلیل عِدَّةً کسر اش را نقل کرده، در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

عین کلمه باشد، همزه می شود جوازا،

تعلیل. یَعِدُّ الی در اصل یُوْعِدُّ الی بود، و او واقع شود، بعد از فتح علامت مضارع و قبل کسره آن و او را حذف کردند یَعِدُّ الی شد،

قانون. هر باب مثال واوی بر وزن مَنَعَ یَمْنَعُ یا که ماضی او نیافتہ شده باشد، یا مضارع معلومش بر وزن یَفْعَلُ باشد، در مضارع معلوم او فاکلمه را حذف کنند و جوبا، و از باب فَعَلَ یَفْعَلُ در دو باب و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَرَطَ یَطِیئُ نیز،

تعلیل. اَدَاعِدُ در اصل و دَاعِدُ بود، و او متحرک در اول کلمه بهم آمدند، اولی را به همزه بدل کردند اَدَاعِدُ شد، قانون. دو واو متحرک که جمع شوند، در اول کلمه، و او اولی را به همزه بدل کنند و جوبا،

قانون. هر باب مثال واوی از باب عَلَّمَ یُعَلِّمُ که غیر محذوف الفا باشد، در مضارع معلوم او سوائے اصل سوجه خواندن جائز اند چنانچه در یُوَجَلُّ، یُاجَلُّ، یَبِیَّجَلُّ، یَبِیَّجَلُّ خواندن جائز است،

تعلیل. یُوَسِّرُ در اصل یُیْسِرُ بود، یائے ساکن منظر یا قبلیش مضموم آن را با و بدل کردند یُوَسِّرُ شد قانون. هر یائے ساکن منظر غیر واقع مقابله فاکلمه باب اِفْتَعَلَ یا قبلیش یا مضموم آن را با و بدل کنند

له قوله همزه می شود جوازا الی و ادیکه مضموم بود یا کسور در اول کلمه و بعد شش و او نباشد، یا داو باشد مگر متحرک نباشد، یا داو باشد مضموم و مقابلہ من کلمه باشد ابدال ہے به همزه جائز است که اول در نفس داد که در اول کلمه باشد، سه احتمال است، مضموم باشد یا کسور یا مفتوح اما احتمال چهارم که سکون است، بسبب ابدال کلمه منوع و دوم این که بعد تسلسل و او باشد، یا غیر او، پس بر تقدیر غیر او بر صورت اول و ثانی لے مضمومیت و کسوریت ابدال داد به همزه جائز است چنانچه در وُعِدَّ و دَسَخَّ اُیْعِدُّ و اَسَاخَّ جائز است، قال الله تعالی وَاذِ الَّذِمْلُ اُقْتَتَّ، در صورت ثالث لے فتح منوع، چنانچه در وُعِدَّ اُعِدَّ خوانده اند اَنَا حَقٌّ وَاَنَا قَافٌ شاذست و تقدیر و او از دو حال خالی نه باشد یا او ثانی متحرک باشد یا ساکن اگر ساکن است، نیز حذف جائز است نه واجب چنانچه در دُرُودِی، اُدْرِی، جَائِزٌ است و اگر متحرک باشد ابدال و او اولی به همزه واجب است متفقہ الحركت باشد یا مختلفه الحركت، پس قوله ما بعدش و یحذف متحرک نه باشد، اشاره است باینکه اصلا داد نه باشد یا باشد مگر ساکن باشد این هر چه گذشت محکم و او می بود، که در اول کلمه باشد، اما اگر در وسط باشد، پس محض در صورت همزه ابدال ہے به همزه جائز است. اما در کسوره مفتوح قاعده جاری نه خواهد شد و مثال منه چنانچه در قَائِلٌ وَاَقَائِلٌ خواندن جائز است ۱۲

له ماضی و مضارع هر دو مفتوح العین باشند، چنانچه در یُوْجِنُّ، یَضَعُّ خواندن واجب است ۱۲
له قول ماضی او نیافتہ شده باشد الی ماضی که تسلسل نه باشد این ذهب بعض است نزد بعض قلت استعمال ماضی مراد است مثال ہے چون یَدُّ و یدِّسُ ۱۲
له قوله بر وزن یَفْعَلُ الی مضارع کسور العین باشد، و امام است که ماضی مفتوح العین باشد چون وُعِدَّ یَعِدُّ یا کسور چون وِیْرَ یَمِیرُ حذف فائے مضارع معلوم هر دو واجب است ۱۲

له قوله هر دو باب الی محض در دو ماده یکے و سَمِعَ یَسْمَعُ دوم و دَرَطَ یَطِیئُ این حذف کسور است ۱۲
له در دو واو متحرک که جمع شدند چون اَدَاعِدُ، اُدِیْعِدُ، اُدِیْعِدُ که در اصل و دَاعِدُ، دُوْیْعِدُ، دُوْیْعِدُ بودند، دین قانون موسوم است بقانون اَدَاعِدُ، اَدِیْعِدُ ۱۲

له قوله غیر محذوف الفا باشد الی احتراز است از و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَرَطَ یَطِیئُ که در ان هر دو سوائے یک و جماعی وجه دیگر جائز نیست ۱۲
له این قانون موسوم است بقانون یُوْصِحُّ ۱۲
له قوله یائے ساکن الی احتراز است از یائے متحرک مثل یائے بیْعُ ۱۲
له قوله منظر الی احتراز است از مَسِیْرُ ۱۲
له قوله فاکلمه باب اِفْتَعَلَ الی احتراز است از مثل اُتْسِرُ که در اصل اُیْتْسِرُ بود ۱۲

و جوباً بشرطیکه در جمع اَفْعَلُ، فَعْلَاءُ و صفتی و فَعْلَى صفتی نباشد، ضمناً قبلاًش را بکسر بدل کنند و جوباً،
 باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيعَادُ
 وعده کردن،

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَجَلُ ترسیدن،

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَضْعُ نهادن،

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَرْمُ اما سیدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَسْدُ داغدار شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْتِجَابُ واجب گردانیدن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوْحِيدُ چیزی را واحد گردانیدن

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن مَفَاعَلَتْ چون المَوَاطَبَةُ همیشه‌گی کردن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوَحُّدُ یکتاشدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَاعَلَ چون التَّوَارُثُ از یکدیگر میراث یافتن

باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اَلْاِتِقَادُ افرودن شدن

باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِسْتَفَعَلَ چون اَلْاِسْتِجَابُ سزاوار شدن

باب هشتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْفِقَادُ افرودن شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیُسْرُ وَالْمِيسِرَةُ قمار باختن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَنْحُ پخته شدن میوه در رسیدن

وقت میوه چیدن -

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْمُ یتیم شدن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَبْسُ خشک شدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْرُ آسان شدن

لَعَنَ تَوَلَّى اَفْعَلَ فَعْلَاءُ صفتی و فَعْلَى صفتی در جمع که مشترک است در میان فَعْلَى صفتی چنانچه مذکور است که بیضی جمع بیضا نیز آمده است چنانچه
 برائے البیض معلوم است و نزد بعضی جمعیه بیضی برائے بیضا سلم نیست، پس بنا بر قول ایشان معنی این عبارت چنین باشد بشرطیکه در اصل مشتق
 که واحد لَعَنَ بر وزن فَعْلَاءُ می باشد نباشد، و بقید صفتی استخراژ شد از جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ اِی، چنانچه قانون مذکور در اِی جاری شود و جوباً و هم چنین بقید
 صفتی و فَعْلَى استخراژ کرده از فَعْلَاءُ اِی چه که در آن نیز اجزای قانون مذکور واجب است، پس در عید لَعَنَ مورد خواندن واجب است، و باید دانست
 که فعلی تَفْصِیلَ حکم فعلی اسمی دارد در صفت ۱۲

لَعَنَ تَوَلَّى اَفْعَلَ فَعْلَاءُ صفتی و فَعْلَى صفتی در جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ صفتی و فَعْلَى صفتی در میان فَعْلَى صفتی چنانچه مذکور است که بیضی جمع بیضا نیز آمده است چنانچه
 برائے البیض معلوم است و نزد بعضی جمعیه بیضی برائے بیضا سلم نیست، پس بنا بر قول ایشان معنی این عبارت چنین باشد بشرطیکه در اصل مشتق
 که واحد لَعَنَ بر وزن فَعْلَاءُ می باشد نباشد، و بقید صفتی استخراژ شد از جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ اِی، چنانچه قانون مذکور در اِی جاری شود و جوباً و هم چنین بقید
 صفتی و فَعْلَى استخراژ کرده از فَعْلَاءُ اِی چه که در آن نیز اجزای قانون مذکور واجب است، پس در عید لَعَنَ مورد خواندن واجب است، و باید دانست
 که فعلی تَفْصِیلَ حکم فعلی اسمی دارد در صفت ۱۲

- باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افعال چون الایسارم تونگر شدن
- باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعیل چون التیسیر آسان کردن
- باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن مفاعلة چون الیاسرۃ باکس آسان گرفتن
- باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعّل چون التیسر آسان شدن
- باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفاعل چون التیامن بجانب راست خانه شدن
- باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افتعال چون الایسارم آسان شدن
- باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن استفعال چون الاستیسارمیسر شدن

وازیاتی نیامده الا قلیلا

(ختم شد مثال و شروع شد اجوف)

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف وادی بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون القَوْلُ گفتن
 تعلیل - قَالَ در اصل قَوْلٌ بود، و او متحرک با قبلیش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند تا از قَوْلٌ قَالَ شد
 قانون - هر دو، و یا متحرک ب حرکت لازمی که با قبلیش مفتوح باشد، از آن یک کلمه بالف مبدل شود و جواباً بشرطیکه
 آن واو، و یا مقابله فا کلمه و عین کلمه ناقص در حکم

۱- قول هر دو، و یا الف باید دانست که این قانون موسوم است بقانون قَالَ و بَاعَ و علم واو، یاد این قانون اجوف یکسال است و ازین جهت
 تعلیم دے کرده است، بود، و یا را ما و فتحه که در واو دے جاری کنند تعبیر دے بقانون قَالَ کنند، و وقتی که در یائے کنند تعبیر دے بقانون بَاعَ
 کنند برائے لحاظ و او در اول در رعایت یائے در دوم ۱۲

۲- قول متحرک ب حرکت لازمی الف احترام است از متحرک ب حرکت عارضی که بالف بدل نه خواهد شد مثل واو تَوَسَّطَ عَلَا بُود، بسکون واو، همزه ولی بسبب
 درج کلام محذوف شد و بسبب التماس ساکنین و نه بود اولین آنها در واقعیت ساکن اول در آخر کلمه و او را کسر دادند، و این کسر چون کلمه عارضی است برائے
 دفع التماس ساکنین، لهذا واو الف نه شد ۱۲

۳- قول با قبلیش مفتوح شد الف احترام است از آن واو که با قبلیش کسور باشد یا مضموم چرا که اگر کسور باشد یا بر حال ماند، و او بقانون مِتَّعَاذٌ یا شود
 اگر مضموم باشد، و او بر حال ماند و یا بقانون یُوَسِّرُ و او در دوم ۱۲

۴- قول از آن کلمه الف شرط پنجم این که وحدت کلمه باشد، و درین وقت بر صے صادق خواهد آمد، که با قبلیش مفتوح است از آن کلمه یائے سیقول
 الف نه گردد، چرا که عین کلمه دیگر است -

۵- قول و عین کلمه ناقص نه باشد از زیر که اگر باشد الف نه گردد، و وجهش این که تعلیل نزع تغییر است و محل تغییر آخر کلمه است زیرا که به سبب
 اختلاف عوامل همان مختلف می گردد، پس ابتدائے تعلیل از آخر باید کرد، و لهذا صرفیای ابتدا در تعلیل از آخری کنند اتصال تعلیل با تعلیل نزد
 ایشان ممنوع است یعنی اگر لام کلمه اولی داو گردد - و بعد از آن الف گردد، این چنین، تغییرات در یک حرف ممنوع نیست، و نیز اگر در لام
 کلمه تعلیل کرده می شود، و عین کلمه را از تعلیل خالی گذاشته - در ما قبل عین کلمه تعلیل کرده باشد هم ممنوع نیست، چنانچه بیقی که ف لام کلمه را انداخته
 فا کلمه را بر تعلیل یَعِدُّ محذوف کرده اند، اما اتصال تعلیل با تعلیل لے بعد تعلیل لام کلمه در عین حقیقی یا حکمی تعلیل کردن نزد ایشان ممنوع است
 لهذا احترام کرده از عین کلمه ناقص چرا که در لام کلمه بیشتر تعلیل شده باشد، پس عین کلمه بر جان خواهد ماند - چنانکه در قَوَّی و حَیَوَی و اذ بر حال ماند
 است، چرا که عین کلمه ناقص است، و وجه تعلیم عین کلمه ناقص تحقیقی و حکمی این که بعد تعلیل لام کلمه در عین کلمه حکمی نیز تعلیل را نیست، و مراد از
 عین کلمه این که بعد ف لام کلمه باشد، پس و او در اتم عوی نیز عین کلمه حکمی است اگر چه حقیقه لام کلمه است ۱۲

۶- قول مقابله فا کلمه نه باشد الف احترام است از قَوَّعَدٌ و حَیَوَعَدٌ و مانند آنها که درین امثله واو الف نه شود ۱۲ عبد العزیز قاسمی

عین کلمه ناقص نه باشد، و ما بعدش مده نژانده که لازم بود تحقق و سکون او، و حرف تشبیه و الف جمع مؤنث سالم، و یائے نسبت، و تون تاکید نه باشد، و آن کلمه بر وزن فعلان و فعلی و بمعنی آن کلمه که در آن تعلیل نیست نه باشد،

تعلیل قلن در اصل قولن بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند قائلن شد، پس التقائے ساکنین شد میان الف لام اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند قلن فتح را بضمه بدل کردند، تا که دلالت کند بر حذفیت و او قلن شد،

قانون التقائے ساکنین بر دو قسم است علی حده و علی غیر حده، علی حده آن که ساکن مده، یا یائے تصغیر و ساکن ثانی مدغم و وحدت کلمه باشد، و ما سوائے او علی غیر حده است

۱۱ که قول ناقص نه باشد، و او جوش قبیل ازین مذکور گشت ۱۲

۱۲ که قول مده زانده الی چنانچه بیخانی دعوی است؛ یا در اول و او در ثانی الف نه گردد. پس اگر تحقق وجود آن و او و یا لازم نه باشد، چنانچه در دعوی جمع مذکر که لام الف کرده، بعد محذوف شده و سکون هم لازم نه باشد، چنانچه دعوی وقت التقائے ساکنین در دعوی الله متحرک می گردد، قانون بمبدل بودن بالف این چنین بار شامل است ۱۳

۱۳ که قول حرف تشبیه الا حراز است از دعوی که و او الف نه گردد ۱۴

۱۴ که قول الف جمع مؤنث سالم الی چنانچه در عصوات ابدال مذکور معنی است ۱۵

۱۵ که قول و نون تاکید لوله خفیف باشد، خواه ثقیله چنانچه اخصیج به تشدید تخفیف ۱۶

۱۶ که قول فعلان الی چنانچه سیوان و موتان ۱۷

۱۷ که قول بعضی آن الی چنانچه عویما یعنی اعوی است. و عین یعنی اعین پس اعوی و اعینج بسبب فقدان شرط قانون از تعلیل خالی مانند، و عوی و عینج بسبب محمولیت بر مرادف خویش ۱۸

۱۸ که قول قانون الی باید دانست که در قولن سر امر واقع شده اند، یک تعلیل و او بمبدل شدن آن بالف، و آن در قانون قال مذکور شد، دوم حذف الف که این قانون برسته آن آورده است سیوم مضموم بودن فاکلمه، و قانونش بعد ازین متصلاً مذکور است ۱۹

۱۹ که قول علی مده الی سر قیودا علی اندیکه آنگر ساکن اول مده باشد، لے الف و یائے مسورا قبلها او و او مضموم، یا یائے تصغیر و آن دایما ساکن می باشد چنانچه الف از ملات ازین جهت یائے تصغیر در حکم مده می گویند، پس مراد از مده یائے تصغیر است که بعضی را از ملات مشابه است در لزوم سکون دوم این که ساکن ثانی مدغم باشد سیوم وحدت کلمه لے هر دو از ساکنین در یک کلمه باشد، این چنین نه باشد که یک ساکن ثانی در اول کلمه دیگر پس التقائے ساکنین علی حده چون اخصیج که ساکن اول مده است زیرا که و او است ساکن و ما قبلش مضموم و ساکن ثانی این را مدغم است و وحدت کلمه نیز موجود است زیرا که کلمه واحد است نه متعدد ۲۰

۲۰ که قول و ما سوائے اولی غیر حده است الی چون قبیل ازین در ماشیه معلوم شد، که برسته بودن التقائے ساکنین علی حده سه شرط اند، و چون هر یا بعضی منتفی شود التقائے ساکنین علی غیر حده خواهد شد، زیرا که انتقال حرکت چنانچه با انتقال جمیع اجزائے مده می گردد، هم چنین با انتقال بعضی نیز پس جمیع صور علی غیره هفت شدند، یکے آن که شرط اول منتفی شود فقط، چنانچه بیختمون، که در اصل بیختمون بود. تا را صا کرده. حرکتش را حذف نموده، در دوم ادغام کردند پس در این جا شرط اول مفقود است زیرا که ساکن اول مده نیست، اخیرین لے مدغم بودن ساکن ثانی و وحدت کلمه موجود است، اما مسورا بودن ساکن اول لے فاکلمه که خاست به سبب اصالت کلمه در تحریک ساکن، چنانچه در آخر همین قانون مذکور است یا شرط دوم منتفی شود، پس اے ثانی مدغم نه باشد چنانچه در قائلن یا محض ثالث مفقود باشد، چنانچه در اخصیج که در اصل اخصیج بود، زیرا که اخصیج کلمه اینست و نون کلمه دیگر، یا هر دو شرط اولین مفقود باشند، چون مده امر که از حسد بنا کردند تا سے وقت بنائے امر محذوف گردید، و آخر بوقت ساکن شد، پس شرط ثالث لے وقت کلمه موجود است اما مده بودن اول و مدغم بودن ملحقود است ثانی و ثالث مفقود باشند، چنانچه اخصیج و القوم که اول مده است اما مدغم بودن ثانی و وحدت کلمه مفقود است یا اول و ثالث مفقود باشند، چنانچه لید حوت که در اصل لید حوت بود، و بلوق نون ثقیله، نون اعرابی محذوف شد پس ثانی مدغم است اما شرط اول لے مدودیت ساکن اول و ثالث لے وحدت کلمه مفقود است یا هر سه منتفی باشند، چنانچه در قائلن الحقی که در اولین مده است و نه ثانی مدغم، و نه وحدت کلمه ۲۱

و حکم علی حذف خواندن ساکنین است مطلقاً و حکم علی غیر حذف خواندن ساکنین است در حالت وقف
 و نه خواندن ساکنین در حالت غیر وقف، پس در حالت غیر وقف اگر ساکن اول مد یا نون خفیفه باشد
 حذف کرده می شود، اتفاقاً، سوائے سه جا در اجوف یعنی مصدر باب افعال و استفعال و اسم مفعول چرا
 که درین جا اختلاف است، بعضی صرفیای اولی را حذف می کنند، و بعضی ثانی را، و اگر ساکن اول
 مد یا نون خفیفه نه باشد، حرکت داده شود، ساکنی که در آخر کلمه است، و اگر در آخر نه باشد، اول را
 کسر در تحریک ساکن اصل است و غیر او به سبب عارضه،

قانون هر دو غیر مکسور، که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد اجوف الف شده، بیفتد فاکلمه او را حرکت ضممه
 می دهند، و جوباً،

تعلیل خفن در اصل خو فن بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح و او را با الف بدل کردند، خافن
 شد، پس التقای ساکنین شد، میان الف و ف، اول ایشان مد بود، آن را حذف کردند تا از خافن
 خفن شد، پس فتح فاکلمه را بکسر بدل کردند، تا که دلالت کند بر کسر عین ماضی خفن شد،
 قانون هر دو مکسور و یائے مطلقاً که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد الف شده باشد، بیفتد

۱۱ قول مطلقاً الی در حالت وقف در حالت غیر وقف، مثال در حالت وقف چون ضال در حالت غیر وقف چون ضال و مضل ۱۲
 ۱۳ قول پس التعلیل است بر خواندن هر دو ساکن، بر تقدیر علی غیر حذف، در حالت وقف، براسخ بیان این امر که چون هر دو ساکنین بر حال نمانند ضرورت است
 حذف یکی از آنها یا تحریک آن و آن حذف و تحریک در اول باشد یا در ثانی و نیز حرکتش از حرکات ثلاثه کدام باشد و کدام نه باشد ۱۴
 ۱۵ قول ساکن اول مد باشد الی چنانچه در قائلین الف که ساکن اول مد است ساقط شده است ۱۶
 ۱۷ قول مد یا نون خفیفه الی چنانچه لا یجوز العقیقه که در اصل لا یجوز العقیقه بود ۱۸

۱۹ قول اتفاقاً الی نزد جمیع صرفیای ۲۰
 ۲۱ قول سوائے سه جا الی چنانچه استقامه که در اصل استقامه بود، و اقامه که در اصل اقامه بود، و مقول که در اصل مقول بود و درین اختلاف
 است بعضی اول را حذف می کنند، زیرا که زائده علامت است و علامت حذف کرده نه می شود، و بعضی ثانی زیرا که زائده است و زائده زیاد تر حفظ
 است و حذف را ۲۲

۲۳ قول در آخر کلمه الی برابر است که ساکن اولی آخر کلمه است - چنانچه در لویا سخطنا در اصل لویا سخطنا بود یا ساکنی آخر کلمه باشد چنانچه در لویا سخطنا ۲۴
 ۲۵ قول و غیر او به سبب عارضه الی و آن عارضه هم چون مطلوبیت خفت، چنانچه در فتح احتماً امر یا عمل اقل بر اکثر مثل ضمیر و او دعوات الله که چون در باقی
 صیغها نیز ما قبل و اد جمع مفوم می باشد - لهذا درین جا برای عمل اقل بر اکثر ضمیر بر حال داشتند ۲۶

۲۷ قول غیر مکسور الی مفتوح باشد، چنانچه در قائلین که او مفتوح الف شده بیفتاده است یا ضمیر چنانچه در طلق که در اصل طولی و او مفوم الف شده
 بیفتاده است، و باین قید امتزاج کرد، از مکسور که مکش و غیر است چنانچه خواهد آمد ۲۸

۲۹ قول هر دو مکسور الی چون خفن که در اصل خو فن بود، بعد حذف فای بقانون قال، غاراً که فاکلمه است کسر دادند ۳۰
 ۳۱ قول دیائے مطلقاً الی مفوم باشد یا مفتوح یا مکسور چون حیثی و یحیی و طیبی که در اصل حیثی و یحیی و طیبی و او بقانون قال الف
 شده بیفتاد، و باراد در اول و یا در ثانی و طاد در ثالث همه فاکلمه اند کسر یافتند ۳۲

۳۳ معنی خواندن آن است که هر دو ساکنین، را بر حال داشته خوانده شود، و حذف نه حرکت داده شود، چون ضال ضالی و ضویل
 ۳۴ یعنی حکم علی غیر حذف سراسر است، یکی اولین حکم آن است که اگر در حالت وقف آیند، هر دو را بر حال داشته خوانده شود، چون العالمین یا نخستین ساکن
 بود، هر گاه وقف کردیم نون هم عاکن شد، به سبب وقف العالمین شد باقی دو حکم، یکی حذف دوم متحرک کردن ابجدی آیند ۳۵

فار کلمه را حرکت کسره می دهند و جویا،

تعلیل قیل در اصل قول بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند، بعد از سلب حرکت ما قبل قول شده، پس واو ساکن مظهر با قبلش مکسور، آن را بیا بدل کردند قیل شد، قانون هر واو، و یا مضموم یا مکسور متوسط یا در حکم متوسط، که در اصل سلامت نمانده شد، و در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً، در فعل متصرف باشد، یا در متعلقاتش و بی بجز فعل حقیقی یا علمی از اجوف و تفعلیین از ناقص حرکت آن واو، و یا نقل کرده با قبل می دهند و جویا، بشرطی که آن واو، و یا

له قول قانون الواو چه بسبب آمدن این قانون بعد تعلیل قیل بظا هر قانون قیل می شود، لیکن تعلیل بقول، بیسیح راسه هر مضارع العین واوی ویانی را نیز شامل است، و نیز باید دانست که قیل در سه امر واقع گردیده است، یکی نقل حرکت بین کلمه بسوئے ما قبل، دوم سلب حرکت ما قبل، سوم ابدال واو، یا پس این محض نقل حرکت عین کلمه است بسوئے ما قبل، اما سلب حرکت ما قبل قانونش از بی خواهد آمد، و ابدال واو بیار به سبب مکسور بود ما قبل است له بقانون وینعا چنانچه گذشت ۱۲

له قول هر واو یا مضموم یا مکسور الواو احتراز است از خوف که نقل نه خواهد شد، بلکه بقانون یقال بالغ بدل شود، پس مثال مضموم چون یطول مثال مکسور چون یطیح و قول، و مثال یلئے مضموم چون یینوب که در اصل یینوب بود، یا س مکسور چون یینیح که در اصل یینیح بود ۱۳

له قول متوسط یا در حکم متوسط الیاءه بمقابله عین کلمه باشد، حقیقه، چنانچه در بیسیح و یقول یا بمقابله عین کلمه باشد، بلکه بمقابله لام کلمه باشد، اما چون که بعد از آن واو یا غیرها علامت شنبه و جمع واقع شده باشد که او حکم آخر کلمه گرفته باشد، و این لام در وسط آمده باشد، چون ذاعوون که در اصل ذاعوون بود، ذاعین که در اصل داعوون بود، پس واو و یا علامت جمع در بی جا پس از لام کلمه آمده اند، و هم چنین رامیون و کرمیون که واو در اول و یاءه در ثانی علامت جمع است، و یا واو ضمیر بود چون در تدعوون تدعوین و ترمون و ترمین ۱۴

له قول در اصل سلامت نمانده باشد الیاءه وقت وجود شرایط مذکوره، تعلیل کرده شود، و ران کلمه لیکن بشرط آنکه در اصل الیاءه ماضی معلوم آن تعلیل شده باشد، و مجرد ثلاثی مجرد از ناقص که معمل بود، ماضی معلوم بی شرط تعلیل مذکوره نیست، پس مثل عوون مجهول و صعوون و وحیة مجهول و مصیود از بی جا خارج شد، زیرا که سلامت مانده اند برائے محل بر غیر الیاءه یعنی خود ۱۵

له قول در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً الیاءه برائے ثلاثی مجرد از ناقص معمل بودن اصل شرط نیست، پس مثال معمل چون یرمیون و غیره معلوم و مثال اصل غیر معمل چون یرمخون که اصل له دخو به سبب غیر مفتوح بودن ما قبل واو بالغ مبدل نه شده است و با وجود آن یرمخون، یرمخون خوانده و نقل کردن حرکت واو اولی و ما قبل واجب است ۱۶

له قول در فعل متصرف الواو احتراز است از مثل اقول به و ابیح به، چرا که فعل تعجب غیر متصرف است ۱۷
له قول متعلقات له الیاءه مشتقات، مثل اسم فاعل و مفعول و صفت شبه و صیغه مبالغه مثل رامون و داعون که در اصل رامیون و داعیون بودند و بسبب قانون و جوی را مون و داعون شده ۱۸

له قول بجز فعل حقیقی یا علمی الامراد فعل حقیقی یا کلمه است که در حروف و حرکات و سکنات مثل فعل باشد چنانچه قول و بیعه و فعل علمی آن که باخراج بعضی حصه از اول مابقی شکل فعل حاصل کند، چنانچه اخیخو اخیخه بعد حذف آخر و اول و اذن در ثانی خینو و خیند پیدا شده است لهذا م در فعل علمی نبوده شده است و باید دانست که فعل علمی محصور است بباب انفعال و افتعال زیرا که استخروج بعد حذف آن وزن غیر فعل پیدای شود و وزن فعل و فائده اش اینکه در اینان نقل جائز است نه واجب، و نیز سوائے نقل دو امر دیگر له حذف نامش نیز جائز است پس اگر استثنائاً نه کرد و واجب امر اول، له نقل و عدم جواز اخیرین له حذف و اشام معلوم شد ۱۹

له قول بجز از تفعلیین از ناقص چرا که در بی با نقل و اثبات هر دو جائز اند ۲۰
له قول بشرطیکه آن واو، یا بدل از بهره نه باشد الواو احتراز است از قول که در اصل سبیل بود به سبب ضم ما قبل بود و بدل شد و از مستهزبون که در اصل مستهزون و از مستهزبین که در اصل مستهزین بود، پس در مثل ای چنین مینها نقل حرکت داد و یا با قبل منوع است ۲۱

بدل از همزه، وضمه و کسره آنها منقول از همزه و ما قبل آنها مفتوح و الف نباشد،
قانون، در فعل که از اجوف نقل حرکت و حذف و اشمام، و در تَفْعَلِینَ از ناقص حرکت اثبات می
جائز است.

تعلیل یَقُولُ، تَقُولُ، اَقُولُ، نَقُولُ در اصل یَقُولُ، تَقُولُ، اَقُولُ، نَقُولُ بود ضمیه بر واد
تغییل بود، نقل کرده با قبل دادند تا از یَقُولُ الی یَقُولُ باشد،

تعلیل یُقَالُ، تُقَالُ، أُقَالُ، نُقَالُ در اصل یُقُولُ، تُقُولُ، أُقُولُ، نُقُولُ بود واد مفتوحه
ما قبلش حرف صحیح ساکن فتحش را نقل کرده، با قبل داده، و او را با الف بدل کردند تا از یُقُولُ الی یُقَالُ باشد
قانون بر واد، و یار متوسط مفتوح که در اصل سلامت نه مانده باشد، در فعل متصرفه تا متعلقات
می سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال ما قبلش حرف صحیح ساکن مظهر باشد فتحش را نقل کرده
با قبل داده، آن را با الف بدل کنند و جو با بشرطیکه آن کلمه ملحق و بمعنی کون و عیب و

۱۰ قول و ضم و کسره آنها منقول از همزه نباشد الی احتراز است از یَسُوءُ و یَسُوءُ و یَسُوءُ بودند، ضمیه همزه را با قبل داده، همزه را حذف
کردند، چرا که نقل حرکت این واد و یا با قبل روا نیست ۱۲

۱۱ قول و ما قبل آن الف نباشد الی احتراز است از مَقَاوِلُ و مَبَايِعُ، چرا که الف قابل حرکت نیست پس فعل متغیر گردید ۱۲

۱۲ قول و ما قبل آنها مفتوح نباشد الی احتراز است از طَوِيلُ و بَيْتُ چرا که در مثل اینها آن واد و یا بقانون قَالَ الف شوند ۱۲

۱۳ قول در فعل از اجوف الی پس مثل نقل حرکت بدون بیع و قیل و حذف حرکت چون قول و یوح و اشمام بعد نقل حرکت بسوی ما قبل باین
طور که کسره فاکر را بسوی ضم و یار را بسوی واد میلان داده شوند ۱۲

۱۴ قول در تفعلیین از ناقص الی چنانچه در تَدْعُوْنَ تَدْعِیْنَ و نِمَاتُ لَمَّی تَدْعُوْنَ هِرْدُ جَائِزُ اند ۱۲

۱۵ قول متوسط الی حقیقه عین کلمه باشد، چنانچه در بِنَاءُ و بِنَاءُ و یَقَالُ ۱۲

۱۶ قول مفتوح الی زیرا که اگر کسور یا مضموم باشد، قانون در واد جاری خواهد شد نه این قانون ۱۲

۱۷ قول در فعل متصرف باشد الی احتراز است از ما بیع و ما اقول ۱۲

۱۸ قول متعلقات می الی مثل ام فاعل دائم مفعول و غیره ۱۲

۱۹ قول سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال چون در قول متعلقات می ام تغنیل هم آمده بود، لهذا او را استثنا کرده درین جا این تعلیل جاری نمی شود
اَقُولُ و اَبِیْعُ می ماند ۱۲

۲۰ قول حرف صحیح ساکن الی پس بقوله صحیح احتراز شد، از بایع و قاول چرا که در ما قبل حرف صحیح در می نیست، و بقوله ساکن احتراز شد از قَوْلِ
و بَيْتِ چرا که حرف ما قبل اگر چه صحیح است، لیکن ساکن نیست ۱۲

۲۱ قول مظهر باشد الی احتراز شد از قَوْلِ و بَيْتِ چرا که مضموم است نه مظهر ۱۲

۲۲ قول ملحق باشد الی احتراز شد از جَهْوَتِ چرا که در اصل جَهْوَتِ ثلاثی مجرد بود، پس برائے الماثلِ یَدَّ حَوَجَّ و او قبل از لام کلمه آوردند، تا جَهْوَتِ
شد پس اگر چه شرائط موجود اند، اما چونکه مقصود فوت خواهد شد، ازین جهت تعلیل ممنوع داشتند، چرا که این چنین ضرورت در شعر می شود، پس
بعد تعلیل چهار خواهد شد، و مطلوب فوت خواهد شد ۱۲

۲۳ قول بعضی کون نباشد الی احتراز است از مانند اَسْوَدَ که اَسَادَ خواندن ممنوع است ۱۲

۲۴ قول و عیب نباشد الی احتراز است از مثل اَعْوَمَ و اَعْمِیَّتَ ۱۲

و صیغه آله نه باشد

تعلیل قَائِلٌ در اصل قَائِلٌ بود، و او واقع شد بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده بود، آن را به همزه بدل کردند، تا از قَائِلٌ، قَائِلٌ شد

قانون هر دو و یار که واقع شود بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده باشد یا مثل او نباشد آن و او، و یار را به همزه بدل کنند و جو یا،

تعلیل قِيَالٌ در اصل قِيَوَالٌ بود، و او واقع شود، بجای عین کلمه در جمع و در مفرد سلامت مانده بود و ما قبلش کسور آن را بیابا بدل کردند، تا از قِيَوَالٌ، قِيَالٌ شد

قانون هر دو که واقع شود در مقابل عین کلمه مصدر یا جمع و در فعل واحد سلامت مانده باشد یا در واحد ساکن در جمع قبل الف باشد ما قبلش کسور آن و او را بیار بدل کردند و جو یا، بشرطیکه لام کلمه معلى نه باشد

تعلیل قَوَيْلٌ و قَوَيْلَةٌ در اصل قَوِيُولٌ و قَوِيُولَةٌ بودند، و او، و یار یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بدل از چیزه نه بود، آن و او را یا کرده، در یار ادغام کردند، تا از قَوِيُولٌ و قَوِيُولَةٌ قَوَيْلٌ و قَوَيْلَةٌ شد

قانون هر دو، و یار که جمع شود در یک کلمه یا حکمیه سوائے کلمه اسم بر وزن افْعَالٌ اول ایشان ساکن لازم غیر

۱۱ قول و صیغه آله نه باشد الا احترام شد از مثل مَقُولٌ و مَقُولَةٌ و مَقْوَالٌ ۱۲

۱۲ قول بعد از الف فاعل از لای بعد الف که علامت فاعل است یعنی مقابل عین کلمه فاعل آید ۱۳

۱۳ قول یا اصل او نباشد الا چنانچه غائط که در اصل غایب بود ساقط کرد اصل ساقط بود، و در هر بدون اصل این که نزد بعضی ماضی این هر دو اصل نیامد و نزد بعضی ماضی غائط قلیل آمده است لای غاط مستعمل است ۱۴

۱۴ قول مصدر از لای اگر در مقابل عین کلمه مصدر این چنین داد آمده است، پس شرط است که در فعل تعلیل کرده شده باشد و اگر در جمع آمده است شرط است که در واحد آن جمع چنانچه درین جا واحد اسم فاعل است، تعلیل کرده شده باشد در آن داد دوم جائے تعلیل این که داد واقع شده باشد در واحد، لیکن در آنجا ساکن باشد پس در جمع آن و او قبل الف آید و ما قبلش کسور باشد پس آن داد نیز یا خواهد شد اما کسور ما قبل در هر شرط است نه در آخر اما قول بشرط که لام کلمه معلى نه باشد متعلق است با خبر لا با و لاین، پس در مصدر کسوریت ما قبل و تعلیل فعل شرط است، چنانچه بوجود این شرط قَوَا مًا قِيَامًا شده در جمع کسوریت ما قبل و تعلیل در هر واحد شرط است، چنانچه در قَوَالٌ بر وزن ضَرَابٌ قِيَالٌ شده و جَوَاعِيٌّ، حیاضی شده است در این ریاضی شده است و اتیان از قسم ثالث اند، بوجود شرائط اینها چنانچه واحد اینها حوضی و در حوضی است و او در آن هر دو صیغه واحد آن ساکن است و در جمع قبل الف و بعد کسور واقع شده اند، پس ریاضی و حیاضی خواندن واجب شده اند شرط اخیر ثالث این که اگر در لام کلمه تعلیل شده باشد پس تعلیل در عین کلمه نیز جائز نه خواهد شد چنانچه در بیان مفرد است که در اصل در بیان بود، و او یا گردید بقاعده سیبویه در بیان و جمعش ردای است پس کما سیبویه در آنرا شد اکنون این واحد اگر کسب جمع شرائط مذکور است، اما چونکه لام کلمه معلى است که از یار همزه شد، پس در یار نه خواهند خواند، و در الف ساکن است و در غیر این که حرف علت کالعدم است پس گو یا موجود نیست، پس اجتماع اطلاق خواهد شد لهذا ردای بانی خواهد ماند ۱۵

۱۵ قول حکمیه لای حکمیه کلمه مثل مضاف الیه پس شامل است صله صله می زامسلی شده است ۱۶

۱۶ قول اول الا احترام است از آنکه درین جا داد، یا خواهد شد بلکه آنکه خواهد ماند ۱۷

۱۷ ساکن لازم غیر معلى الی پس بقید ساکن احترام شد از قویلی واحد مؤنثه مسغره اسم تفضیل و بیانی از قوی که یک بهر جوازی است در قوی چرا که چون سکون بقانون حکم جائز است و واجب این و در هر دو وقت است که سکون لازم باشد و ثالث احترام شد از قویلی چرا که و او بدل است الف و این که اصلی است ۱۸

باشد آن و او را یار کرده در یار ادغام می کنند، و جوباً، سوائے واو عین کلمه بعد از یاء تصغیر که در کبر متحرک باشد چرا که آن واو بیابدل کرده شود جوازاً،

تعلیل مَقُولٌ در اصل مَقْوُولٌ بود، ضممه بر واو ثقیل بود، نقل کرده بما قبل دادند، تا از مَقْوُولٌ، مَقُولٌ شد، پس التّقاء ساکنین شد میان هر دو واو، بعضی صرفیای واو اولی را حذف میکنند، لِانّ الثّانیه علامه و العلامه لا تحذف، مَقُولٌ شد و بعضی صرفیای واو ثانی را حذف می کنند لِانّها زائده و الزّائده احقّ بالحذف، مَقُولٌ شد بوزن مَقُولٌ،

تعلیل قَوْلٌ در اصل قُلٌ بود، چون نون ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش بنی بر فتح گشت پس واو یکم محذوف شده بود، باز آمد زیرا که علت حذف او نماند، تا از قُلٌ قَوْلٌ شد، قانون هر حرف علت که باعث بیفتد بوقت دور شدن آن باز آید، و جوباً باب دوم بوزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطّوْمُ هلاک شدن،

باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الخَوْفُ ترسیدن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطّوْلُ دراز شدن
(و دیگر ابواب مستعمل شده اند)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیه اجوف واوی بوزن اِفْعَالٌ چون اِلْقَامَةُ بپا کردن

له قوله واور الی و وجود شرائط در ساکن اول ضروری است، پس اول یا باشد خواه واو باشد، هم چنین واو یا شود، اول باشد یا ثانی چرا که درین خفت است نه در عکس له در بدل کردن یار بود چرا که چهار ضممه جمع خواهند شد، نه آن ثقیل است از چهار کسره که وقت ابدال واو سیاه خواهند شد.

له قوله سوائے واو عین کلمه الی در باقی همه جا وقت وجود شرائط قانون مذکور واجب است اما در یک صورت جائز است نه واجب له و اش که در کبر عین کلمه باشد، و نیز در آن جا متحرک بود یعنی از تعلیل سلامت مانده باشد، و در مصغر بعد از یار تصغیر آید، پس در همین صورت افعال متحرک واو بیابا نیز است، چنانچه تصغیر مَقْوُولٌ اسم آله صغری مَقْيُولٌ است، پس درین جابر حال داشتند و مَقْيُولٌ خوانندن جائز است، پس برآید این صورت جواز نه نیز شرط اند، یک غیر معلل بودن آن واد در کبر، و دیگر آمدن آن واو بعد یائے تصغیر بعد حرف دیگر، سوم وقوع آن واو بمقابله عین کلمه، پس اگر شرط اول، منتفی شود، واو را یار کردن واجب است، چنانچه در تصغیر مَقَالٌ مَقْيُولٌ واجب است و مثال وقوع واو عین کلمه بعد از یائے که غیر یار تصغیر باشد، ظاهر شده است و هم چنین اگر واو مذکور مقابله عین کلمه نه باشد، بلکه مقابله لام باشد، نیز تعلیل واجب خواهد شد چنانچه در قوله نقل کرده، له بحمه قانون قبلی ۱۲

له قوله بعضی صرفیای الاچنانچه در قانون التّقاء ساکنین بعد از قانون قال این قانون قال بدین سوا مصنف اشاره رفته له اتفاق است، سوائے سجا، یک انان اسم مفعول بود ۱۲

له قوله علامت الی پس این بعضی صرفیای میم مفتوح دواد هر دو علامت اسم مفعول می شمارند ۱۲
له قوله محذوف شده الی بقانون التّقاء ساکنین ۱۲

له قوله علت الی زیرا که علت حذف و التّقاء ساکنین علی غیره بود، چنانچه در قانون قال مذکور شد، اگر التّقاء ساکنین علی غیره بود باره با نون خفیفه باشد، حذف او واجب است، اتفاقاً سوائے سه جا و اکنون آن علت رفت زیرا که نون تاکید فتح ما قبل خود می خواهد، بعضی یک واو شده، نه متعدد ۱۲

باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّحْوِيلُ گردانیدن
باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون الْمُفَاعَاةُ مُقَابَلَةٌ مقابله کردن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَعَّلُ چون التَّحَوَّلُ برگشتن
باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَاعَلُ چون التَّنَادُلُ خوردن گرفتن
باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلْتِخَابُ بیابان طے کردن
باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اِلْتِخَادُ رام شدن
باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اِلْسْتِقَامَةُ اقامت کردن
باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْعَلَّ چون اِلْسَوْدَادُ سیاه شدن
باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْعِلَالَ چون اِلْسَوْدَادُ سخت سیاه شدن
(ختم شدند ابواب ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی و شروع شدند ابواب ثلاثی مجرد اجوف یائی)
باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْبَيْعُ خرید و فروخت کردن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْعَيْظُ غائب شدن
باب سوم صرف ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطَّيْبُ پاکیزه شدن
(وازد دیگر نیامده، ختم شدند مجردات اجوف یائی)
باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اَفْعَالُ چون اَلْاِطَارَةُ پرانیدن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّطْيِيبُ خوشبو دار شدن
باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون اَلْمُبَايَعَةُ با یکدیگر بیع کردن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَعَّلُ چون التَّحْيِيرُ سرگشته شدن
باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَاعَلُ چون اَلتَّزَايُدُ زیاده شدن
باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلْتِخَابُ برگزیدن
باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْفَعَالَ چون اِلْتِخَابُ بر اندازه شدن
باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِسْتَفْعَالَ چون اِلْسْتِفَادَةُ فائده گرفتن
باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعَالَ چون اِلْبَيْضَانُ سفید شدن
باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْعِلَالَ چون اِلْبَيْضَانُ بسیار سفید شدن
(وازد دیگر نیامده، ختم شدند اجوف شروع شدند ابواب ناقص)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ چون الدُّعَاءُ خواندن بیدت
 دعوت اندر میهمانی دعوت است اندر نسب و دعوت اندر حرب باشد که بزرگه با حسب
 تعلیل دُعَاءُ در اصل دُعَاؤُ بود، و او واقع شد بعد از الف زانده، بر طرف آن رایه همزه بدل کردند
 تا دُعَاءُ شد،
 قانون هر واو، و یا که واقع شود بعد الف زانده، بر طرف یاء در حکم طرف آن رایه همزه بدل کنند و جوباً،
 تعلیل دُعِی در اصل دُعَوُ بود، و او واقع شد در مقابل لام کلمه، و ما قبلش مکسور آن را بیابا بدل
 کردند تا از دُعَوُ، دُعِی شد،
 قانون هر واو که واقع شود مقابل لام کلمه و ما قبل او مکسور باشد آن واو را بیابا بدل کنند و جوباً،
 قانون هر یاء که واقع شود در آخر فعل و فتح غیر اعرابی و ما قبلش مکسور باشد، کسر ما قبلش را بفتح بدل
 کرده جوازاً یا را بالف بدل کنند و جوباً بر لغت بنی طے،
 تعلیل یَدْعُوُ در اصل یَدْعُوُ بود، ضممه بر او ثقیل بود، آن را انداختند تا از یَدْعُوُ الی یَدْعُوُ شدند،
 قانون هر واو، و یا مضموم یا مکسور که واقع شود بمقابل لام کلمه، بعد از ضممه و کسر حرکت آن را حذف می
 کنند، و جوباً بشرطیکه در میان کسره و واو، و ضممه و یاء نباشد آن

۱۲ قوله بر طرف الی بعد الف بلا فاصله آن واو یا باشد، لیکن آن واو و یاد حقیقت آخر همان کلمه باشد چنانچه دُعَاؤُ پس دُعَاءُ خواندن جائز است ۱۲
 ۱۳ قوله بعد الف زانده الی احترام است از الفی که بمقابل حرف اصلی باشد چرا که هر واو، و یا که واقع شود بعد از الف آن رایه همزه بدل کردن ممنوع
 است چنانچه زائی را الی خواندن منع است ۱۲
 ۱۴ قوله در حکم طرف الی بعد واو و یا حرف دیگر باشد پس آن واو، و یا حقیقتاً طرف کلمه باشد نه اماد حکم باین طور که آن دیگر حرف که بعد
 از واو، و یا است، آن کلمه را لازم نباشد، بلکه بعضی وقت ازان کلمه را منفک هم می شود، پس در حدیث آمده اگر چه واو بعد از الف زانده واقع شده
 است اما چونکه جدا شدن تا آنکه از حدیث خارج است، ازین سبب آن رایه همزه بدل کردن ممنوع است مگر آنرا که رایه همزه بدل کردن واجب
 است، چرا که الف و نون تنبیه مَرَمَائِی را لازم نیست، چنانچه در مفرد و جمع از منفک می شود. پس این الف نون چون فی الجملة غیر منفک ازین جهت
 کالعدم شمرده، واو، و یا را حکم طرف دادند، گویا که در آخر کلمه اند، پس همزه کردن آن هر دو واجب شد فتدبیرو ۱۲
 ۱۵ قوله بمقابل لام کلمه الی احترام است از عَوِیَّ و حَوِیَّ که فاد در آخر نیست ۱۲
 ۱۶ قوله مکسور باشد الی ملحوظ است این که متحرک باشد آن واو زیرا که با وجود تحقق این شرائط اگر ساکن باشد، قانون مَبَعَاذُ درو جاری خواهد شد ۱۲
 ۱۷ قوله فتح غیر اعرابی الی باین احترام شد از کُنْ یَدْعُوُ زیرا که این یا اگر چه در فعل آخر است و ما قبلش مکسور است مگر شرط بودن فتح غیر اعرابی است
 له بنائے است، پس نزد او شان دعا خواندن جائز است ۱۲
 ۱۸ قوله و ما قبلش مکسور باشد الی احترام است از مَحْمُومِی که در اصل مَحْمِی بود
 ۱۹ قوله مضموم یا مکسور الی احترام است از مَفْرُوحِ چنانچه در یَدْعُوُ آن دَعْوِیَّ مَبَعَاذُ که این تعلیل در آن جاری نمی شود و کلمه علی حاله می ماند ۱۲
 ۲۰ قوله بمقابل لام کلمه الی زیرا که اگر متوسط خواهد بود، قانون اجوف درو جاری خواهد شد، نه قانون ناقص ۱۲
 ۲۱ قوله میان کسره و واو و ضممه، و یا نباشد الی زیرا که درین قانون قبیل اجوف جاری خواهد شد، پس احترام شد از مَدْعُوُیَّ در اصل مَدْعُوُیَّ
 بود و ازین مضمون که در اصل یَدْعُوُیَّ بود، کُنْ مَدْعُوُیَّ را کُنْ مَدْعُوُیَّ خواندن جائز است ۱۲

واو، ویا بدل از همزه بابتان جوازے و حرکتش منقول از همزه نه باشد
 تعلیل یدعی الی دراصل یدعو بود، و او بود در جائے ثالث و اکنون رابع گشت حرکت ما قبلش
 مخالف او شد آن را بیا بدل کرده بالف بدل کردند، تا از یدعو الی یدعی الی شد
 قانون هر دو که واقع شود سیوم جاپون متناهی شود، و حرکت ما قبلش مخالفش شود آن را بیا بدل کنند
 تعلیل دعاء دراصل دعوة بود، و او را بالف بدل کردند، فتح فاکلمه را بضم بدل کردند، تا که ملتبس نه شود
 بصلوة و تلووة و قنوة که ایشان مفرداند، تا از دعوة، دعاء شد،
 تعلیل دعی دراصل دعوة بود و او واقع شد در آخر اسم متمکن ما قبلش و او مد زانده بود آن را بیا بدل
 کردند تا از دعوة، دعوی پس واو، و یا در یک کلمه هم آمدند نخستین، از ایشان ساکن بدل از چیزه نه بود آن را
 رایا کرده در یا ادغام کردند تا از دعوی، دعی شد در آخر اسم متمکن ما قبلش مضموم ضمه ما قبلش را بکسر بدل کردند
 تا از دعی، دعی شد، پس ضم اولی را نیز بکسر بدل کردند، برائے مناسبت ثانی تا از دعی، دعی شد،
 قانون هر دو لازم غیر بدل از همزه که واقع شود، در آخر اسم متمکن ما قبلش مضموم باشد، یا او مد زانده
 باشد در جمع آن را بیا بدل کنند و جوبا، و در مفرد مانع از وجوب اعلال است آن او مد زانده مگر و تکیه
 ما قبلش دیگر و او متحرک باشد،
 قانون هر یا شد یا محقق که واقع شود، در آخر اسم متمکن ما قبلش اگر یک حرف مضموم باشد

۱۰ قول بابدال جوازی الی احترام است از ابدال و جوی که در آن جا این قاعده جاری خواهد شد چنانچه در جای این قاعده جاری خواهد شد یعنی در حق
 این هموز خواهد آمد که اگر دو همزه متحرک یک با یک می شود، اگر یکی از آنها کمسور است ثانی را بیا بدل کردن واجب است، اگر چه در اصل جابج بود و ثانی با
 بدل شده است و جای شده است، پس ضم یا را باین قانون برمی انداختند پس بسبب التماس یائے نیز خواهد شد و جابج خواهد شد، لے دراصل جابج
 بود، یا با همزه بدل کردند، بقانون یا چشم پس دو همزه متحرک هم آمدند اول کمسور بود، ثانی را با ز این قانون جاری کرده، ضم یا را انداخته بسبب
 التماس ساینین انداختند جابج شد ۱۲
 ۱۱ قول منقول از همزه نه باشد الی احترام شد از یحیی و یسوی که دراصل یحیی و یسوی بودند ۱۲
 ۱۳ قول هر دو الی انضمام کرد بود، ازین جهت که اگر بیشتر یا راست، حاجت بدین قانون نیست چرا که مضموم ازین بیا کردن است آن حاجت پیشتر و فرغ است
 که قول چون متناهی شود الی عام است که رابع شود، چنانچه دیدی یعنی با زانده از آن ۱۲
 ۱۴ قول حرکت ما قبلش مخالفش شد الی ما قبلش متحرک باشد پس احترام شد، از دعاء، چرا که ما قبلش ساکن است و احترام شد از یدعو، چنانچه
 حرکت ما قبلش موافق است زیرا که ضم است و او را مناسبت است با او نه مخالفت ۱۲
 ۱۵ قول هر دو لازم الی احترام شد از متناهی که دراصل متناهی یک بود، و در حالت وقف بقانون جوازی لحاظ با قبل که ضم بود، آن را داد و کردند،
 اکنون این را و ساکن لازم نیست که را و گرنه همیشه متناهی خوانند و واجب مانندی حال آنکه متناهی خوانند و تنوین را بر او بدل کردن هم جائز
 است بلکه اصل است ۱۲
 ۱۶ قول غیر بدل الی احترام شد از متناهی که دراصل متناهی بود
 ۱۷ این قانون بر سه مثال مشتمل است، دو در جمع یک در مفرد، مثال دو جمع آن که در جمع ما قبلش مضموم باشد چون دعو منصف مشمس رخی
 بعد از رخی مثال دوم یا ما قبلش او مد زانده باشد چون دعو دعو بعد از رخی مثال مفرد آنکه او مد زانده و دیگر او متحرک مثل دعو دعو، متعوی خوانند
 شود اگر او قبل مد و دیگر او نیست پس در مفرد تعلیل منع است بدون متعوی ۱۳

آن را بکسر بدل کنند و جوباً، و اگر دو باشند چون دُعَى ضمه متصل را و جوباً، و غیر متصل را جوازاً،
تعلیل دَوَاعٍ و راصل دَوَاعٍ و دَوَاعٍ بود، و او واقع شد بجهت لام کلمه ما قبلش مکسور، آن را بیایدل کردند تا از
دَوَاعٍ و دَوَاعٍ شد پس ضمه بر یا ثقیل بود، آن را انداختند پس التقائے ساکنین شد میان یا و نون
تنوین مقدره اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند، تا از دَوَاعٍ، دَوَاعٍ شد،

تعلیل لَمُيْدَعٌ، لَمُيْدَعٌ الزا زید عَوَا، يَدْعِي الزا بنا کردند، يَدْعُو، يَدْعِي الزا فعل مضارع بودند
چون خواستند که فعل جمد بنا کنند، لم جازمه مجدی در اولش در آورده آخرش را جزم کرد، علامت
جزمی سقوط حرف علت شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در هفت هفت صیغه و
سقوط چیزیه نه شد، در دو صیغه، زیرا که بنی اند و البني مَا لَا يَتَّعَبُونَ اخیره بَدُو حَوَالِ الْعَوَامِلِ الْمُخْتَلِفَةِ
عَلَيْهِ تا از يَدْعُو، وَيَدْعِي الزا لَمُيْدَعٌ، لَمُيْدَعٌ شدند

قانون هر حرف علت که واقع شد در آخر فعل مضارع وقت دخول جوازم و بیت کردن امر حاضر
معلوم حذف کرده شود و جوباً،

تعلیل لِتُدْعُونَ در اصل لِتُدْعُوا بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد لِتُدْعُونَ شد،
پس التقائے ساکنین شد میان واو و نون مدغم، چون اول ایشان غیر مده و او جمع بود، آن را حرکت
ضمه دادند، تا از لِتُدْعُونَ، لِتُدْعُونَ شد

تعلیل لِتُدْعِيْنَ در اصل لِتُدْعِيْ بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد لِتُدْعِيْنَ شد
پس التقائے ساکنین شد، میان با و نون مدغم ایشان غیر مده یا را واحده بود، آن را کسره دادند تا از
لِتُدْعِيْنَ، لِتُدْعِيْنَ شد،

قانون در التقائے ساکنین علی غیر حده اگر ساکن اول غیر مده و او جمع باشد، آن را حرکت ضمه می دهند
و جوباً و اگر ساکن اول غیر مده یا ای واحده باشد، آن را حرکت کسره می دهند و جوباً،

سه قول لِتُدْعِيْنَ باید دانست که اذْعُونَ صیغه واحد مذکر مخفی طلب امر حاضر معلوم مؤکد با نون ثقیله خواه ضمیمه هر گاه نون تاکید در آخرش لاحق نمودند، حرف
علت که محذوف شده بود، باز آمد، زیرا که در حالت وقف تأثیر وقف در آخرش می شود، اکنون آخر کلمه نون تاکید است که بسبب آن وقف در آن تأثیر
نمی کند، اما داد که بسبب وقف محذوف شده بود، در وسط کلمه است، و در آن تأثیر وقف ممکن است ۱۲

سوال ۳- اگر گفته شود جمع مذکر مخاطب معلوم مؤکد با نون تاکید، دو واحد مؤنثه مخاطبه معلومه ایضاً، اگر مؤکد باشد، بسبب التقائے واحده در صورت
اول و یا مده واحده در صورت ثانی بسبب التقائے ساکنین حذف می شود، پس بایستی که اول تعلیل او بیان نمودی، بعده حکم علی حده که ضمّه دادن است،
و او جمع را کسره و او ن است یا واحده را بیان کردی ۱۲

جواب :- کوه حکم التقائے و سقوط مده چون در قانون التقاریر تفصیل مذکور است آن را ترک نمود، اما چونکه در آن جا بیان کرده بود که کسره در
تحریک ساکن اصل است و غیر او بدیگر عارضه اکنون برائے ایضاح او تعلیل بیان کرد، تا که او را حرکت غیر ضمه بکامی عارضه واضح شود، لهذا تعلیل جمع
بیان کرد، و مثال وجوب کسره و اصله او در یائے واحده بیان کرد، فتدبیر ۱۲

تعلیل دُعی در اصل دُعُو بود، و او واقع شد بجائے لام کلمہ فُعَلٰی اُمّی آن و او را بیار بدل کردند؛
 قانون و اولام کلمہ فُعَلٰی اُمّی یار میشود و جو بیا، و یار لام کلمہ فُعَلٰی اُمّی اومی شود، و جو بیا
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الجئی بزانو نشستن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الرِّضَاءُ خوشنود شدن
 باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون المَحْوُ دور کردن
 باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الرِّخْوَةُ سست شدن
 (و از حَسِبَ یَحْسِبُ نیامده)

تعلیل رُخَا یا رَا رُخِیَّةٌ بنا کردند، رد کردندش بسوئے اصلش که اصل او رُخِیوَةٌ بود، سوم جالف
 علامت جمع مکسر بفتح ما قبل در آورده، حرقی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده تائے
 واحده تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے ضدیت منع صرف تا از رُخِیوَةٌ، رُخَا یُو
 شد، پس یار واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تا از رُخَا یُو، رُخَا یُو شد
 پس بقانون دُعی، رُخَا یُو، شد، پس همزه واقع شد بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل
 از یار نه بود، آن همزه را بیامفوح بدل کرده قانون باء جاری کردند رُخَا یَا شد،

۱۰ قوله فُعَلٰی اُمّی الی حقیقه باشد، چنانچه علیا معنی بلندی و دنیا یعنی این بان، بغیر لحاظ معنی صفت در علو، و دنو بودند و بقاعده
 مذکوره عَلَیَّ و دنیا بودند مطلقاً باشد، چنانچه درین جا دُعِیاً مذکور شد ۱۱
 ۱۱ قوله فُعَلٰی اُمّی الی چون تقدیمی که در اصل تقدیم بود، پس یائے لام کلمه فُعَلٰی مضموم الیاء بر حال ماند، چنانچه در میامیاد جمع مجردات اتم تفضیل مؤنث
 ناقص یائی و او یان شد بلکه بر حال ماند ۱۲
 ۱۲ قوله فُعَلٰی اُمّی الیء علماً، چرا که حقیقه صفت است اما بسبب زیادتی معنی بر اصل صفت آن را مخفی کردند بر فُعَلٰی اُمّی چرا که بعضی صفت نیست
 بلکه زیادتی هم در وجود است، پس فُعَلٰی صفت همان که بجز معنی صفت چیزه در آن زائید نه باشد ۱۳
 ۱۳ قوله آن را به همزه بدل کردند الیء بقانون شَرَّاهَتْ زیرا که حرف علت در این جا اسطه زائید است لے در ماضی نه بود. پس درین وقت
 تقدم حرف علت برائے الف مفاعل ضروری نیست، زیرا که شرط تقدم در همان حرف علت است بر الف مفاعل ۱۴
 ۱۴ قوله بقانون دُعی الیء و او واقع شد مقابل لام کلمه ما قبلش مکسور، و او را بیار بدل کردند، پس رُخَا یُو، رُخَا یُو شد ۱۵
 ۱۵ قوله قانون باء الیء یائے متحرک بحرکت لازمی ما قبلش مفتوح آن را بالف بدل کردند، تا از رُخَا یُو، رُخَا یُو شد ۱۶
 سوال :- بقانون باء گفته و بقانون قال چنانچه گفته. با وجودیکه این شرط و این قانون را بقانون قال مسمی
 کرده است ۱۲

جواب :- گویم چونکه در قال و او الف شده است، و در باء یار الف شده است، پس چونکه در این جا یار الف
 شده، و این چنین در باء می شود، نه در قال لهذا بقانون باء گفت، زیرا که شرط بدل بودن یار خواه داد بالف یک طور است
 دستوی الاقدام، لهذا یک جا در قانون جمع کرده صرفیاں را اصطلاحی است
 که اگر در یار تغییر شود، بسوئے یائے نسبتش کنند
 و اگر در او باشد، بسوئے و او
 نسبت می کنند اگر چه قانون
 بعکس او مذکور باشد ۱۷

قانون هر همزه که واقع شود، بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل از یار نه بود، آن را بیا
مفتوح بدل کنند و جویا، مگر آن همزه که واو واقع شده بود، در مفرد بعد الف چهارم جا چنانکه آن همزه
را در جمع یوا و مفتوح بدل کنند و جویا،

تعلیل دُخِيٌّ وَدُخِيَّةٌ رَا از دُخِيٌّ وَدُخِيَّةٌ بنا کردند، بر دو کردن بسوئ وصلش هم چون شَرِيْفٌ
بنا کردند، قانون دُخِيٌّ جاری کردند دُخِيٌّ وَدُخِيَّةٌ شدند، پس اجتماع ثلاث
بیایات شد، در یک کلمه اول مدغم در ثانی و ثالث مقابل لام کلمه، ثالث را حذف کردند نسیا
منسیا، تا از دُخِيٌّ وَدُخِيَّةٌ، دُخِيٌّ وَدُخِيَّةٌ شدند،

له قوله در مفرد قبل از یار نه بود، لای باید دانست که برائے بدل کردن این چنین همزه چند شرائط اند، بعضی از آنها چنان اند که وجود آنها در جمع
شرط است و آن شرط است بودن همزه از الف مفاعل قبل یار و بودن یار بعد از همزه، و هوقوله واقع شود بعد از الف مفاعل قبل یار
در جمع و وجود این در جمع بعضی دیگر در مفرد آن شرط نیست که آن همزه قبل یا نه بود، و این عام است که اصلا در مفرد همزه نه بود، پس نیست
سادق می آید که در مفرد قبل از یار نیست، چرا که چون همزه در مفرد موجود نیست، پس قبل یار چه گونه متصور شود، یا در مفرد همزه موجود باشد مگر بعد
از آن همزه یار نه بود، بلکه یائے قبل همزه باشد، پس برای هر دو صورت صادق می آید، که در مفرد قبل یائے نیست، زیرا که التفائے مرکب چنانچه
بانتقائے جمیع اجزای می شود، هم چنین بانتقائے بعضی می شود، پس درین جا انتقائے بعضی است لای انتقائے وجود یار بعد همزه پس این هر
دو شرط داخل شدند تحت قوله و در مفرد قبل از یار نه باشد، مثال اول دُخَايَا که در اصل دُخِيَّةٌ بود، همزه در اصل نه بود، مثال ثانی حَطَايَا
که در اصل حَطِيَّةٌ بود، پس سوم با الف بفتح ما قبل در آورده تا تے تنوین هر دو را حذف کردند حَطَايَا شد و یا بقانون شَرِيْفٌ همزه
شد پس خطا و شد دو همزه جمع شدند، اولین مسوور بقانون هموز چنانچه من قریب در قوانین هموز خواهد آمد ثانی را بیا بدل کردند حَطَايَا
شد، اکنون بقانون دُخَايَا جاری خواهد شد، زیرا که همزه در جمع بعد الف مفاعل قبل یائے است، و در مفرد لای حَطِيَّةٌ قبل یار
نه بود، پس حَطَايَا شد، پس بقانون بنامه، خطا یا شد و هم چنین است مطا یا جمع مَطِيَّةٌ و قوله در مفرد قبل یائے نباشد،
اعتزاز است ازین که همزه مفرد قبل یائے باشد، پس اگر در جمع نیز قبل یار باشد، و در مفرد نیز آنگاه - این قانون جاری نه خواهد شد، چنانچه
جایبیه. مقدم همزه بر یا مفرد است و جمع مکسرش چنان بنا کرده شود، که الف را بر او مفتوح بدل کرده، بعد از آن الف جمع مکسر آورده
همزه پس از الف جمع خواهد شد، آن کسور بر حال داشته شود، چنانچه در مفرد موجود است، پس بجای خواهد شد، بعد حذف تا تے تنوین بسبب
ضدیت منع صرف، پس اکنون نه گفته شود، که حَطَايَا نیز همزه را بیا تے مفتوح بدل کرده یائے دوم را بقانون بنامه، بجایا کنند، زیرا که در جمع اگر چه
قبل یار و بعد الف مفاعل موجود است، و در مفرد شرط نه بودن قبل یا مفعول است، یعنی در مفرد قبل یائے واقع شده است، پس همزه
جَوَايَا یا مفتوح نه خواهد شد، بلکه بقانون صحیحی ضم یار انداخته شود به سبب اجتماع ناسکین میان یائے تنوین و مدّه بودن یار
یائے محذوف خواهد شد بجَوَايَا خواهد شد ۱۲

له قوله مگر که واقع شد الا و فیه است برائے سوال بطریق استثنائی و آن اعتراض این که آدَاةٌ یعنی کوزه چرمی، جمع مکسر آن آدَاةٌ
می آید، یعنی وقت بنائے جمع الف و دال مفتوح شدند، بعد دال الف جمع آمد، و الفی که در مفرد بعد دال موجود است همزه شد، و تا تے مع
تنوین محذوف شدند آدَاةٌ شد، و او بقانون دُخِيٌّ یا شد، آدَاةٌ شد، اکنون سائل اعتراض باین طوری کنند، که اکنون در جمع
همزه واقع شده است، بعد از الف مفاعل، قبل یار و در مفرد همزه قبل یار نه بود، چرا که اصلا همزه نه بود پس در قبلیت چه گونه متصور شد
چنانچه در دُخِيَّةٌ پس باید که همزه آدَاةٌ را نیز بیا مفتوح بدل کرده بیثانی را با الف بدل کنند و او یا خوانند، چنانچه در حَطَايَا دال را حَطَايَا
شد، بعد دُخَايَا کرده اند، پس با استثنائے بقوله، مگر جواب داد، که وقت وجود شرائط جمع و وجود شرائط مفرد، آن جمع همزه
یاری شود، مگر یک صورت مستثنی است یعنی اگر در مفرد الف باشد، در سوم جا چهارم جا و هوقوله در مفرد بعد از الف چهارم جا
باشند پس آن الف در جمع چون همزه خواهد شد، و او یا خواهد شد، پس همزه را بیا مفتوح بدل کرده نه خواهد شد، بلکه آن همزه
را بر او مفتوح بدل کرده شود، بعد یار را الف بدل کرده آدَاةٌ خواندن واجب است ۱۲

قانون ہر جائے کہ یار در یک کلمہ جمع شوند، یا این طور کہ اول مدغم در ثانی و ثالث مقابلہ لام کلمہ آن ثالث را حذف کنند یا منسیا، بشرطی کہ در فعل و جاری مجرای فعل نہ باشد، ہم چنین اگر دو یار جمع شوند، حذف یکے جائز است چون سید کہ اوراسید خواندن جائز است،

قانون ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث با زیادتی فعلاً ما قبلش واو مضموم باشد، ضمہ ما قبلش را بکسرہ بدل کنند و جو با، و اگر غیر واو باشد، آن یار را باو بدل کنند و واو بر حال خود باشد،

ختم شدند ابواب ثلاثی مجرد ناقص و شروع شدند مرئیات فی

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن افعال چون اِلْعَلَاءُ بِلْتِ كَرْدَن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن تَفْعِيلِ چون التَّجْبِيَةُ رِهَانِيدَن

۱۱ قولہ تازن الی چون در تعلیل ذکر کردہ، کہ ثلاث ہارات جمع شدند، در یک کلمہ، و اولین مدغم در ثانی ثم فی ثالث مقابلہ لام کلمہ باشد، پس ثالث کہ بمقابلہ لام کلمہ ایست حذف کردہ شود و جو با، ثبوت و وجوب مدفیت ازین قانون معلوم شد، قولہ نیا منسیا، لے محذوف منوی نیست، پس یائے مدغم فیہ در حکم آخر است، و اعراب نیز بر او خواندہ شود، اگر محذوف منوی ہوئے، کل اعراب بر یائے مدغم فیہ درست ہست، و شدی، قولہ در فعل و جاری مجرای لسان نہ باشد، چنانچہ حی میحیی و میحیی، قولہ ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث مثل واو چون قُوُوْتُ و مثال یار چون طُوُوِيْتُ، قولہ، فَعَلَانِ چون قُوُوَانِ و مثال یار چون طُوُوِيَانِ قولہ بکسرہ بدل کنند، پس در قُوُوْتُ، قُوُوْتُ نخواہد شد، پس واوہ کہ ما قبل تائے است بیار بدل شد قُوُوِيْتُ شد، ہم چنین در قُوُوْتُ، طُوُوِيْتُ، و در قُوُوَانِ، قُوُوِيَانِ و در طُوُوِيَانِ، طُوُوِيَانِ شد ۱۲

۱۲ قولہ و اگر غیر واو باشد لائے ما قبل یار و واو، چنان واو، و یاد کہ ہر واحد قبل تائے تانیث است. یا ہر واحد از آنها قبل زیادتی فَعَلَانِ است، اگر ما قبل واو، یار، واو مضموم نیست، بلکہ حرف دیگر است، پس در آن حالت در حرکت ما قبل یار و ما قبل واو، بیخ تغییر کردہ شود، بلکہ بر حال داشته شود، و نظر کردہ شود، در ما بعد آن پس اگر واو است، آن ہم بر حال ماند، چنانچہ در قُوُوْتُ و قُوُوَانِ ضمہ ہائے نیز بر حال ماند، و واو نیز بسلامت ماند و اگر ما بعد یار است، چنانچہ در دَعِيَّتِ و دَعِيْمَانِ. اکنون جمع ما قبل یائے بر حال خواہد ماند، لیکن یائے ہر دو صیغہ واو خواہد شد، پس دَعُوْتُ و دَعُوَانِ خواندن واجب شد در صوت و در معنی است ۱۳

۱۳ قولہ التَّجْبِيَةُ رِهَانِيدَن الی وزن این باب وزن تَفْعِيلِ است چنانچہ در صیغہ ہر دو قسم مثال و احواف گذشت پس تعلیلش این کہ تَجْبِيَةُ در اصل تَجْبِيْجًا بود، بر وزن تَفْعِيلًا، پس یائے مصدریہ معنی یائے کہ بعد ازین کلمہ واقع شدہ است، آن را حذف کردہ بکسرہ اقامتہ تائے متحرک بفتح ما قبل و اسطرش در آوردند تَجْبِيْجًا شد، و داد بقانون دَجِيْجًا یا شد تَجْبِيْجَةً شد، پس یائے کہ بعد تعلیل موجود است بدل از داد است و یا مصدریہ است، و این لے تَجْبِيْجًا بدل در اصل و تَجْبِيْجَةً شدن بعد تعلیل مذہب بعض صرفیان است، و اما نزد بعض دیگر مصدر این باب از ناقص واوی باشد، خواہ یائی بر وزن تَفْعِلْتِ می آید، و در اصل دو ہم چنین است، در مصدر مہموز اللام، پس حاصل این شد، کہ مصدر ناقص واوی و یائی بر وزن تَفْعِلْتِ می آید، پس بعض صرفیان می گویند کہ اصل نیست کہ مصدر این ہر سہ قسم تَفْعِلْتِ باشد در اصل، پس نزد آن صاحبان تَفْعِيلِ نیست و بعض می گویند کہ اصل درین سہ اقسام تَجْبِيْجَةً تَفْعِيلًا است، چنانچہ در اقسام دیگر پس اینان بعد تعلیل تَجْبِيْجَةً و غیرہ خواندن و ہمیں اختلاف اصالتہ تَفْعِلْتِ و تَفْعِيلْتِ شدہ است، اما ہر دو فرقی را درین، اتفاق است کہ مصدر باب سوم ناقص واوی و یائی و مصدر مہموز اللام تَفْعِلْتِ واجب است و تَفْعِيلًا ممتنع است، اگر در اصالتہ فرحیت اختلاف است، اما در واسطہ این سہ باب در بعض مواد ہر چہ تَفْعِلْتِ در تَفْعِيلِ آمدہ است جائز است و واجب، اما اصالتہ آن یا فرحیت در او اختلاف باقی است، اتفاق در جواز است ۱۴

باب سوم، بروزن مفاعلة چون المناجاة باهم راز گفتن

باب چهارم، بروزن تفعل چون التبتی به پسر خواندن

باب پنجم، بروزن تفاعل چون التواضی از یکدیگر خوشنود شدن

باب ششم، بروزن افعال چون الاعتدال از حد در گذشتن

باب هفتم، بروزن افعال چون الانجلاء روشن شدن

باب هشتم، بروزن استفعال چون الاستعداد عا سواستن

باب نهم، بروزن افعال چون الادعاء باز ایستادن

باب دهم، بروزن افیعال چون الاعتراف بر سر نه سوار شدن بر اسب

در خم شدن مزیدات ناقص وادی، و شروع شدن مجردات ناقص وادی

باب اول بروزن فاعل یفعل چون الرمی تیر انداختن

تعلیل تمام در اصل رومی بود یا واقع شد، در آخر فعل بعد ضم، آن را با او بدل کردند تا از

رمی، دموشد

قانون هر بار که واقع شود، در آخر فعل و ما قبل او مضموم باشد، او شود

له قوله المناجاة ال المناجاة در اصل المناجاة بود، بروزن مفعلة واد با قانون میدخی یار کرده، یار با قانون یار الف کردند المناجاة شد
 شد ۱۱ له قول التبتی ال التبتی در اصل التبتی بروزن تفعل واد واقع شد در آخر اسم متکلم ال بقانون نخستین میدخی شد پس یار واقع شد
 در آخر اسم متکلم ا قبلش یک حرف مضموم ال پس بقانون دومی میدخی التبتی شد، پس ضم بر یا یقبل بود، بقانون میدخی آن را انداختند التبتی شد
 در مصدر مضموم تبتی، تبتی، بود، واد یا شد تبتی شد، یا در آخر بود، با قبلش مضموم بقانون دومی میدخی تبتی شد، اما در حالت
 ضم در فع اول این دو تعلیل شده، بعد از آن ضم و کسر بر یا یقبل شد، آن را انداختند، التبتی ساکنین شد، پس یا در بود، آن را انداختند تا چون
 تابع حرکت نون شد در هر دو حالت رفع و جر متبوعی شد ۱۲

له قوله الاعتراف ال الاعتراف در اصل الاعتراف بود، بقانون ضاء، انما عواء شد و ماضی انما عواء شد و ماضی انما عواء شد
 انما عواء شد و ماضی انما عواء شد، لکن یترجمون لکن یترجمون ال امر منه امر عواء شد
 وانه من لا یترجمون لکن عواء و الظرف منه موعودا موعودا موعودا، اگر گفته شود، که بر مثل احمرا بجمهرت این باب را
 انما عواء شد نم کرده فی خوانند جواب این که در آن عواء ال حکمت احد المتعین بران ادغام کیه دو بیرون کرده، و بعد ادغام کردن جائز است
 و لام ثانی بقانون میدخی یا کرده، آن را بقانون تابع الف کردن واجب است. لهذا مقدم داشته شد و جوی بقانون جوازی و آن قانون جوی
 در جمیع صیغه ممتد ادغام جاری شد لهذا ادغام با کلیه متروک شد ۱۲

سوال :- باید که لام اولی، له واد اولی نیز الف گردد، بقانون قال ۱۲

جواب :- شرطش مفعول است زیرا که در حکم بین کلمه ناقص است، پس لازم خواهد آمد اجتماع تعلیلین، لهذا بر حال خواهد ماند ۱۲

له قوله الاعتراف ال اعتراف ال معناه، سوار شدن بر اسب بر هند مراح) در اصل اعتراف بود، لام کلمه له واد ثانی بقانون ضاء همزه شد واد اولی
 ساکن بود، با قبلش کسور بقانون جبه ضاء یا در شد اعتراف شد، اما ماضی ماضی اعتراف، یترجمون، اعتراف ال فحوا مفعول الاعتراف
 شد ۱۲ سوال :- در واد اولی چرا بقانون میدخی جاری کردند، واد اولی نمی کنند ۱۲

جواب :- در قانون مذکور شرط است که واد در موضع ثالث باشد، و در واد اولی که لام کلمه باشد واد، بجای لام کلمه

یست بلکه قبل از لام است، و نیز نامه ۱۲

(شروع شدند ابواب لفيف مفروق)

باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الوَقِيءُ وَالْوَقَايِئَةُ تَكْهَلُ شَتْن

باب دوم، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْوَحْيُ ستوده شدن کم ستور

باب سوم، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْوَلِي كَارِكْهُ بر خود داشتن و نزدیک شدن و از

باقی نیامده)

(ستم شدند مجزوات ابواب لفيف مفروق و شروع شدند مزیدات)

باب اول، بروزن اَفْعَالٌ چون الْإِيصَاءُ وَصِي كَرْدَن

باب دوم، بروزن تَفْعِيلٌ چون التَّوْفِيَةُ تمام کردن

باب سوم، بروزن مَفَاعَلَةٌ چون الْمُؤَالَاةُ یا یک دیگر دوستی کردن

باب چهارم، بروزن تَفَعَّلٌ چون التَّوَقَّى پدیده کردن

باب پنجم، بروزن تَفَاعَلٌ چون التَّوَالَى پیلای شدن

باب ششم، بروزن اِفْتِعَالٌ چون الْاِتْقَاءُ پدیده کردن

باب هفتم، بروزن اسْتِفْعَالٌ چون اَلِاسْتِنْفَاءُ تمام ذرا گفتن، و از باقی نیامده)

(ختم شدند ابواب لفيف مفروق و شروع شدند ابواب لفيف مقرون)

باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّيُّ نوردیدن

له قوله الطَّيُّ نوردیدن از در اصل الطَّوِي بود قانون قَوَيْلٌ، اَلطَّيُّ شد ماضی معلوش طوی، چون استءاء تعلیل از لام کلمه می شود، ازین جهت، یا العت گشت، بقانون بَاح، در دواصی که مین کلمه است تعلیل کرده اند، زیرا که اجتماع تعلیل خواهد شد یعنی اتصال تعلیلین خواهد شد و درین جا آن اجتماع متعین است زیرا که در مال طی خواهد ماند، پس استیصال کلمه خواهد شد، پس چون در اصل ازین جهت سلامت ماند، در طوی ماضی مجهول یَطْوِي مفاعیل معلوش قانون یَتَوَجَّه جاری نکرده اند، که در آن شرط است که در اصل سلامت نمانده باشد، و درین جا سلامت مانده است، و در مفاعیل نیز اجتماع لازم خواهد آمد و اسم فاعل طَوَّاه است، زیرا که در اصل طَوَّاه بود، و دواصی که بعد از الف فاعل آمده است، در اصل سلامت مانده است لهذا آن را به همزه بدل نکرده اند معنی بقانون یَتَوَجَّه بعد از الف فاعل ساکنین طَوَّاه شده، و نکره طی جمع کسریه که اسم فاعل در اصل طَوَّاه بود، بروزن حَوَّاه بقانون قَوَيْلٌ، طی شد، بقانون ثانی حَوَّاه کلمه شد، و هم چنین است حَوَّاهین. که در اصل طَوَّاهین بروزن حَوَّاهین بود، اول قانون حَوَّاه جاری شد، بعد از قانون ثانی حَوَّاه دریا که مراد از آن کلمه اسم متمکن لام کلمه است، پس نام است که بعد از حَوَّاه از زودتر باشد یا نه جمع و کسر اسم فاعل طَوَّاه است، که در اصل طَوَّاهی، ضمیه یا بقانون یَتَوَجَّه، انداخته بقانون التَّقْوَاهُ یا انداخته و طَوَّاه کردند، اکنون آن که اجتماع تعلیلین را مطلقاً منع می دارند طَوَّاه شده و آنانکه

اجتماع را ممنوع می دارند بجائے فاسد بودن کلمه، و کلمه فاسد نه می شود

به بودن طَوَّاه ازین جهت جائز میسرند و طَوَّاه می

خوانند و طَوَّاهی و طَوَّاه در اصل طَوَّاهی، طَوَّاهی

بود پس بقانون طَوَّاهی و طَوَّاهی شد پس اجتماع

یارات شد طَوَّاهی و طَوَّاهی شد، و باقی هر مثل ناقص است

باب دوم، برون فعل یفعل چون القوۃ تواناشدن، واز باقی نیامده،

(مزیدات وے)

باب اول، برون افعال چون الإحیاء زنده کردن

باب دوم، برون تفعیل چون التثویۃ برابری کردن

باب سوم، برون مفاعله چون المداوۃ دوا کردن

باب چهارم، برون تفعّل چون التّقویۃ قوت کردن

باب پنجم، برون تفاعل چون التّساوی برابری شدن

باب ششم، برون افتعال چون الإستواء برابری شدن

باب هفتم، برون انفعال چون الإنتزاع بگوشه نشین شدن

باب هشتم، برون استفعال چون الإستحیاء شرم داشتن

(ختم شد ابواب لیفیفین، و شروع شد مهورون)

قانون: هر همزه ساکن منظر که ماقبلش متحرک باشد، همزه و دیگر کلمه ماسوائے همزه مطلقا آن همزه ساکن را بوقی حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند جوازا، بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد

قانون: هر همزه ساکن منظر که ماقبلش دیگر همزه متحرک باشد ازان کلمه آن همزه ساکن را بوقی حرکت

له قوله القوۃ وچنین لیفیف معنون است که لام کلمه او داد است، پس قوی در اصل قوۃ بود، پس بقانون دومی، قوی شد، و این باب در جمیع احکام مثل طوی است، و در این باب بجائے اسم فاعل صفت مشبیه می آید، و آن این چنین است قوی، قویان، قویون، قویاء، قویان در اصل قویان بود قوۃ، قوی در اصل قوۃ در اصل قومی بود، ثانی قانون دومی، قوی، پس قوۃ شد، بقانون دومی، اقویاء، اقویۃ، قویۃ، قویان، قویات، قوۃ، قوی، قویۃ شد، و نیز باید دانست که آن باب که لازمی است بجائے اسم فاعل در آن صفت مشبیه می آید، و از غیر لازمی متعارف و قیاسی وزن اسم فاعل است و صفت مشبیه موقوف است بر سماع، چنانچه درین جا با وجودیکه مهورون می آید، با وجود آن صفت مشبیه سماعی است اسم فاعل را ماسم طویا، طوی، طویۃ و هم چنین قویا، قوی، قویۃ پس طویا، قویا در اصل طوادی قوادی بودند، و ادواتی شد بعد از الف معادل آن را به همزه بدل کردند طوادی، قوادی شد، پس بقانون باء، طوایا، قوایا شد و این صحیح است زیرا که مانع از اجتماع تعلیلین نماند کلام است و آن درین مالاخری می آید، پس اجتماع درین جا جائز است، چنانچه در کتایبها یا نیز جائز است ۱۲

له قوله ساکن الواحتراز است از متحرک که کلمش بعد ازین می آید ۱۲

له قوله نظیر الواحتراز است از مدغم، پس خارج شد مستقل ۱۲ ۱۳

که قوله همزه در دیگر کلمه الیه متحرک بودن ماقبل شرط است، پس اگر ماقبل همزه متحرک است شرط است که کلمه دیگر باشد زیرا که اگر وحدت کلمه است

ابدال ساکن بحرف علت واجب خواهد شد چنانچه اولی پس خواهد آمد مثلش یا ایها القاری ایتمن که در ان القاری او تمین نیز جائز است ۱۲

له قوله مطلقا الیه کلمه واحد باشد یا متعدد، و مثل متعدد کلمه چون فلیؤد الذی ای الذی او تمین جائز صیح الذی یتمین است و مثال وحدت کلمه چون یؤمین که در ان یؤمین نیز جائز است ۱۲

له قوله باعث تحریکیش الواحتراز است از حیوۃ در اصل یا متحر بود اکنون یا متحرک متعنی و یؤمق واجب زیرا که قانون اولین جوازی است و جوی نیست ثانی و جوی، و دومی مقدم است بر جوازی ۱۲

له قوله ازان کلمه الواحتراز شد از تعدد کلمه که در ان جائز است، چنانچه گذشت و واجب ۱۲

ما قبل بحرف علت بدل کنند و جو یا بشرطیکه باعث تحریکش موجود نباشد اگر همزه اول وصلی باشد درج کلام می افتد و همزه ثانی بصورت خود عود می کند و جو یا مگر محلک و مَرُو و خَدَّ شاذانند
 قانون هر همزه مفتوحه که ما قبلش مفوم یا کسور باشد، همزه در دیگر کلمه یا سوله همزه مطلقا، همزه مفتوحه را وفق حرکت ما قبل بحرف علت بدل کنند جزا،
 قانون هر دو همزه متحرک اگر جمع شوند در یک کلمه اگر یکی از ایشان مکسور باشد، ثانی را بیایدل کنند و جو یا، سواش آئینه که درین جا جائز است، و اگر هیچ یکی مکسور نباشد، ثانی را باوا بدل کنند و جو یا مگر اکتفه شاذ است،

۱۲ **له** قوله بدل کنند و جو یا الزمناش ائمه ائمه انما تا که در اصل آء مضمون ائمه انما تا بودند

۱۳ **له** قوله باعث تحریکش از احترام است از آء مضمون متعین است، و آء مضمون واجب است، اگر چه هر دو واجب اند، اما مخففه در ثانی پیشتر است چرا که در اول مضمون ابدال است، و در ثانی حذف است غفت در قلت است ۱۲

۱۴ **له** قوله اگر همزه اول الزمناش جمله ای که چون بسبب ما قبل بودن همزه مفتوح برائے همزه ساکن و عدت بودن کلمه همزه ثانی بحرف علت بدل خواهد شد پس آیا آن همزه بمبدل بصورت اصلی گاه عود می کند یا نه، پس بخش این که اگر همزه ادلی قطعی است ثانی بصورت اصلی مطلقا عود نمی کند، اما اگر ادلی وصلی است، پس در درج کلام وصلی محذوف خواهد شد، و ثانی بصورت اصلی عود خواهد کرد، چنانچه قلیسوا الذی شتمن بود پس ائمه انما تا بدرج کلام ای الذی ائمه انما تا وصل محذوف شد یا همزه ساکن شد الذی ائمه انما تا وصل محذوف شد الذی پس اکنون الذی ائمه انما تا خواهد شد و همزه ساکن را بیایدل کردن جائز خواهد شد، بقانون اول چنانچه گذشت بقانون و جوبی ۱۲

۱۵ **له** قوله مَرُو و خَدَّ استثناء است از قوله بدل کنند و جو یا و قوله اگر همزه وصلی، لے قوله عود کنند و جو یا جمله معترضه است، یعنی وقت وجود شرط بدل واجب است لیکن در صیغه مجاز ابدال حذف ساکن واجب خلاف قیاس و حذف ادلی به سبب استثناء ازان - اما در مَرُو و خَدَّ حذف واجب است، و مَرُو جائز زیرا که در قرآن مجید قَامُوا اَهْلًا بِالْقَلْبَةِ است در درج شریف مَرُو ائمه انما تا وارد است، و در خلاف قیاس کثرت استعمال فی الميوسر واللیل و در صورت مجازی در درج فصیح ابدال است از حذف و در است، ارفع حذف است از ابدال زیرا که از قَامُوا معلوم می شود، که چون از قَامُوا بنا کردند آء مضمون شد، و بقانون و جوبی آء مضمون شد در درج کلام لے و مَرُو و او باز همزه ساکن شد قَامُوا شد، اکنون معلوم شد، که حذف نه کرده اند، بلکه ابدال کرده اند و آن بمبدل بسبب درج در حذف ادلی باز بصورت اصلی خود ماندگشته است، پس قوله شاذانند، متعلق بوجوب و جوبی و جوبی ادلی علی خلاف القیاس شاذ است، لے خلاف قیاس است، و قلیل است نیز زیرا که بعضی در این سه آمده است نه در دیگر ۱۲

۱۶ **له** قوله در دیگر کل الا مثال یحیی احمد که در آن وحید جائز است و یحیی احمد که بیحد جائز است و قوله مطلقا لے تعدد کلمه باشد چنانچه خلاص احمد که خلاص احمد که حد، یحید جائز است یا تعدد نباشد کلمه باشد، چنانچه میگوید که در آن وحید جائز است ۱۲

۱۷ **له** قوله کسور باشد الزمناش جمله اختلاف هفت آمد هر دو کسور یا اول کسور یا مفتوح و مفوم یا ثانی کسور اول مفوم و مفتوح و کسور ۱۲

۱۸ **له** قوله قوله ثانی را بیایدل کنند الزمناش جای که در اصل جایز بود، پس باین قانون جایز شد و بقانون نیز حرف و التقاء جایز شد ۱۲

۱۹ **له** قوله سوله آئینه الزمناش که در اصل آء مضمون بود، بسبب ادغام آئینه شد، اکنون کسره همزه ثانی عارضی است، لهذا هر آن که بر آن حرکت عارضی باشد، پس با وجود شرط قانون بنا ابدال بیار جائز است و واجب نه مرفوع شد، تفصیح آئینه و عام شد استثناء جواز - و جوبیا، مثاله ادا مَرُو و آء مَرُو که در اصل آء مَرُو بود، واحد متکلم مضارع اَمَرُو مَرُو ۱۲

۲۰ **له** قوله اکتفه شاذ است از زیرا که بنا برین قاعده آء کسره کردن باید، نه حذف همزه ثانی، پس حذف کردن همزه ثانی خلاف این قانون و جوبی است لهذا در آن جا گفته همزه ثانی و حذف کردند - علی خلاف القیاس کما مر ۱۲

قانون هر همزه متحرک که ماقبلش ساکن منظر قابل حرکت باشد سوائے یائے تصغیر و نون انفعال و واو، ویائے مد زائده در یک کلمه حرکت آن همزه را نقل کرده بماقبل داده جوازاً همزه را حذف کنند و جوباً، مگر مَرَاةٌ شاذ است، قانون هر همزه که واقع شود بعد از یائے تصغیر و واو، ویائے مد زائده، در یک کلمه آن همزه را جنس ماقبل کرده جوازاً ادغام می کنند و جوباً،

قانون هر همزه که جمع شوند در کلمه غیر موضوع علی التضعیف اول ساکن ثانی متحرک باشد آنرا بیابدل کنند و جوباً، قانون هر همزه متحرکه منفرداً را که ماقبلش نیز متحرک باشد بان حرکت بوفت حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند، جوازاً آنرا نزد بعضی،

قانون هر همزه منفرده کسوره که ماقبلش حرکت مضموم باشد و مضموم بعد از کسره بود و یابدل کرده شود جوازاً نزد انحنش، قانون هر همزه وصلی مفتوح که داخل شود بر آن همزه استفهام بالف بدل کرده شود و جوباً بیع باقی داشتن التماسه برین

- ۱۴ قول متحرک که خارج شد ساکن که عکس بجمع انوار فیما سبق مذکور شد، فذکر ۱۲ ۱۳ قول ماقبلش ساکن که خارج شد مثل ۱۲
- ۱۵ قول منظر که خارج شد مثل ذی که اولی یعنی مدغم متحرک نیست و ثانی لے مدغم فیه ماقبلش متحرک نیست بلکه همزه ساکن ۱۲
- ۱۶ قول قابل حرکت که خارج شد سائے و سائے که الف قابل حرکت نیست پس مراد او غیر قابل الف است نه غیر ۱۲
- ۱۷ قول یائے تصغیر که خارج شد تصغیر افشس که جمع فوس است زیرا که عکس در قانون آیند مذکور است ۱۲
- ۱۸ قول واو ویائے مد زائده در یک کلمه که اگر دو کلمه باشد نقل کردن جائز و بعد نقل همزه واجب است پس شد درین قاعده یا نحو امثالها خارج شد حَظِيْمَةٌ وَمَقْرُوْدَةٌ که علم اینها در قانون آیند می آید و قوله سوائے نون انفعال پس خارج شد انْفَطَوُا که و انشع وضع نون انفعال بر نون کرده است و در این جا متحرک خواهد شد علی خلاف الواضح ۱۲
- ۱۹ قول حذف کنند و جوباً الا مثل یَسْتَلُّ که یَسْتَلُّ عثمانان جائز است ۱۲
- ۲۰ قول مَرَاةٌ شاذ است که در اصل مَرَاةٌ بود حرکت نقل کرده بماقبل دادند پس واجب است باین قانون که مَرَاةٌ خوانند پس درین جا همزه را حذف نکرده اند، بلکه بقانون رانم همزه را بالف بدل کردند این شاذ است مخالف این قانون ۱۲
- ۲۱ قول جنس ماقبل که چنانچه در حَظِيْمَةٌ و اَقْبَسَتْ و مَقْرُوْدَةٌ که حَظِيْمَةٌ و اَقْبَسَتْ و مَقْرُوْدَةٌ کردن جائز است بعد ادغام در هر سه واجب ۱۲
- ۲۲ قول که غیر موضوع علی التضعیف الا پس خارج شدند همزین مستجمع شرائط مذکوره که موجود اند، دو باب تفعیل و تفعیل که هر دو باب را بعضی وضع بر تضعیف کرده است زیرا که ادغام ازین جا گاهه منفک نمی شود بخلاف باب افعال که در ماده احمراء و امثالها تضعیف غیر منفک در امر و ادغام منفک و تفعیل واجب است. پس بر تضعیف احتراز از تفعیل و تفعیل است نه غیر آن هر دو ۱۲
- ۲۳ قول آن را بیابدل کنند و جوباً الا چنانچه قَوَائِمٌ که در اصل قَوَائِمٌ بود باین قانون قَوَائِمٌ شد ۱۲
- ۲۴ قول منفرده الیاءه بر یک همزه باشد، دیگر همزه باو جمع نباشد ۱۲
- ۲۵ قول بان حرکت الیاءه اگر همزه مفتوح باشد، ماقبل نیز مفتوح درم چنین ابدال در کسره و غیره ۱۲
- ۲۶ قول بدل کنند الا مثاله سئل خواندن جائز است نزد بعضی ۱۲ ۱۳ قول نزد بعضی الیاءه انحنش ۱۲
- ۲۷ قول مضموم باشد و مضموم بعد از کسره الواحظ است بر کسوره همزه منفرده کسوره باشد و ماقبلش مضموم یا همزه مضموم باشد و ماقبلش کسوره ۱۲
- ۲۸ قول بود و دیار الا لف نشرتها است و صورت اول همزه او شود چنانچه در سئل، سؤل جائز است و در صورت ثانی یا چنانچه مشتبه بود و نون جائز است ۱۲
- ۲۹ قول وصلی الا پس خارج شده است ذَهَبٌ ذَهَبٌ زیرا که ثانی قطعی است نه وصلی، قطعی تحقیق همزین و سهیل ثانی است و نزد ادحال الالف بینما فی الصورین کما فی الجلالین ۱۲
- ۳۰ قول بیع باقی داشتن التماسه ساکن الا اگر التماسه ساکن علی غیره است مگر برائے دفع التماس در میان غیره استفهام باقی داشته شد، پس اَلَّذِي وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ الْقَبْرَ فَقُلْتُمْ هَذَا هُوَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الرَّسُولُ وَكَانَ كَلِمَةً كَثِيرَةً وَلِئِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْرٌ بَلْ لَعَنَّاكَ اللَّهُ وَكُنَّ عَلَيْنَا أَلُوفًا فَتَوَلَّى وَالرَّجُلُ الْأَعْمَى يَنْفِرُ فِي الْمَقَابِلِ و اگر همزه ثانی را بصورت استفهام الف کرده بسبب التماسه آن الف را حذف کردند. الفتن شده، پس معلوم شد که آیا این همزه استفهام است، و همزه وصلی الف شده بوجه التماسه حذف شده است یا اصله احاطه استفهام بر دهنده شده است. لهذا التماسه علی غیره اختیار کرده برائے دفع التماس ۱۲

قانون هر کلمه که در آن زیاده از دو همزه جمع شوند تخفیف کرده می شود، دوم و چهارم باقی بر حال باشند،

باب اول، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَتَمُّ تَرَاشِيْدِن

باب دوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَمْرُ حَكْمُ كَرْدِن

باب سوم، برون نَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَمْنُ بِي غَم شَدِن

باب چهارم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاِلَٰهِيَّةُ پُرَسْتِيْدِن

باب پنجم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَدَبُ اَدَب شَدِن وَاَزْحَبْتُ يَحْسِبُ نِيَاْدَه

(مزیدات مهموز الفار)

باب اول، برون اَفْعَالٌ چون الْاِيْمَانُ اِيْمَانُ اَوْرِدِن

باب دوم، برون تَفْعِيْلٌ چون التَّادِيْبُ اَدِيْبُ دَاوِن

باب سوم، برون مَفَاعَلَةٌ چون الْمُوَاخَذَةُ بَكْنَاهُ كَرَفْتِن

باب چهارم، برون تَفَعَّلُ چون التَّادِبُ اَدَبُ كَرَفْتِن

باب پنجم، برون تَفَاعَلُ چون التَّامْرُ مَصْلَحَتُ كَرْدِن

باب ششم، برون اِفْتِعَالٌ چون الْاِسْتِمَانُ اِيْمِنُ شَدِن

باب هفتم، برون اِنْفِعَالٌ چون الْاِنْفِطَارُ بَزُوْدِ اِيْرَادِن

باب هشتم، برون اسْتِفْعَالٌ چون الْاِسْتِنْجَاةُ بِمَزُوْرِي كَرَفْتِن

(ختم شد مهموز الفار شروع شد مهموز العين)

باب اول، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْزُوْمُ بَانِكُ كَرْدِن شِيْرَانِ سِيْنِدَه

باب دوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون السَّامُ طَوْلُ شَدِن

باب سوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون السُّوَالُ پُرَسِيْدِن

باب چهارم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْبُؤْسُ رَسِيْدِن بَسْحَتِي

باب پنجم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون اللُّؤْمُ نَاكُسُ شَدِن وَاَزْهَبْتُ يَنْصَرُ نِيَاْدَه

(مزیدات و)

له قوله زیاده از دو همزه الا چون که اگر زیاده نیست، دو باشند یا یک باشد و حکمها پیشتر مذکور شد
 له قوله تخفیف کرده می شود البته فرض کن که جمله پنج همزه آء و واء و یاء و عا و برون متفرقی پس تا در تخفیف مذکور است اول هر دو اولین را یک کلمه فرض
 کن، هر دو مفتوح اند بقانون اذکره، اذکره می شود، باز چون ثانی و او شود، ثالث و رابع را یک کلمه فرض کن، که اول ساکن، ثانی متحرک است بقانون قرءه
 رابع باشد خاص بر حال مانند و و می شود، هم چنین اگر محض سه باشد ثانی را و اگر صاعد باشد فرد گذاشته زوج را تخفیف کن ۱۲
 له قوله دوم و چهارم البته در صورتی که محض همزه پنج فرض کرده شود، و حکم با سوائه، له فیما سبق مذکور شد ۱۳

باب اول، بروزن اِفْعَالِ چُونِ الْاِسْتِمَامِ ستودن در آمدن
 باب دوم، بروزن تَفْعِيلِ چُونِ التَّسْيِيلِ سوال کنانیدن
 باب سوم، بروزن مفاعلة چُونِ الْمَسْأَلَةِ یا یک دیگر سوال کردن
 باب چهارم، بروزن تَفَعُّلِ چُونِ التَّرْوُؤِ رُمیس شدن
 باب پنجم، بروزن تَفَاعُلِ چُونِ التَّسَائُلِ یک دیگر را سوال کردن
 باب ششم، بروزن اِفْتِعَالِ چُونِ الْاِلْتِمَامِ پیوسته شدن
 باب هفتم، بروزن اِنْفِعَالِ چُونِ الْاِنْفِطَاسِ واپس شدن
 باب هشتم، بروزن اسْتِفْعَالِ چُونِ الْاِسْتِزْمَانِ طلب رحمت کردن، و از باقی نیامده
 (شروع شد مہموز اللام)

باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چُونِ الْهِنَاءِ گواریدن کے راطعام
 باب دوم، بروزن فَعِلَ يَفْعَلُ چُونِ الْبِرَاءِ بیزار شدن
 باب سوم، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چُونِ الدَّنَاءَةِ فرومایه شدن
 باب چهارم، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چُونِ الْقِدَاءَةِ، وَالْقَرَاءَةِ، وَالْقِرَانِ خواندن
 باب پنجم، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چُونِ الْجُرَاءَةِ دلیر شدن، و از حَسِبَ يَحْسِبُ نیامده
 (شروع شد مزیدات)

باب اول، بروزن اِفْعَالِ چُونِ الْاِبْتِرَاءِ بری ساختن
 باب دوم، بروزن تَفْعِيلِ چُونِ التَّبَوُّةِ بری شدن
 باب سوم، بروزن مفاعلة چُونِ الْمُفَاجَاةِ کے رانا گاہ گرفتن
 باب چهارم، بروزن تَفَعُّلِ چُونِ التَّبَرُّؤِ بری شدن
 باب پنجم، بروزن تَفَاعُلِ چُونِ التَّوَاطُؤِ موافقت کردن
 باب ششم، بروزن اِفْتِعَالِ چُونِ الْاِجْتِرَاءِ دلیری کردن
 باب هفتم، بروزن اِنْفِعَالِ چُونِ الْاِنْفِطَاءِ فرو مردن چرخ
 باب هشتم، بروزن اسْتِفْعَالِ چُونِ الْاِسْتِزْمَانِ طلب بیزاری کردن، و از باقی نیامده
 (ختم شد مہموز، و شروع شد مضاعف)

قانون ہر گاہ دو حرف متجانسین اگر جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی مجرور یا باعی مجرور ادغام ممتنع است
 لے قول جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی در میان ہر دو قاصدہ باشد ۱۳

از متجانسین مقضی اعلال نباشد چنانچه قوی که در اصل قوود بود، ششم اینکه حرکت ثانی عارضه نباشد، چون اُدُو والقَوْم، ستم اینکه آن متجانسین در دو کلمه نباشد، چون مَكْتَنِي و اگر در کلمه باشد پس اگر ماقبل متحرک یا لین غیر مدغم باشد، ادغام جائز، ورنه ممنوع، ششم اینکه آن متجانسین دو یا نباشند چون حَبِي و دُمَيَّيْن، نهم اینکه آن متجانسین در اسم بریکه ازین پنج اوزان نباشد، چون فَعَلٌ فِعْلٌ فَعْلٌ، فَعْلٌ فَعْلٌ، فَعْلٌ فَعْلٌ، دُوْدٌ، سُوْرٌ، عَلَلٌ، دُرٌّ، سَوْلٌ مصدر حرف مدغمش را بیا بدل کنند و جوبا، چون دِيْنًا و شِيْرًا که در اصل دِيْنًا و شِيْرًا بود،

- باب اول، (مضاعف) فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْقَدْرُ وَالْفِدَاُ گرفته سخن،
- باب دوم، بروزن فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْعَصُ چینه را بدندان گرفتن،
- باب سوم، بروزن فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْمَدُّ وَالْمُدُّ کشیدن،
- باب چهارم، بروزن فَعَلٌ يَفْعَلُ چون الْحَبُّ وَالْمَحَبَّةُ دوست داشتن، و از باقی نیامده

(شروع شد مزایات مضاعف)

- باب اول، بروزن افعال چون الْإِمْتِدَادُ مد کردن
- باب دوم، بروزن مفعیل چون التَّقْلِيلُ اندک ساختن
- باب سوم، بروزن مفاعله چون الْمُحَابَةُ بایک دیگر دوستی داشتن
- باب چهارم، بروزن تَفْعَلُ چون التَّحَبُّبُ دوستی داشتن
- باب پنجم، بروزن تَفَاعَلُ چون التَّحَابُ بایک دیگر دوستی کردن
- باب ششم، بروزن اِفْتِعَالُ چون الْإِمْتِدَادُ دراز شدن
- باب هفتم، بروزن اِنْفِعَالُ چون الْإِنْتِدَادُ بند شدن
- باب هشتم، بروزن اسْتِفْعَالُ چون الْإِسْتِمْدَادُ طلب مد کردن، و از باقی نیامده

۱۱ قول مقضی اعلال نباشد لا چرا که وقت مزحمت اعلال با ادغام اعلال کند، زیرا که تخفیف در اعلال بیشتر است از ادغام پس جایکه اعلال ممکن بود ادغام نشود ۱۲
 ۱۳ قول عارضه نباشد لا زیرا که حرکت عارضی در حکم سکون است و شرط بر آنست که ادغام تحرک ثانی است بجز حرکت غیر عارضی ۱۴
 ۱۵ قول متحرک باشد لا چون لا تا متسا که در اصل لا تا متسا بود یعنی نون اول را قبلش که میم است نیز متحرک است نون اول را ساکن کرده در ثانی ادغام کردند ۱۶
 ۱۷ قول لین غیر مدغم باشد لا چون ثوب بشو که درین جا ادغام جائز است، صاحب فصول اکبری گفته است ادغام متحرک له اول با متحرک ثانی جائز است، اگر ماقبل اوله ماقبل حرف اول متحرک نیز متحرک است یا مدغم دوم، و آرنه، یعنی اگر ماقبل متحرک یا مدغم نباشد، بلکه حرف صحیح ساکن بود یا دوم متحرک نه باشد بل ساکن ادغام جائز نیست، مثل قوم مالك و ضرب ابن عمر ۱۸
 ۱۹ قول حبی الا صاحب فصول اکبری گفته است، ادغام واجب است، مثل اَفْعَلٌ و حبی شارح می گوید، جایکه دو یا در آخر ماضی معروف و مجهول مجزوم باشد، و هم چنین است حال آخینی و اشتحیی ۲۰
 ۲۱ قول ازین پنج اوزان نه باشند لا یعنی جایکه بلیس که هم دیگر باشد، بر تقدیر ادغام چون سَبَبٌ یعنی رسن که اگر در اول ادغام کند التباس با سبب یعنی دشنام لازم آید، و هم چنین شعری که بر تقدیر ادغام متبیس شود شعری یعنی بدی ۱۲ الحافظ الحاج مولانا محمد اکو مرانصاری -

واذرباعی مجرد الدَّ حُرَجَةٌ چون الذَّلْزَلَةُ جنبانیدن، واذرباعی مزید فیہ بروزن تَفَعَّلُ چون التَّسَلُّلُ پیوسته شدن، واذرباقی نیامده،

(ختم شدند ابواب مضاعف شروع شد مختلطات مرکبات،

باب اول، هموز الفار و اجوف و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوَبُ بازگشتن
 باب دوم، هموز الفار و اجوف یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَايِدُ قوی شدن
 باب سوم، هموز الفار و ناقص و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُ تَقصیر کردن
 باب چهارم، هموز الفار و ناقص یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُمُ بمنجم شدن شیر،
 باب پنجم، مثال و ادوی و هموز العین بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُدُ زنده درگور کردن
 باب ششم، مثال یائی و هموز العین بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَايَسُ ناامید شدن
 باب هفتم، هموز العین و ناقص و ادوی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ و مَنَعَ يَمْنَعُ چون الدَّادُ فریفتن
 باب هشتم، هموز العین و ناقص یائی بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الرَّؤْمِيُّ دیدن
 باب نهم، اجوف و ادوی و هموز اللام بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُدُ بازگشتن
 باب دهم، مثال و ادوی و هموز اللام بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الَاوَبَاءُ اشاره کردن
 باب یازدهم، اجوف یائی و هموز اللام بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الشَّيْءُ خواستن
 باب دوازدهم، هموز الفار و لقیف مقرون بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُمُ پناه گرفتن
 باب سیزدهم، هموز العین و لقیف مفروق بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُمُ وعده کردن
 باب چهاردهم، هموز الفار و مضاعف بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوَبُ آمادگی رفتن کردن
 باب پانزدهم، مثال و ادوی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَاوُدُ دوست داشتن
 باب شانزدهم، مثال یائی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَايِمُ بدریا انداختن
 و از مزیدات کثیر الاستعمال هموز العین و ناقص از افعال چون الَاِمْرَاءُ نمودن
 قدتمت الرسالة بفرمایش مولوی محمد عظیم نورالله مرقدۀ

المفيدة لجميع طلبة التصريف المسماة "بارشاد الصرف" المحشاة "بامداد الصرف" على يد الاحقر الضعيف الجريم الاثيم اقل الوهمى بالتدامة النديم، اغبر من الثوى عبد الكريم ادرک الله بلطف العميم وفضلہ الجسيم انه هو الغفور الرحيم -
 تصحيح شده و بعضه فوائد و حواشی اضافه کرده شده از دست عبد العزيز فارخ شده و سند یافته، عربي كالج اعظمی و مدرسہ مظہر العلوم كڈہ كراچی

طریقہ تعلیم رسالہ "ارشاد الصّرف"

حضرات مدسین کی خدمت میں التماس ہے، کہ مبتدی کو اس کتاب کا پہلا حصہ جس میں محض صرف بہائی کی چند صرفی اصطلاحیں ہیں، بر زبان حفظ کرا کے صَوَّبَ یَصْرِبُ کا صرف حفظ کرائیں، اس کے بعد اس کے ماضی سے لے کر فعل تعجب جمع ابواب کے گردان بلا معنی اچھی طرح سے یاد کرائیں، اس کے بعد ان سب صیغہ جات کے معانی پڑھائیں، جب وہ اچھی طرح ضبط ہو جائیں تو ان کی بنائیں اور بناؤں کے اثنار میں جو جو قوانین آتے رہیں بخوبی یاد کرا دیں، اس کے بعد صحیح کے باقی ابواب جاری کرائیں، جب افتعال کے قوانین تک پہنچ جائیں پہلے قوانین ضبط کرا کے اس کے بعد افتعال خواہ تفاعل کے باب پڑھائیں، جب صحیح کے جمیع ابواب حسب مرقوم بالا ختم ہو جائیں، تو مثال اجوف ناقص، مہموز، مضاعف ہر ایک کے اول قوانین حفظ کرا کے، قوانین کے قیود و احترازی سے انہیں بخوبی واقفیت کرا کے اس کے بعد ہر ایک کے پہلے اول صغیری اس کے بعد کبیری پڑھائیں، اور ہر ایک صرف صغیر، خواہ صرف کبیر میں جو جو تعلیل ہو کر آتے جائیں گے، چونکہ طلبہ کو قوانین بخوبی یاد ہوں گے، جس جس صیغہ میں قانون جاری ہوتا ہوگا، قانون کے زور پر خود بخود تعلیل کرتے جائیں گے، اور جب مختلطات کی نوبت آجائے، تو قوانین مثال، اجوف ناقص اور مہموز و مضاعف کو دوبارہ تازہ کرا کے مرکبات و مختلطات شروع کرائیں، طلبہ خود بخود گردانوں کے پڑھنے اور قوانین جاری کرنے میں دوڑتے جائیں گے، فقط

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَالْآخِرَا

فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَا ضَرَبَ
نه زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَا
نه زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبُوا
نه زود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَتْ
نه زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَتَا
نه زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غایبات فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْنَ
نه زودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتَ
نه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمْ
نه زودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتِ
نه زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُنَّ
نه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه متکلم مشترک فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُ
نه زدم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَا ضَرِبَ
نه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَا
نه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبُوا
نه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَتْ
نه زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَتَا
نه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غایبات فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْنَ
نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتَ
نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتُمَا
نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتُمْ

نه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَا ضَرَبْتَ
نه زده شدید شما دو زن در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه مخاطبتین فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُمَا
نه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُنَّ
نه زده شدم من یک مرد و یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُ
نه زده شدیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تحقیق زده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرَبَ
تحقیق زده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبَا
تحقیق زده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبُوا
تحقیق زده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبَتْ
تحقیق زده استند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْنَا
تحقیق زده استند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْنَ
تحقیق زده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر مخاطب فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مخاطبه فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه مخاطبتین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده هستید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده هستم من یک مرد و یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده هستیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی قریب	قَدْ ضَرَبْنَا

فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تحقیق زده شده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرِبَ
تحقیق زده شده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبَا
تحقیق زده شده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبُوا
تحقیق زده شده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبَتْ

تحقیق زده شده هستند دوزنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب ال	قَدْ ضَرَبْتَا
تحقیق زده شده هستند هم زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْنَ
تحقیق زده شده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده شده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده شده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده شده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده شده هستم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده شده هستیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی	قَدْ ضَرَبْنَا

فِعْلٌ مَاضٍ مَعْلُومٌ بَعِيدٌ ثَلَاثِيٌّ مُجَرَّدٌ صَحِيحٌ اِزْ بَابِ نَحَلٍ يَفْعَلُ

زده بودند یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بعید ثلاثی مجرد صحیح از باب نحل یفعل	كَانَ ضَرَبَ
زده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَا ضَرَبَا
زده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانُوا ضَرَبُوا
زده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَتَا ضَرَبْتَا
زده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَ ضَرَبْنَ
زده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ
زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب نحل یفعل	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی بعید مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده شده بود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی بعید مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	كَانَ ضَرِبَ
زده شده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَا ضَرَبَا
زده شده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانُوا ضَرَبُوا
زده شده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده شده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبتین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده شده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی بعید مجهول	كَانْنَ ضَرَبْنَ
زده شده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی بعید مجهول	كَنتَ ضَرَبْتَ
زده شده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كَنتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كَنتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده شده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی بعید مجهول	كَنتِ ضَرَبْتِ
زده شده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی بعید مجهول	كَنتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی بعید مجهول	كَنتنَّ ضَرَبْنَنَّ
زده شده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی بعید مجهول	كَنتَ ضَرَبْتَ
زده شده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی بعید	كَنا ضَرَبْنَا

فعل ماضی احتمالی معلوم، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

شاید که زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَعَلَّ ضَرَبَ
شاید که زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّآ ضَرَبَا
شاید که زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبُوا
شاید که زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّتْ ضَرَبَتْ
شاید که زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبتین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّتَا ضَرَبَتَا
شاید که زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّتْنَ ضَرَبْنَ
شاید که زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَ ضَرَبْتَ
شاید که زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا
شاید که زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمْتُمْ ضَرَبْتُمْ

فَعَلَّ مَضِيّ

شاید که زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ

شاید که زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنيه مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی معلوم الخ

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا

شاید که زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی معلوم الخ

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُنَّ

شاید که زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی احتمالی معلوم الخ

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ

شاید که زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی احتمالی

لَعَلَّمَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی احتمالی مجهول، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَّ مَضِيّ

شاید که زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی احتمالی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَّ مَضِيّ

لَعَلَّمَا ضَرِبَ

شاید که زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنيه مذکر غائب فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبَا

شاید که زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائب فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرَبُوا

شاید که زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبَتْ

شاید که زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتَا

شاید که زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُنَّ

شاید که زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُ

شاید که زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُمَا

شاید که زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُمْ

شاید که زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتِ

شاید که زده شدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنيه مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُمَا

شاید که زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُنَّ

شاید که زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی احتمالی مجهول الخ

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُ

شاید که زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی

لَعَلَّمَا ضَرِبْنَا

فعل ماضی تمنائی معلوم، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَّ مَضِيّ

کاشکه زدی آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی تمنائی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَّ مَضِيّ

لَيَتَّ ضَرَبَ

کاشکه زدی آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنيه مذکر غائب فعل ماضی تمنائی معلوم الخ

لَيَتَّ ضَرَبَا

کاشکه زدی آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائب فعل ماضی تمنائی معلوم الخ

لَيَتَّ ضَرَبُوا

کاشکه زدی آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل ماضی تمنائی معلوم الخ

لَيَتَّ ضَرِبَتْ

کاشکه زدندے آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب	لَيْتَ ضَرَبْتَا
کاشکه زدندے آن ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث غائبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُنَّ
کاشکه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتَ
کاشکه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُمَا
کاشکه زدید شما ہمہ مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُمْ
کاشکه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبہ فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتِ
کاشکه زدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث مخاطبتین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُمَا
کاشکه زدید شما ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُنَّ
کاشکه زد من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُ
کاشکه زدم ماد و مردان یا دوزنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْنَا

فعل ماضی تمنائی مجهول، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلْ يَفْعَلُ

کاشکه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر غائب فعل ماضی تمنائی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلْ يَفْعَلُ	لَيْتَ ضُرِبَ
کاشکه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبَا
کاشکه زده شدند آن ہمہ مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبُوا
کاشکه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث غائبہ فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبَتْ
کاشکه زده شدند آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتَا
کاشکه زده شدند آن ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث غائبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُنَّ
کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتَ
کاشکه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُمَا
کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُمْ
کاشکه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبہ فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتِ
کاشکه زده شدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث مخاطبتین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُمَا
کاشکه زده شدید شما ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُنَّ
کاشکه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُ
کاشکه زده شدیم ما و مردان یا دوزنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی الخ	لَيْتَ ضُرِبْنَا

توفیق احمد ولد نور احمد مرحوم مالک اداره